بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين وبعد فهذا هو المجلد
الثاني من كتاب حسام الشيعة والائمة في معرفة الانبيا والائمة مسطور كرديده بقلم تاليف و
تصنيف بعضى از علماء اعلام وفضلاء كرام حاضرين مجلس شريف ومحفل منيف سركار شريعت
مدار ملاذ الاسلام ومقتدى الانام الذي عجز عن نعت بعض السنة الخواص والعوام المحقق المدقق
الفهام ثقة الاسلام آقاي آقا شيخ محمد تقي ادام الله ظله العالي على رؤس اهل الاسلام اميد كه
كافه شيعيان امير المؤمنين بهره مند از آن كرديده مولف مسطور را از دعا فراموش نفرمايند و
عمر و عزت سركار شريعتمدار را از خداوند غفار هميشه طلب نمايند و مجموع اين كتاب مشتمل است
بر سه جلد و بكتابت جلد اول در توحيد صفات حضرت باري جل جلاله جلد ثاني در اثبات نبوت
واما مت ائمه عليهم السلام جلد ثالث در اثبات عدالت و معاد جسماني استغاثه در بعضي از مسائل
لازمه متعلقه باعتقادات و بعضي از احوالات مولف و بنا بعضي از مطالب مهمه و ذكر اينكه اگر

و در این کتاب مستطاب نیز آنچه از اصطلاحات و عبارات اهل حکمت یا متصوفه مذکور شود از یا
بینند که هر گاه بینند معنای خود مطلب از این کتاب یافته باشند هر که دهر را مذاق دیگر است بعضی
عبارات و تعبیرات به اصطلاحات ما به مفهوم مراد است اهل کتاب است عباراتنا شتی وحسنک
واحد وفقنا الله لاتمام ما نحن بصدده والتحقیق بحقایق الیقین والله الموفق والمعین مقدمه از اصول
عقاید بدانکه معرفت نبی و پیغمبر خدا آنست که بداند که خداوند واسطه قرار فرموده میان خود و خلق
که واسطه فیض و رسانندهٔ احکام الهی است به بندگان تا حجت بر خلق تمام باشد خداوند
میفرماید فلله الحجة البالغة و باید اعتقاد به جمیع پیغمبران داشته باشند و منکر احدی از ایشان نشود
زیرا که هر کسیکه منکر یکی از انبیا شد کافر است فرقی ندارد در انکار میانه آنکه منکر جمیع پیغمبران
بشود یا منکر یکی از ایشان والمؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و لیکن انبیاء در مرتبه
خود متفاوتند بعضی افضل از بعضی دیگر و افضل انبیا پیغمبر ما خاتم انبیا محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله میباشد باتفاق جمیع مسلمین و معنی و دلیل بر این هم چنانکه خاتم انبیا
افضل است از سایر پیغمبران امتان بزرگوار هم بهترین امتها و احادیث هم بر طبق مذکور وارد
شده چنانکه در روایت است از حضرت صادق که فرمودند بعضی از ملائکه که در آسمان دنیا
هستند نظر میکنند به یک نفر و دو نفر و سه نفر که فضایل آل محمد را ذکر میکنند میگویند
بیکدیگر که آیا نمی بینید اینها را در کمی عدد اینها و بسیاری عدو اینها فضیلت آل محمد را ذکر می
کنند طایفهٔ دیگر از ملائکه میگویند این فضلیست از خدا که خداوند عطا فرموده به هر که میخواهد
خداوند ذو الفضل بزرگیست بدانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که جوهر اول
روح است اول ما خلق الله روحی و در حدیث دیگر فرمود اول ما خلق الله نوری چون جوهر
اول روح محمد صلی الله علیه و آله باشد پس بعضی معنی پیش از آنکه با این عالم آید پیغمبر بوده و از این
بود آن بزرگوار خبر داده که فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء والطین یعنی بودم من نبی و حال آنکه آدم میان آب و گل
بود دیگر او بعینه ستم بودم من پیغمبر بودم و اکنون هم که از این عالم رفته پیغمبر باشد که خود فرمود

بعدی یعنی بعد از من پیغمبری نیست که ختم شد در نبوت و همه رسالت جوهر اول دو کار میکند
اول آنکه خدا انبیا فیض را قبول میکنند دویم بخلق خدا میرسانند اکر کویند حضرت علی علیه السلام
دو کار میکند هم قبول فیض میکند و هم بخلق میرساند راست باشد از جهت آنکه جوهر اول محمد و
محمد هر دو یکی باشد چون اینها را شناختی بدانکه از طرف جوهر اول که از خدا انبیا میگیرند نام
ولایت است و این طرف جوهر اول که بخلق میرساند نامش نبوت است پس ولایت باطن نبوت نام شد
و نبوت ظاهر ولایت و هر دو صفت پیغمبر ما محمد است چون این دانسته شد بدانکه ازین کاملی
کامل یا نبی است یا ولی و نبوت یا مطلقه است یا مقیده و همچنین ولایت نیز یا مطلقه است و یا
مطلقه و ولایت مقیده پس نبوت مطلقه آن نبوت حقیقیه است که در ازل حاصل شده و تا ابد
باقی است و آن مطلع شدن نبی مخصوص است بر استعداد جمیع موجودات بحسب ذوات
و ماهیات و عطا کردن به صاحب حق حق او را که طلب میکند بزبان استعداد خود از جهت
اخبار ذات او و تعلیم حقیقی ازلی او که سلطنت کبری خوانند و صاحب مقام را خلیفه اعظم
و قطب الاقطاب می نامند و انسان کبیر و آدم حقیقی که تعبیر از او بقلم اعلی و عقل اول و روح اعظم
می نامند و با ین معنی اشاره است و لما خلق الله آدم علی صورته بنا بر بعضی توجیهات و است کاند
جمیع علوم و اعمال بدین انسان کامل است و جمیع مقامات و مراتب نیز منتهی بوی میشود و خواه
این انسان کامل رسول باشد یا وصی و خواه نبی باشد یا ولی و باطن این نبوت مطلقه ولایت مطلقه
است پس ولایت مطلقه عبارت است از حصول جمیع این کمالات بحسب باطن در ازل و بقای اینها تا ابد
و مرجع این معنی بفنا عبد در حق و بقای او بحق است و با ین معنی اشاره است قول پیغمبر
خدا انا و علی من نور واحد خلق الله روحی و روح علی بن ابی طالب قبل ان یخلق الخلق بالفی عام
که من و علی از یک نور مخلوق شده ایم و خداوند روح من و روح علی را خلق کرد پیش از خلقت
مخلوقات بدو هزار سال بنا بر اختلاف روایات و فرمودند خداوند بما اینکه علی را با هر پیغمبر
پنهانی و با من آشکارا و فرمود حضرت امیر کنت ولیا و آدم بین الماء و الطین یعنی آن زمان که آدم

نوری و حقیقی

میان

میثاق ابوت کلی بوده من نبی بودم و در تفسیر علی بن ابراهیم است که این شرف فیه لیس البر ان تولوا وجوهکم
قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین وآتی المال
علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون
بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا
و اولئک هم المتقون این آیه نازل شده در شان امیر المؤمنین زیرا که این شروط ایمان و صفات کمال است
و این همه صفات و شروط یافت نمیشود مگر در حضرت امیر و ذریه طیبین و طاهرین او ایضا سابق
اینست ما ایمان بخدا و روز آخر و ملائکه و کتاب و پیغمبران که ظاهر است که حضرت امیر اول ایمان
آورنده کان بود آنحضرت امیر مؤمنا بود زمانی که آدم میان آب و گل بود در منهاج الکرامه
از ابن عباس روایت میکند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که اگر میدانستند مردم
که چه زمان علی امیر المؤمنین گفته شد فضل او را میدانستند علی امیر المؤمنین بود زمانی که آدم میان
روح و جسد بود خداوند میفرماید و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم
علی انفسهم که خداوند میثاق گرفت از بنی آدم که من پروردگار شما نیستم گفتند چرا و محمد نبیکم
و علی امیرکم و این میثاق بود در تاویل الآیات در سوره واقعه از علی علیه السلام است که فرمود
من برادر رسول خدا و صدیق اولم و او بودم که تصدیق او کردم زمانی که آدم میان روح و جسد
بود و بنبوت منقبت انبیا است انحصار بولایت یعنی شناختن حق نعم و صفات و کمال و احکام
او کیم اگر منضم شود با و تبلیغ احکام و تادیب خلائق و فیها انبیا است ان نبوت تشریعیه مخصوص
رسالت و مراد بخاتم انبیا کسی است که رجوع جمیع انبیا و مرسلین بسوی او باشد هم چنانکه عالم
ارواح انبیا و مرسلین است در عالم اجسام هم چنین است اگرچه بحسب صورت بعد از همه بوده است
فرمودند رسول خدا من اول انبیا هستم در خلقت و آخر انبیا هستم در بعثت و هم چنین است
خاتم اولیا و اوصیا است در ظاهر و باطن که نفوس و ارواح جمیع اولیا و اوصیا در باطن نبوی
علی علیه السلام است و در عالم ظاهر اجسام هم چنین است که مرجع جمیع اوصیا است اگرچه بحسب صورت

در بیان اتحاد نبی و ولی در باطن

بعضی از ایشان همه اولیاء و اوصیا بوده است خود آن بزرگوار فرمودند من ولی بودم و آدم میان آب و گل
بود پس نور ولایت از نور نبوت جدا نمیشود و ولی از نبی منفک نمیشود و ولی از نبی مثل نور نفس است از نور
عقل که تصرفات او در عالم مثل تصرفات او در نفوس زیرا که نفس و عقل و خلیفه ایشان از جانب خدا
در عالم خلق و نبی و ولی دو خلیفه خدا هستند که نفوس و ارواح اگرچه اینکه نور نبوت با نور ولایت
یکی بودند رسول خدا ص فرمودند خداوند روح مرا با روح علی ع از یک چیز خلق فرموده و نور من
و نور علی یکیست علی از من است و من از علی و جان او جان منست پس عالم روحانیه مقدم است بر
عالم جسمانی پس ابلاغ و رسانیدن در نبوت بشر پیغمبر اکرم را او امر است و رسالت است و اگر رسالت
با تبلیغ است به تبشیر و کتاب با نصاحبه مستثنا پس عموم خصوص مطلق است بین رسالت و نبوت
خصوص مطلق است بین نبوت خصوص مطلق است در ولایت و ولایت محیط به همه انها است
زیرا که عموم رسالت و نبوت ولایت است و از برای حقیقت محمدیه دو اعتبار است اعتبار ظاهری
و اعتبار باطنی و اعتبار باطنی تعلق دارد بولی که اقرب مردم است بسوی او و خصیصترین است از خصایص
او زیرا که جز علی ع این قرب و این خصوصیت را ندارد چنانچه با فرمایشات نبوی در حق او که فرمودند
من و علی از یک نور هستیم من و علی از یک درخت هستیم و مردم از درختهای پراکنده و فرمودند
علی ع من نقطه زیر با هستم من اول و من آخر من ظاهر و من باطن من روی خدا من جنب خدا فرمودند
ائمه معصومین علیهم السلام ما ایم حجت خدا باب الله لسان الله وجه الله عین الله فی خلقه و نحن ولاة امر الله
فی عباده ما ایم خزانه علم خدا و محل وحی خدا و اهل دین خدا و بر ما کتاب خدا نازل شد و بسبب ما
عبادت خدا کرده شد اگر ما نبودیم خدا شناخته نمیشد ما ایم وارث پیغمبر خدا فرمودند علی ع پیغمبر
ختم کرد پیغمبری را بصد و بیست و چهار هزار پیغمبر و من ختم کردم صد و بیست و چهار هزار وصی را در
امالی شیخ ابو جعفر طوسی است که از جابر که از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که آن
بزرگوار از جد خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند بعلی ع تو حجت
خدائی که بتو احتجاج کرد خدا در ابتدا خلق زمانیکه انها را به پا داشت و در اشباح بودند که

دربیان اثبات نبوت و رسالت

خداوند با آنها فرموده است الست بربکم اما من بردند که شما ببینم گفتند بلی فرمود محمد رسول محمد
مصطفی فرستاده من است هم گفتند بلی و علی امیرالمؤمنین است خلق همه اقرار کردند و استکبار کردند
و سرکشی نمودند از ولایت او مگر چند نفر قلیل که آنها اول قلیل هستند و آنها اصحاب الیمین هستند
و از اثبات خلافت و ولایت علی و وجوب محبت آنحضرت خواهد آمد بیان بدرستی که کتابهائی که بر انبیا نازل
کرده با حدیث قدسی و حدیث نبوی همه آنها از ملکه وحی و بکر زبان برون آمده ولکن بحسب مقام و مرتبه
مختلف است و کتابی که نازل میشود از حضرت الهیه بر ملکی انفصالی که بر پیغمبری از پیغمبران با عبارتها
از کتب آسمانی اول نازل بعقل اول میشود که از او بام الکتاب تعبیر میکنند پس از آن نازل بنفس کلیه
میشود که از او تعبیر بکتاب مبین میکنند مفصلا پس از آن بعالم ارواح و نفوس مجرده پس از آن بعالم
اجسام و مرکبات قسم اول افاضه حضرت الهیه خواستند بر عقل کلی که وحی باشد در مقام ولایت
و قسم دوم افاضه عقل کلی بر نفس کلیه و آن الهام است در مقام نبوت و قسم سیم افاضه نفس کلیه بر
ارواح و نفوس مجرده و آن کشف است در مقام رسالت پس اول مخصوص برسالتست و دوم
مخصوص بنبوت و سیم مخصوص بولایت پس فرق است حدیث و غیرها که از این قبیل است از افشا
کشف است یا وحی خفی و جلی یا الهام عام است و خاص حاصل اینکه از آن هرگاه در مقام و حدیث
صرف برآمده باشد حضرت احدیت امر میکند باظهار و صادر میشود در این وقت اعم از کلام الهی بود
که وحی خفی باشد چونکه در مقام بقا بعد از فنا است مثل او حبیب او حجابی و واسطه نباشد
و هرگاه در مقام نبوت و حالت دعوت باشد انبیا از جانب خدا بواسطه ملک باظهار و صادر حق
او را حدیث قدسی گویند که حاصل میشود از وحی جلی چونکه بواسطه ملک است و هرگاه در مقام رسالت
و تأسیس حکم و سیاست و هوی معاد [illegible] شد باظهار و صادر میشود حدیث نبوی گویند که حاصل
میشود از وحی جلی و الهام و حدس و فراست و کشف و کرامت و غیرها و آنها در حقایق مراتب است و لهذا
که هر رسولی نبی است و هر نبی ولی پس ولایت من حیث هی افضل و اعظم از نبوت است و نبوت اعظم
از رسالت و هرگاه در مقام بشریت و عالم طبیعت باشد اظهار و صادر میشود کلام

در بیان معرفة نبا و نبی و الهام و کشف

بشری هست که حدیث نبوت اینست که ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و بدانکه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله افضل
خلق و اکمل انبیا است و سید اولاد آدم و سید العالمین است و او است که اول ما خلق الله نوری او
بود و او را تشریف ساخت بخطاب لولاک لما خلقت الافلاک زیرا که آن بزرگوار صاحب مرتبه
کلیه جامعه جمیع مراتب کمالات بود و کمالات او اصلی بود و از این جهت خاتم الرسالت شد و جمیع
انبیا و اولیا فرا گرفته اند از مبدأ آن از آن بزرگوار بود و هر چیزی که کمالی کردند از آن بوده
از آن بزرگوار بود و مرتبه ولایت مطلقه اجل و اشرف و اعلی از مرتبه نبوت است زیرا که ولایت
مبدأ نبوت است چون مبدأ ولایت نبوت است و نبی نبی میشود تا اینکه ولی شود و ولایت مبدأ
نبوت است و چون ولایت مبدأ نبوت شد سابق بر نبوت و علت حصول نبوت است پس ولایت
نبی که ولایت مطلقه باشد اجل و اشرف و اعلی از نبوت او است چنانکه ولایت او از نبوت او و اشتهر
دیگر آنکه ولایت مرتبه او اعلی از مرتبه نبوت است چون مبدأ او وحدت مطلقه است و آن مقامی
که پیغمبر ما بدان لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل و کمال نبوت از جهت کثرت است که حاصل میشود بعد
از مقام ولایت که پیغمبر ما بدان ابا هی بکم الامم و مقام وحدت که مقام ولایت است اجل و اشرف
و اعلی است از مقام کثرت که مقام نبوت است پس نبوت از ولایت شد ثالثا آنکه ولایت
احاطه او اکمل و محل او اوسع و حقیقت او ابسط است زیرا که مثل جنس می ماند که سایر ولایات در
تحت او است و جامع اصناف کمالات است چون نبوت در تحت او است و ولایت خاصه داخل در تحت
ولایت مطلقه است اکمل بودن احاطه او باعتبار کثرت اشخاص او است بر اشخاص نبوت و اوسع
بودن محل او باعتبار سعت دایره او است چون دایره ولایت احاطه دارد بدایره نبوت و نبوت
داخل در ولایت است از جهت عموم و خصوص مطلق هر نبوتی ولایی و ولایت نبوت نیست اما ولایت
و اولیا نبوت هست ابسط بودن حقیقت او باعتبار وحدت او است و ترکیب بودن او بخلاف
نبوت و جوهر اول هر دو طرف او را در این عالم دو مظهر میباید که تا باشد مظهر این طرف که ختم
نبوت است خاتم انبیا است و مظهر این طرف که ختم ولایت است صاحب الزمان است چون پیغمبر

در بیان افضلیت خاتم النبیین

ابد تمام تکند زمین را از جور و ظلم پاک نمیکردانند و بعدل آراسته کردانند و مردم در دوستی در
آسایش و راحت باشند و چون دانستی که ولایت باطن نبوتست و ولایت و نبوت هر دو صفت محمد است
صلی الله علیه و آله بودند تا اکنون نصف نبوت محمد ظاهر بود و وضع صورت میکرد و وضع صورت
را محمد آشکارا میکرد و این چنین هر پیغمبر که بیامدند جمله وضع صورت کردند و وضع صورت
را محمد تمام کرد چون وضع صورت تمام شد نبوت هم تمام شد و نبوت معنویه کامل شد و غایت او بر
تدریج رسید از آدم گرفته که اصل نبوت ممهد شد همیشه در نمو و کمال بود تا رسید بکمال او که
پیغمبر صلعم و از این جهت او را خداوند خاتم النبیین قرار داد فرمود رسول خدا صلعم مثل نبوة من مثل
خانه معموره است که باقی مانده بود در او جز موضع یک خشت و آن خشت من بودم یعنی همچنانکه
یک خشت از خانه باقی مانده بود که خانه تمام شود نبوت هم چنان بود و چون آن خشت خانه را تمام
کردم من هم پیغمبری را ختم کردم لا نبی بعدی هم چنین ولایت مطلقه مندرجا بحد کمال رسید تا رسید
بحضرت صاحب الزمان و بقیة الله فی بلاده و اما منافات نیست بخلاف نبوت که در عصر
واحد ممکن بود دو پیغمبر غیر از پیغمبر اولوا العزم و اما اجتماع دو امام در یک عصر ممکن نیست زیرا که امام
مقصود در مادهٔ عالم است پس نسبت بجمیع اشخاص مثل نفس است بالنسبه به بدن در تدبیر و اصلاح
او و اظهار کمالات در او پس جمیع عالم نسبت با امام مثل یک بدن است پس امام نسبت بعالم مثل یک نفس
پس همچنانکه جایز نیست اجتماع دو نفس بر یک بدن همچنین جایز نیست اجتماع دو امام در یک
عصر و دیگر آنکه مقصود از نصب امام اصلاح نظام عالم است پس اگر امام یک نفر باشد غرض از او حاصل
است پس وجود امام دیگر خالی از فایده میشود و در حکمت ممتنع است ایجاد امام بی فایده و اگر
مقصود حاصل نشود بان یک امام مستحق ولایت نمیشود زیرا که لازم می آید عبث در نصب امام پس
باید امام یکی باشد در عصر خود پس بعضی از اهل اشاره گفته اند که جمیع مظاهر کلیه افاقیه و انفسیه
که در قرآن مجید اشاره بافاق و انفس شده راجع است به اسمی که بسم الله الرحمن الرحیم حروف بسم الله
نوزده حرف است و ترتیب عالم بر نوزده مرتبه است عقل اول و نفس کلیه و افلاک نه گانه عناصر

در بیان معنی ختامیت

ابیه و سوالیه ثلثه و آدم کاملها مع همه اسما است فرمودند علی علیه السلام ظاهر شد موهو
از بسمله پس نبی مظهر رحمن است و ولی مظهر رحیم است و جامع این دو مرتبه مظهر اسم الله است و مشرع
نبی و ولی از وحی و الهام است و اشرف و اعظم اسما اسم اعظم است که الله باشد و اشرف و اعظم
مظاهر مظهر این اسم است فعلیته بالقوه زیرا که نوع انسانی مظهر او هست بالقوه و شرافت
عظمت برای مظهر فعلیت است مظهر اسم اعظم فعلاً پیغمبر ما محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله
و سلم نه سایر پیغمبران و بعد از آن بزرگوار نائبی انبیا مظهر این اسم شده اند به ترتیب از میان اولیا
حضرت علی مظهر بود و بعد از او نائبی اولیا پس پیغمبر ما مظهر اسم الله شد با عینیات جمعیتها و دو مظهر
اسم رحمن شد با عینیات تصرفات و در وجود و مظهر اسم رحیم شد با عینیات و ولایت مطلقه او پس
او است عقل اول و نفس کلیه و همچنین علی او و نائبی او لاداو تا خاتم الاولیا و اینها اصحاب جمعیت
بودند با عینیات اینکه از قطب محمد فراگرفته اند پس هر یک از اینها به ترتیب مظهر این سه اسم شدند
و همه اینها مجمع عوالم آفاق و انفس شده اند پس معلوم شد که نور شمس انبیا منشاء شعاع ضوء
طلعت آن فوق رسالت و اولوا العزمی است و معنی اولوا العزم پیغمبری است که دعوت
خود دین او ناسخ دین سابق باشد شرق و غرب عالم در دین او باشند مثل آدم و ابراهیم
نوح و موسی و عیسی و خاتم الانبیا علیه و آله و علیهم السلام روایت شده در کافی از حضرت صادق
علیه السلام که انبیا و مرسلین چهار طبقه اند پیغمبری هست که پیغمبر خودش میباشد و امتی ندارد
و هر پیغمبری هست که در خواب می بیند و آواز میشنود و در بیداری نمی بیند و مبعوث بر احدی نشده
و اما می برا هست مثل پیغمبری لوط و بود ابراهیم و پیغمبری هست که در خواب می بیند و آواز می
شنود و ملک را می بیند و مبعوث بر طایفه شده چه کم و چه زیاد مثل یونس و پیغمبری هست که
در خواب میبیند و آواز را میشنود و در بیداری هم می بیند و او امام است مثل اولوا العزم و
مثل ابراهیم قال الله تعالی انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین
کسیکه عبادت کند بتی را او امام نمیشناسد پس دانسته شد که نقطه واحده که از او ابتدا و بوی

در بیان نبوت و ولایت

منتهی شده از شجرهٔ موجودات و مثل کائنات و قطب دایره عالم غیب و شهادة است زیرا
او نبوت گشته باطن او ولایت و این نبوت و ولایت یکنوع‌اند در ظاهر و باطن لکن ولایت از نبوت
که ولایت عام باشد نبوت از ولایت است که ولایت خاص باشد و این دو اسمی است که با هم جمعند یا
هم هستند که در ظاهر جدا و در باطن یکی پس نبوت و ولایت با هم جمعند تا مبتدا از نهایت یکی است
تمامیت نبوت از ولایت زیرا که قمر استفاده از نور شمس است و هرگاه بسر حد کمال رسید بدر است
و هر وقت آفتاب رسالت غروب کردید ولایت متولی حکم است و باین معنی اشاره فرمود رسول
اکرم که فرمودند اول ما خلق الله نوری و من نوری پس از آن از نور من نور علی را شکافت پس همیشه دو نور
منزه بودیم تا رسیدیم بحجاب عظمت در هشتاد هزار سال پس از آن خداوند خلق فرمود خلایق
را از نور ما پس ماییم صنایع خدا و مخلوق خدا پیدا از ما صنایع ما هستند در شما عالم از کتاب ریاض
الجنان از جابر جعفی روایت کرده از حضرت باقر که فرمودند یا جابر خدا بود و چیزی با او نبود نه
معلوم بود و نه مجهول پس اول چیزی که ابتدا کرد خدا بخلقت او این بود که آفرید محمد را صلعم و ما
ما اهل بیت را با او از نور عظمت خود پس ما را برپا داشت اظله خضرا پیش روی خود زمانی که نه آسمان
بود نه زمین و نه مکانی نه شب و نه روز نه آفتاب نه ماه و زیاده میشد نور ما از نور پروردگار
مثل شعاع آفتاب از آفتاب پس تسبیح خدا میکردیم و تقدیس و حمد مینمودیم و عبادت او میکردیم حق عبادت
پس از آن خداوند ابتدا کرد که مکان را خلق کند او را خلق کرد و بر آن مکان نوشت لا اله الا الله محمد
رسول الله علی امیر المؤمنین وصیه به ایدته و نصرته پس از آن عرش را خلق فرمود و نوشت بر سرا
دقات عرش مثل اینرا پس از آن بهشت و دوزخ را خلق فرمود و نوشت بر آنها این کلمات را پس از آن ملائکه
را خلق فرمود و آنها را در آسمان مسکن داد پس از آن هوا را خلق نمود و نوشت بر آنها هوا همان
کلمات را پس از آن جن و انس را خلق فرمود و آنها را در هوا ساکن نمود پس از آن زمین را خلق فرمود
و نوشت بر اطراف زمین‌ها این کلمات را پس بسبب این کلمات است که آسمان بی ستون که بر بالای ما بر
پا است و زمین برقرار است بسبب این کلمات پس از آن خداوند آدم را از ادیم زمین خلق کرده

در بیان اول ما خلق الله

خلق فرمود حدیث طولانی است تا اینکه فرمودند حضرت ما ائیم اول خلق خدا و اول خلقی که عبادت
و تسبیح خدا کرد ما ائیم و ما ائیم سبب آفرینش خلق و سبب تسبیح انها و عبادت انها از ملائکه و ادمیان
در خصال و در معانی الاخبار از حضرت صادق از اباء طاهرین خود از علی علیه و علیهم السلام روایت
شده که فرمودند خداوند تبارک و تعالی خلق کرد نور محمد را صد و بیست هزار سال پیش از ان که خلق کند اسمان و زمین و
عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را و پیش از انکه خلق کند ادم و نوح و ابراهیم و اسمعیل
و اسحق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان را و پیش از انکه خلق فرماید همه انبیا را بچهار
صد و بیست و چهار هزار سال و شیخ ما ابو الفضل شده از تاویل الایات الظاهرة از ابی حمزه ثمالی
از امام محمد باقر روایت نموده که فرمودند علی علیه السلام ای ابا حمزه بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی واحد
و یکانه و منفرد بود در وحدانیت خود پس اول چیزی که خلق فرمود این نور محمد را صلی الله علیه و اله خلق
فرمود مرا و ذریه مرا بعد تکلم کرد بکلمه و روح شد انرو جاری کرد در ان نور و اسکان داد بدنهای ما را
داد پس ما ائیم روح خدا و کلمات او و بسبب ما پوشیده شد از خلق ما همیشه در ظلل خضرا بودیم
زمانی که نه افتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه چشمی که بهم بخورد عبادت خدا و تقدیس
و تمجید و تسبیح او میکردیم پیش از انکه بیافریند خلق را پس معلوم شد که جمیع اشیا منتهی بنقطه
شود و نقطه دلالت بر ذات میکند و این نقطه منتهی و وابسته بکره واحد شده از نقطه اول که او را
دراق عظمت و جلال العقل الکل نیز بوده و این است ان حضرت محمد بر این نقطه است سر اسرار و نور
الانوار و بر این سر اشاره فرموده مولای متقیان در نهج البلاغه که مشهور است بخطبه شقشقیه اما
و الله لقد تقمصها فلان و هو یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی
الطیر اکه او میداند محل مرا و میشناسد قدر مرا در حق خلافت بمرتبه که محل ان ذات حقه خلافت چون
محل قطب اسیا است از سنگ اسیا بدور و قطب میگردد هرجا بگردد امر خلافت با بیاید سنگ
نا شد مردم دور قطب علوی دور کرش باشند و این فرمایش حضرت اشاره است باینکه رسول
امجد و ولی احمد و وصی احمد بعد از ان بزرگوار غایت فخر و منتهای شرف و بالانتر رتبه و قطب و جود

یعنی از ان نطق فرمود که مرد و زن علیهم

و همین وجود دو معنا حیات هر وجود الحق و جنبة العلی هستند او است قطبی که بدو مدار دور کره دهر دور
زننده او سیر کننده و هر سیر کننده نیز اکسیر بان مولی در عالم مثل سریان هوا است در عالم چون وکلا
کلمه ابن عربی در شانی بیان انسان برای هر موجود نیست مولی است در کفایة الاثر منقول است از
محمد بن حنفیه از حضرت امیر المؤمنین ع از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در جمله حدیث فرمودند هم
سید پیغمبران و بودی سید اوصیا من و بودی یا علی از ملک در خیمه و اکرم یا تو بر هم خلق ممکن که بخدا و بند
ل بشیر او بر جهنمی دارند ملائکه از انبیا و حضور امیر ماها مد عرض کردم یا رسول الله ما افضل
می باشیم یا ملائکه فرمودند یا علی ما بهترین خلق خدا هستیم بر بسیط زمین و بهتریم از ملائکه مقربین
چگونه بهتر از ایشان نباشیم و حال آنکه ما پیشی گرفتیم بر ایشان بسوی معرفت خداوندی و توحید او
پس بسبب ما خدا را شناختند و بسبب ما هدایت یافتند بسوی معرفت خدا در اکمال الدین و اتمام النعمه
روایت شده از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا از پدرش از پدران بزرگوار خود از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که فرمودند من پیشوای کسیکه خدا او را خلق نموده و من بهترم از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و حاملین عرش و جمیع ملائکه مقربین خدا و جمیع انبیا و مرسلین و منم صاحب شفاعت و حوض شریف
و من و علی دو پدر این امتیم هر که ما را شناخت خدا را شناخت هر که منکر ما شد خدا را منکر شد
و از علی است دو سبط امت من و دو پیشوای جوانان اهل بهشت یعنی حسن و حسین و از اولاد حسین
نه امام اطاعت ایشان اطاعت من است معصیت ایشان معصیت من است نهم ایشان قائم ایشان و مهدی ایشان است
در خصال و در معانی الاخبار از سفیان ثوری از حضرت امام جعفر صادق ع از پدرش از جدش از علی علیه
و علیهم السلام روایت شده که فرمودند بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی خلق فرمود نور محمد را صلی الله
علیه و آله پیش از آنکه خلق کند آسمان و زمین عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و پیش از آنکه
خلق کند آدم و نوح و ابراهیم و اسحق و یعقوب یا ایشان هدینا هم الی صراط مستقیم پیش از آنکه خلق کند
همه انبیا را بچهارصد و بیست و چهار هزار سال و خلق فرمود خدای عز و جل با پیغمبر صلی الله علیه
و آله دوازده حجاب حجاب قدرت حجاب عظمت حجاب منت حجاب رحمت حجاب سعادت حجاب کرامت

در بیان اوّل ما خلق الله

حجاب منزلت حجاب هدایت حجاب نبوت حجاب رفعت حجاب هیبت حجاب شفاعت پس از آن نشست
نور محمد در حجاب قدرت دوازده هزار سال و او میگفت سبحان ربی الاعلی و در حجاب عظمت یازده
هزار سال و او میگفت سبحان عالم السر و در حجاب منت ده هزار سال و میگفت سبحان من هو قائم لا یلهو
و در حجاب رحمت نه هزار سال میگفت سبحان الرفیع الاعلی در حجاب سعادت هشت هزار سال میگفت
سبحان من هو دائم لا یسهو در حجاب کرامت هفت هزار سال میگفت سبحان من هو غنی لا یفتقر
در حجاب منزلت شش هزار سال میگفت سبحان ربی العلی الکریم در حجاب هدایت پنج هزار سال میگفت
سبحان ذی العرش العظیم در حجاب نبوت چهار هزار سال میگفت سبحان رب العزة عما یصفون
در حجاب رفعت سه هزار سال میگفت سبحان ذی الملک والملکوت در حجاب هیبت دو هزار سال
میگفت سبحان الله وبحمده در حجاب شفاعت [هزار سال] میگفت سبحان ربی العظیم وبحمده پس از آن ظاهر ساخت
خداوند عالم عز وجل اسم مبارک حضرت را بر لوح و بود بر لوح نور او چهار هزار سال پس بر عرش
ظاهر کرد و بود بر ساق عرش تا هفت هزار سال تا اینکه خداوند قرار داد آن نور را در صلب
آدم تا آخر حدیث. در امالی صدوق باسناد خود از عبدالله بن عباس از رسول خدا ص روایت کرده
که فرمودند وقتی مرا بمعراج بردند به نهری رسیدم که او را نور میگفتند و آنست قول خدای عز
وجل وجعل الظلمات والنور چون بآن نهر رسیدم جبرئیل گفت یا محمد عبور کن ببرکت خدا بدرستی
که خداوند نورانی کرد اینجا برای تو دیده تو را و پیش روی تو را وسیع کرد این نهریست که
احدی عبور نکرده نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل جز آنکه من در هر روزی فرو میروم در آن و بر میآیم
و بال خود را حرکت میدهم هر قطره از بال من مگر آنکه خدای تبارک و تعالی خلق میکند
از آن قطره ملک مقرب که بیست هزار صورت و چهل هزار زبان داشته باشد هر زبانی بلفظی
و لغتی که آن زبانها دیگر نفهمند پس رسول خدا ص عبور نمود از آن نهر تا رسید بحجابات و آنها پانصد
حجاب است از حجابی تا حجاب دیگر پانصد سال راه است پس از آن جبرئیل گفت یا محمد پیش برو
فرمودند ای جبرئیل تو چرا همراه من نمیآئی عرض کرد مرا طاقت و یارای رفتن نیست که از این مکان

قدم بردارم در حدیث شب یکراست که اگر پیشتر روم بسوزم و از فروغ تجلی بسوزند پرم در تفسیر علی بن ابراهیم
از حضرت صادق ع روایت شده که فرمودند رسول خدا که جبرئیل شب معراج بمن گفت که میان خدا
و خلق خود نود هزار حجاب است و مقرب ترین خلق بخدا من و اسرافیل هستیم و میان ما و خدا چهار
حجاب است حجاب نور و حجاب ظلمت حجاب غمام حجاب آب و در بحار روایت شده که جمعی از یهود خدمت
برگزیده حضرت معبود سید محمود محمد مصطفی ص رسیدند عرض کردند یا رسول الله آیا خدا پنهان
از خلق بچیزی غیر از آسمانها فرمودند بلی میان خدا و میان ملائکه که حول عرش هستند هفتاد حجاب است
از نور و هفتاد حجاب است از ظلمت و هفتاد حجاب است از رفارف سبز و هفتاد حجاب است از رفارف
سندس و هفتاد حجاب است از در سفید و هفتاد حجاب است از در زرد و هفتاد حجاب است از روشنی و هفتاد
حجاب است از برف و هفتاد حجاب است از آب و هفتاد حجاب است از سرگی و هفتاد حجاب است از عظمت خدا
که بوصف درنمی آید گفتند خبر ده ما را از ملک خدا که پهلوی او و نزدیک باو است فرمودند ملکی که پهلوی
او نشسته اسرافیل است پس جبرئیل پس میکائیل پس ملک الموت از مجاهد روایت است که میان ملائکه
و میان عرش هفتاد حجاب است حجابها است از نور و حجابها است از ظلمت نشنود احدی صوتی از آن حجابها
را مگر اینکه بیهوش شود و خود را هلاک کند در بحار از شرح نهج البلاغه از کبدی روایت شده که آن حضرت
صلی الله علیه و آله در حدیث معراج که فرمودند بیرون رفتم از سدرة المنتهی تا رسیدم بحجابی از حجابهای
عزت تا از حجابی بحجابی بگذرم تا اینکه هفتاد حجاب طی کردم و من بر براق بودم و میان هر حجابی تا حجابی دیگر
پانصد سال راه است تا اینکه فرمودند دیدم در علیین بحجابی براق انوارها و حجابها پس اگر این حجابها
نبود هر آینه منسوخ میشد زیر عرش بود از نور عرش در کافی در دو باب بناء از حضرت صادق ع روایت شده
که خدای تبارک و تعالی خبر داد محمد را صلی الله علیه و آله با آنچه مقدار بوده است از انبیاء و خبر داد دیگر هست
تا منقضی شود و خبر داد او را بانچه حتمی است و بانچه استثنا شده از عمر انبیاء در کافی از ابی الحسن علیه السلام
راوی گوید فدایت شوم خبر ده مرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وارث همه پیغمبران بود فرمودند
بلی از زمان آدم تا برسد بخودش فرمودند خداوند مبعوث نکرده پیغمبری مگر اینکه محمد اعلم از او

بود راوی گوید گفتم که عیسی مریم مرده را باذن خدا زنده میکرد فرمود راست گفتی و سلیمان
داود هم می فهمید منطق الطیر را و رسول خدا هم فهمید این منزلتها را راوی گفت حضرت فرمود
سلیمان بن داود بهدهد گفت در زمانی که او را مفقود کرد و در امر او شک کرد که چه شده است مرا
که هدهد را نمی بینم یا اینکه هدهد غایب شده زمانی که هدهد مفقود شد سلیمان بر او غضب کرد
گفت هر اینه او را عذاب کنم عذاب سختی یا بکشم او را یا خبری از سلطان ظاهر بیاورد و سبب غضب
کردن سلیمان بر هدهد این بود که هدهد آب را بایشان نشان میداد و فهمید که سلیمان محتاج باو بود
و هدهد مرغی نیست خداوند باو عطا کرده است چیزی را که بسلیمان عطا نکرده و حال آنکه باد و مور و
انس و جن و شیاطین سرکش تابع او بودند آب را از زیر هوا نمی دید بلکه مرغ نابینا و را دلالت کند برای و
خداوند در کتاب خود می فرماید و لو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی
ظاهرا تفسیر والله اعلم یعنی اگر قرآنی باشد که از معجزه صاحب قرآن و کرامت قرآن کوهها باو راه
می رفتند یا زمین شکافته شود بسبب او یا مرده سخن گوید بسبب او همین قرآنست یعنی این قرآن با این رتبه
صفات بالاتر است از معجزه سلیمان و فرمودند و ما می بینیم آب را از زیر هوا بسبب آنکه در کتاب خدا آیاتی
هست که باو امری اراده نشود مگر اینکه خداوند اذن بدهد آنچه پیشینیان نوشته اند خدا او را
برای ما قرار داده در ام الکتاب بدرستیکه خداوند می فرماید هیچ پوشیده در آسمان و زمین
نیست مگر اینکه در کتاب مبین است پس از آن فرمودند و اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا
ما هستیم آنکسانیکه خداوند ما را برگزید و وارث گردانید این کتاب که در او است بیان همه چیز در کتب
معتبره روایت شده که تا مدتی در حجره حواریین عیسی در نوشته شد بقلم سریانی که از تورات
نقل شده که چون موسی و خضر علیهما السلام قصه در کشتی و غلام و دیوار نزاع کردند موسی برگشت بسوی
قوم خود هرون برادرش پرسید از موسی از آن دیوار و عجایبات دریا که موسی مشاهده کرده بود
قصه موسی و خضر و کشتی و جدار و غلام در قرآن خدا یاد کرده در سوره کهف خلاصه موسی
بهرون گفت که من با خضر در کنار دریا بودیم ناگاه در پیش روی ما مرغی افتاد آن مرغ با منقار

خود قطرهٔ از آب دریا را برداشت و انداخت بجانب مشرق و قطرهٔ دیگر برداشت انداخت بجانب مغرب
و قطرهٔ بطرف آسمان و قطرهٔ بطرف زمین و قطرهٔ بجا در دریا انداخت من از حضرت مبهوت شدیم از
این کار مرغ من از حضرت پرسیدم که این یعنی چه حضرت گفت نمیدانم ما در فکر بودیم دیدیم صیادی
در دریا صید میکند چون نظرش بما افتاد گفت چه شده است شما را در کار مرغ متفکر بودیم
گفتیم بلی متفکریم گفت من مرد صیادی هستم فهمیدم اشارات او را و شما دو پیغمبرید نمیدانید ما
گفتیم که ما نمیدانیم این چیز را خدا بما تعلیم کرد صیاد گفت این مرغیست در دریا او را مسلم خوانند
چون وقتی صیحه میزند میگوید مسلم مسلم و اشارهٔ او بانداختن آب از منقار خود بجانب مشرق
و مغرب و طرف آسمان و زمین و دریا اینست که میگوید که می‌آید در آخر الزمان پیغمبری که می‌باشد
علم آسمانها و اهل زمین و مشرق و مغرب پیش علم او چون این قطره‌ها که در دریا انداخته شد
و ارث میکند علم خود را به پسر عم او و وصی او علی بن ابی طالب آنوقت ساکن شدیم و آنچه خیال
بودیم از مشاجره و هر کدام ما مستقل بعلم خود شدیم و می‌باشد علم آسمانها و زمینها نزد علم
او مثل قطره‌های افتاده شده در دریا و این علم حامل است بر اعلی موسی گفت پس از آن صیاد
غایب شد ما دانستیم که ملکی بود خدا بنزد ما فرستاده بود که بما بشناساند منقصت ما را در
ادعای خود در بصائر الدرجات منقولست که فرمودند امیرالمؤمنین ع قسم بخدا که خداوند تبارک
و تعالی بمن عطا کرده هشت چیز را که باحدی عطا نکرده پیش از من بجز محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای
من راه مفتوح شده دانستم انساب را و جاری شد برای من سحاب و دانستم منایا و بلایا و فصل الخطاب
را نظر کردم در ملکوت باذن پروردگار خود چیزی از نظرم غایب نشد آنچه پیش از من بود و از من فوت
نشد آنچه بعد از من بود در کافی از حضرت صادق ع روایت شده که فرمودند عیسی بن مریم دو حرف
از اسم اعظم باو عطا شده بود که بآن دو حرف عمل میکرد و بموسی چهار حرف و بابراهیم هشت حرف
و بنوح پانزده حرف و بآدم بیست و پنج حرف همهٔ اینها را خدا جمع کرد برای محمد ص بدرستیکه اسم
اعظم خدا هفتاد و سه حرفست خداوند هفتاد و دو حرف او را بمحمد عطا کرد و یک حرف او را

افضلیت خاتم انبیا

از او پوشانند از حضرت امام محمد باقر روایت شده که فرمود اسم اعظم خدا هفتاد و دو حرف است
و نزد آصف بن برخیا یک حرف بود که با آن اسم زمین را شکافت و تخت بلقیس را بدست خود گرفت باز
زمین برگشت بحالت اولش چنانچه بود زود تر از چشم بهم زدن و نزد ما است از اسم اعظم خداوند
هفتاد و دو حرف و یک حرف از آن نزد خدا است در علم غیبش و از سلمان فارسی روایت شده که گفت
فرمودند بمن امیر المؤمنین ای سلمان وای کل وای بر کسیکه نشناسد ما را حق معرفت
ما و انکار نماید فضل ما را ای سلمان کدام بالا فضل اند محمد یا سلیمان بن داود سلمان گوید
گفتم محمد صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند ای سلمان آصف بن برخیا بود که تواند داشت تخت
بلقیس را بر داشت از ارض سبا در یک چشم بهم زدن و نزد او بود علمی از کتاب و از برای ما اضعاف این علم نزد
ما است علم هزار کتاب که خدا فرستاد بر شیث بن آدم پنجاه صحیفه و بر ادریس سی صحیفه و بر ابرهیم
بیست صحیفه و توریت و انجیل و زبور و فرقان عرض کردم فرمود ای آقای من فرمودند ای سلمان
شک کننده در علوم ما و امور ما مثل انکار کننده جری شده در معرفت ما و حقوق ما است
و خدا واجب کرده است ولایت ما را در کتاب خود در چند موضع بیان کرد و راه واضح و لائحه العلل
بود و او حال مکتوب نیست چهارم از اصول عقاید خمسه معرفت بحق امام است که شخص مکلف
باید هادی دین مبین را بشناسد بدانکه بعد از ختم انبیا کسی را منصوب نموده است از جانب خدا
که خلق خدا در شبه ضلالت و حیرت گمراهی نیفتند باعث نجات خلائق باشد و مرجع خلق باشد
در احکام دین و دنیای آن و معرفت امام واجب لا بد است و نشناختن امام باعث گمراهی است
عاقبتش دوزخ است چنانچه فرمودند من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة هر که بمیرد
و امام زمان خود را نشناسد بمردن جاهلیت مرده است یعنی بت پرست مرده است چونکه در
زمان جاهلیت قبل از ظهور پیغمبر خلق بوده مردم عبادت بت میکردند و مراد با امام زمان قرآن نیست
چنانچه بعضی از اهل سنت گویند که مراد فاتحة الکتاب قرآن را امام زمان گرفته اند بلکه امام زمان
الان امام دوازدهم سمی خاتم انبیا بقیة الله فی ارضه المنتظر المهدی الموعود فرزند رسول خدا

و نسل

و نسل علی مرتضی و پاره تن فاطمه زهرا یعنی ائمه تسعه از اولاد حسین شهید که رسول خدا خبر داده امامت
از ذریه حسین است هم اینها قائم اینها است معرفت چنین امامی لازم و متمم است و نسبت مکان
او را اسنی و فتاوی ازان بزرگوار شنیدند بلکه نائب امامی هستند از قبیل علما امامیه کثرالله
امثالهم که مردم رجوع بایشان نمایند در اخذ احکام دین و مسائل شرع مبین سید المرسلین علیه
و اولاده اجمعین سلام الله الملک الحق المبین و چون باید امام از جانب خدا منصوص باشد و رسول خدا
او را از جانب خدا نصب کرده باشد باید امامت امام اول را بخلق ظاهر کند و امامت ائمه دیگر که ثابت شد
تا قیامت بنص امام اول علاوه بر نص رسول خدا ثابت شده و ما قدری از علامات امام را بیان می کنیم
بعد رجوع مینمائیم بعضی از دلایل امام و صفات و خصایص و بعضی اخبار که در حق امام رسیده از جناب
رسول در معانی الاخبار از حضرت رضا علیه السلام روایت شده در حدیث طولانی که فرمود امامت قدرش
اجل و شانش اعظم و مکانش اعلی و جانبش امنع و عمقش دورتر از آن است که مردم برسند بامامت
بعقلهای خود یا بیابند با آرای خود یا امامی را بر پا کنند باختیار خود بدرستیکه امامت را خداوند مخصوص
ساخت ابراهیم خلیل را بان بعد از نبوت و خلت مرتبه سیم است و فضیلتیست که خداوند او را
تشریف ساخت بان و فضیلت شانه با و فرموده که میفرماید انی جاعلک للناس اماما خلیل از
روی شوق با امامت عرض کرد از ذریه من قرار ده خداوند تبارک و تعالی فرمود لا ینال عهدی
الظالمین که باین آیه شریفه باطل میشود امامت هر ظالمی تا روز قیامت پس امامت در صفوه
عباد مقرر شد پس از ان خداوند او را گرامی داشت باینکه امامت را در ذریه او قرار داد کسانی که
اهل صفوه و طهارت بودند که میفرماید و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین
و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا
عابدین و در کافی وارد است از حضرت صادق ع که فرمود بتحقیق که خداوند ابرهیم را بنده خود قرار داد
پیش از آنکه او را پیغمبر نماید و او را پیغمبر نمود پیش از آنکه او را رسول نماید و او را رسول خود نمود پیش از آنکه
او را بمقام خلت برد و او را خلعت خلت داد پیش از آنکه او را امام قرار دهد چون همه اینها را برای او جمع

در بیان صفات علامات امام

فرموده خدای تعالی انی جاعلک للناس اماما ابراهیم این بزرگی معلوم دو دید امامت بعد از نبوت گردید و موید بر نبی خداوند
فرمود لا ینال عهدی الظالمین فرمودند حضرت سفینه امام و پیشوای متقی نمیشود در معانی الاخبار
است از سلطان نسبی اولیاء رضا علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة والثناء که از برای امام علامات است
باید امام اعلم و داناترین خلق باشد باید حاکمترین مردم باشد بهتر در علم باید شجاع ترین مردم باشد
باید سخی ترین مردم باشد باید عابدترین مردم باشد امام متولد میشود ختنه شده و پاکیزه امام
از پشت سر میبیند چنانکه از پیش رو میبیند امام سایه ندارد امام وقتی از شکم مادر بزمین
می آید بر روی دو دست می افتد و از خود را بشهادتین بلند میکند امام محتلم نمیشود امام چشم
او میخوابد و دل او بیدار است سخن گوید با ملائکه امام زره رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قامتش راست
است از امام دیده نمیشود بول و غایطی چونکه خداوند زمین را مامور ساخته که بلع کند آنچه را از امام
خارج شود بوی او از بوی مشک بهتر است امام اولی از مردم است از خود آنها امام مهربان تر است
بمردم از پدران آنها و مادران آنها امام تواضعش بجهت خدا از همه کس بیشتر است و آنچه را از جانب خدا مکلفند
مامورند امام کبرنده تر است و آنچه مکلفند خدا را از او باز داشته امام خود را بان دارنده تر است
امام دعای او مستجاب است حتی اگر دعا کند بر سنگی از هم شکافته شود نزد امام است سلاح رسول خدا و شمشیر
آن بزرگوار مسمی بذو الفقار نزد امام است صحیفه که در آن صحیفه است اسماء شیعیان او تا روز قیامت
و صحیفه که در آن است اسماء دشمنان آنها تا روز قیامت نزد امام است جامعه و آن صحیفه ایست که طول او
هفتاد ذراع است و در آن صحیفه است جمیع آنچه را که مردم محتاج باو هستند از اولاد آدم نزد امام است
جفر اکبر و اصغر و آن پوست بزی است که در آن است جمیع علوم حتی ارش خدش و حتی جلده و نصف جلده
نزد امام است مصحف فاطمه علیها السلام از حضرت باقر روایت شده که از برای امام و معرفت بحق امام ده دلیل
و علامت است متولد میشود ختنه شده سخن گوید با دیش نوشته است بر بازوی راست او و تمت کلمة
ربک صدقا و عدلا خمیازه نمیکشد و آروغ نمیکند محتلم نمیشود سایه ندارد بوی خوشی دارد که
چون مشک نمیتوان پوشاند آنچه از او خارج شود سنگ را مهر میکند مستجاب الدعوه است در کار

در صفات و علامات امام علیهم السلام

در تفسیر قوله تعالی وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا در بسیاری از اخبار از حضرت صادق ع روایت شده که حق تعالی
عزوجل چون میخواهد که امام را از امام خلق کند بر انگیخت ملکی را که بر دارد قطرهٔ از آب زیر عرش را و دهد
بامام بنوشد پس در رحم مادر رود در شکم یکچند ماند روزی ماند که بشنود آواز را از زیر زمین کند بعد از
آن و هر گاه مادر امام او را وضع نماید خداوند بهمان ملک امر میفرستد که این آیه را بر بازوی او بنویسد تا اینکه بنویسد
بر بازوی راست او وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم پس هر گاه برخواست
بجهة امامت که بر تخت امامت نشیند خداوند بلند کرده است از بهر شهری از شهرها منارهٔ یعنی از نور که امام ببیند
بان منارها اعمال بندگان را در مجالس صدوق از یزید بن قعنب روایت کرده که گفت با عباس نشسته بودم
مقابل خانهٔ کعبه دیدیم فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین ع آمد او وارد و درد زاییدن گرفته بود عرض کرد
پروردگارا من بتو ایمان آوردم و بانچه از تو آمده از رسلان و کتابها و من تصدیق کننده ام جد خود
ابراهیم خلیل را خدایا بحق مولودی که در شکم منست آسان کن بر من ولادت او را راوی گوید دیدیم پشت
کعبه شکافته شد و فاطمه داخل شد بعد از سه روز بود امیر المؤمنین تا اینکه گوید فاطمه من داخل بیت الحرام شدم
و در خانه خوردم میوه‌های بهشت را و اوراقها و چون خواستم بیرون آیم هاتفی ندا در داد یا فاطمه اسم این
مولود را علی بگذار و علی است و خدا علی اعلا است من اسم او را از اسم خود مشتق کردم و او را تادیب
بادب خود کردم و او را آگاه کردم بر مشکلات علم خود در مصباح الانوار از سلمان فارسی روایت
میکند که او با مقداد بن اسود کندی و ابوذر غفاری و جماعتی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه وآله خدمت
آنحضرت مشرف شدند و آثار حزن در رخسار آنها ظاهر بود بر بشره حضرت ظاهر شد عرض کردند پدران
و مادران ما فدای تو باد ما شنیدیم در بارهٔ علی سخنی که ما را محزون کرده و از تو اذن میخواهیم در رد
بر آنها حضرت فرمودند چه گفتند آنها در حق برادرم و پسر عمم علی بن ابی طالب عرض کردند یا رسول الله می
گویند که علی چه فضیلت دارد که پیشی گرفته بر اسلام علی اسلام آورد و آن طفل صغیری بود و ما
از این سخن محزونیم فرمودند پیغمبر صلی الله علیه وآله این است آنچه شما را محزون کرده عرض کردند بلی حضرت
حدیث با آنها فرمودند تا آنکه فرمودند بدرستیکه خداوند خلق کرد من و علی را از یک نور و مادر صلب

در بیان صفات علامات امام ع

فرموده انی جاعلک للناس اماما ابرهیم از بزرگی مقدار و رتبهٔ امامت عرض کرد و من ذریتی خداوند
فرمود لا ینال عهدی الظالمین فرمودند حضرت سفیر امام و پیشوای متقی نمیشود در معانی الاخبار
است از سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة والثناء که از برای امام علامتها است
باید امام اعلم و داناترین خلق باشد باید حاکم ترین مردم باشد یعنی در علم باید شجاع ترین مردم باشد
باید سخی ترین مردم باشد باید عابدترین مردم باشد امام متولد میشود ختنه شده پاکیزه امام
از پشت سر میبیند چنانکه از پیش رو می بیند امام سایه ندارد امام وقتی از شکم مادر بزمین
می آید بر دو کف دست می افتد و آواز خود را بشهادتین بلند میکند امام محتلم نمیشود امام چشم
او بخواب میرود دل او بیدار است سخن گوید با ملائکه امام زره رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بدنش راست
است از امام دیده نمیشود بول و غایطی چونکه خداوند زمین را مامور ساخته که بلع کند آنچه از امام
خارج شود بوی او از بوی مشک بهتر است امام اولی است از مردم از خود ایشان امام مهربان تر است
بمردم از پدران ایشان و مادران ایشان امام تواضعش بجهت خدا از همه کس بیشتر است و آنچه از جانب خدا مکلفند
ماموراند امام که بآنها تر است و آنچه مکلفند خدا را از او باز داشته امام خود را بان دارنده تر است
امام دعا او مستجاب است حتی اگر دعا کند بر سنگی از هم شکافته شود نزد امام است سلاح رسول خدا و شمشیر
آن بزرگوار مسمی به ذوالفقار نزد امام است صحیفه که در آن صحیفه است اسمهای شیعیان او تا روز قیامت
و صحیفه که در آن است اسماء دشمنان ایشان تا روز قیامت نزد امام است جامعه و آن صحیفه ایست که طول او
هفتاد ذراع است و در آن صحیفه است جمیع آنچه که مردم محتاج باو هستند از اولاد آدم نزد امام است
جفر اکبر و اصغر و آن پوست بزی است که در آن است جمیع علوم حتی ارش خدش و حتی جلده و نصف جلده
نزد امام است مصحف فاطمه علیها السلام از حضرت باقر ع روایت شده که از برای امام و معرفت بحق امام ده دلیل
و علامتست متولد میشود ختنه شده سخن گوید بشهادتین نوشته است بر بازوی راست او و تمت کلمة
ربک صدقا و عدلا خمیازه نمیکند دهن دره نمیکند محتلم نمیشود سایه ندارد بوی خوشی دارد که
چون مشک زمین موکل است که آنچه از او خارج شود بپوشاند سنگ را مهر میکند مستجاب الدعوه است در کار

در صفات و علامات امام علیه السلام

در تفسیر قوله تعالی وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا در بیان اخبار از حضرت صادق ع روایت شده که خدا
عزوجل چون خواست که امام را از امام خلق کند بفرستد ملکی را که بردارد قطره‌ای از آب زیر عرش و دهد او را به
امام بنوشد پس در رحم مادر در شکم یک شبانروز بود آنکه بشنود آواز از بیرون در ناف کند بعد از
آن و هرگاه مادر امام او را وضع نماید خداوند همان ملک را می‌فرستد که آب را برده بود تا اینکه بنویسد
بر بازوی راستش وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم پس هرگاه برخواست
بجهت امامت که تو را بلند نماید برساند خداوند بلند کردن نمی‌بهر شهر مناری یعنی از نور که امام ببیند
بان منتها اعمال بندگان را در مجالس صدوق از یزید بن قعنب روایت کرده که گفت با عباس نشسته بودم
مقابل خانه کعبه دیدیم فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین ع آمد او را درد زاییدن گرفته بود عرض کرد
پروردگارا من ایمان آوردم و باینچه از تو آمده از رسل و کتابها و من تصدیق کننده‌ام جدم خود
ابراهیم خلیل را [illegible] پس بحق مولودی که در شکم منست آسان کن بر من ولادت او را راوی گوید دیدیم دیوار
کعبه شکافته شد فاطمه داخل شد بدیده بود امیرالمؤمنین تا اینکه گوید فاطمه از داخل بیت الحرام شده
و در خانه خود دیدم میوه‌های بهشت را و ورقهای او را چون خواستم بیرون بیایم هاتفی ندا در داد که یا فاطمه اسم این
مولود را علی بگذار او علی است و خدا علی اعلا است من اسم او را از اسم خود مشتق کردم و او را تأدیب
با داب خود کردم و او را آگاه کردم بر مشکلات علم خود در مصباح الانوار از سلمان فارسی روایت
میکنند که او با مقداد بن اسود کندی و ابوذر غفاری و جماعتی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله خدمت
آنحضرت مشرف شدند و آثار حزن در روی ایشان ظاهر بود پس حضرت ظاهر شدند عرض کردند پدران
و مادران ما فدای تو باد ما شنیدیم در باره علی سخنی که ما را محزون کرده و از تو اذن می‌خواهیم که
بر ایشان حضرت فرمودند چه گفتند ایشان در حق برادرم و پسر عمم علی بن ابی طالب عرض کردند یا رسول الله می
گویند که علی چه فضیلتی دارد که پیشی گرفته به اسلام علی اسلام را در یافت طفل صغیر بود و ما
از این سخن محزونیم فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله این است آنچه شما را محزون کرده عرض کردند بلی حضرت
حلبی با ایشان فرمودند تا انکه فرمودند بدرستیکه خداوند خلق کرد من و علی را از یک نور و ما در صلب

آدم بودیم تسبیح خدای کریم پس نور ما نقل شد همیشه در پشت پدران و ارحام پاکیزه مادران تو
شنیده شد تسبیح ما در ظهور و بطون در هر عهد و عصری تا زمان عبد المطلب و نور ما تمام
بود در صلب جد تو و همه پدران ما و مادران ما چون نور ما دو نصف شد نصفی در طرف عبد الله
رفت و نصفی در طرف ابی طالب و تسبیح ما شنیده می‌شد در پشتهای ایشان پدر و عموی من وقتی می
در شکمها جمع مردم پیدا بود نور من در صلب پدرم و نور علی در صلب پدرش تا آنکه بیرون آمدیم
از پشت پدران و شکمهای مادران و جبرئیل نازل شد وقت ولادت علی ع گفت یا محمد حق
ترا سلام میرساند و تورا تهنیت می‌گوید بولادت برادر تو و پسر عمت علی بن ابی طالب و حق تو
می‌گوید این زمان رسید زمان اشکار و ظاهر شدن نبوت تو و اشکار شدن برادر تو و وزیر تو
و صفی تو و خلیفه تو و کسی که من پشت تو را باو محکم کنم و بلند او اسم تو را بلند کنم من گفتم الحمد لله
پس برخاستم یافتم فاطمه بنت اسد را که او را درد زاییدن گرفته و زنان او را میان گرفته اند
با قابلها جبرئیل بمن گفت جزو را اندکی میان زنان بپوشان تا وقتی علی بدنیا آمد او را بر دست
حضرت فرمود من کردم انچه را مامور بودم از جانب حق که جبرئیل خبر داد پس از آن گفت دست خود
را دراز کن بجانب مادر او ناگاه علی بن ابی طالب پیدا شد و نشست بر کف دست راست خود را بگوش راست
خود گذاشت اذان گفت و اقامه گفت و شهادت بوحدانیت خدا داد و خواند پس از آن ثنا خدا را
گفت پیغمبر فرمود بقسم بخدائی که در آن زمان را اشکار فرمود و خلق را بیافرید که علی ابتدا کرد در خواندن صحفی
که خدا بر آدم فرستاده بود و بشیث داده بود علی خواند از اول آن تا آخر آن از اول حرف آن تا آخر
آن حتی اینکه اگر شیث حاضر میبود هر اینه اقرار میکرد که علی بهتر از او حفظ دارد پس از آن خواند صحف
نوح و صحف ابراهیم و توریه موسی و انجیل عیسی پس از آن قرآن را از اول تا آخر خواند یافتم او را که از
حفظ دارد مثل اینکه من از حفظ دارم بدون اینکه از من بشنود آیه و حرفی از آنرا من مخاطب شد و من با
او سخن گفتم با آنچه با انبیا و اوصیا سخن گفتند پس از آن برگشت بحالت طفولیت خود پس بهمه سبب
می‌شوند و چیست بر اینها که گفته اند اهل شد و شرائیر را گوید پس از آن پیغمبر فرمود ستماد اقسم

هذا

بعضی از فضائل آل خمسهٔ نجبا و بعضی از صفات ائمه ٢٦

بحذف اسناد ما میدانید که من افضل انبیا هستم علی افضل اوصیا است و او وصی منست بعد همهٔ مسلمانان
و بعد دیدم که آدم چون دید اسم مرا و اسم برادرم را و اسم فاطمه دختر مرا و اسم دو سبط حسن و حسین
را که نوشته بود بر ساق عرش عرض کرد الهی آیا پیش از من خلقی را خلق کرده گرامی تر نزد تو از من خطاب
رسید بلی ای آدم عرض کرد پس این اسما چیست که بر ساق عرش میبینم نوشته شده است خطاب
رسید ای آدم اگر این اسما نبود خلق نمیکردم نه آسمان بنا شده را و نه زمین فرش شده را نه ملک
مقرب را و نه نور را ای آدم آدم عرض کرد الهی و سبب بحق اینها بر تو قسم میدهم تو را که مرا بیامرزی
پس خدا او را آمرزید خطاب رسید ای آدم بشارت باد تو را که این اسما از ذریهٔ تو و اولاد تو است
آدم حمد خدا را بجا آورد و بر ملائکه افتخار کرد فرمودند پس هر گاه این از فضل ما باشد و خدا او
ما را فضیلت داده باشد عطا نکرد ابراهیم و موسی و عیسی را از فضل مگر آنکه بما داد بیشتر انتهی
انتهی الحدیث از جمله صفات امام این است که معصوم باشد تا اینکه بتواند ادا و تبلیغ نماید مقصود
از عصمت همین است یعنی باید استعداد قبول فیض حق داشته باشد که از جمله فیضها تبلیغ است باید
و استعداد شرط است در حصول تبلیغ و ادای آن مرتبه بود مرتبهٔ ولایت مطلقه که سابق بر
مرتبهٔ نبوت بود که ولایت مطلقه قبول فیض بود و نبوت نیز بعینه همان ادا و تبلیغ بود پس باید
عصمت سابق باشد بر وقت ادا چون مرتبهٔ ولایت مرتبهٔ قرب بحق است که موجب فیض و استفاده
از حق است که باید متخلق باخلاق الله شود در جمیع افعال دوست بدارد آنچه را محبوب حق است
مکروه دارد آنچه را مکروه حق است و این است معنی عصمت و عدالت مطلقه و این مرتبه بی عنایت
ازلیه میسر نشود کسیکه دور است از اتصاف بصفات حضرت حق نمیتواند نایب خلیفه شود
چون که میان این دو حالت تضاد است پس خلیفه باید موصوف باشد بصفات کسیکه نایب او است
تا اینکه صدق کند اسم خلافت بر او چونکه صفات کسیکه خلیفه از جانب او است صفات خدا است
و خلیفه باید همان صفات خدائی در او باشد و از این جهت است که حکما گفته‌اند که از برای انبیا
خواصی هست از جمله صفات خود هر یک از ستهٔ صفات او است و تو دانستی که با او برسد

بمبادی عالیه و چسبنده شوند بصفات ملکیه بی کسب و تعلم و گفته‌اند که ابدان انفوس مقدسه
هستند که شواغل ایشان از حواس ظاهره کم است و با این همه خلاص شدند از مادّه جسمانیت و ممتنع شده
مبانی ایشان و مبانی انوار جهانیه و شواغل چون نفس قدسی با شئ از تعلقات او و مشاهده او بر
انوار است و متصف بکمالات است و متصف باخلاق حمیده است پس وقتی متصف شد بمکارم اخلاق
قدسیه و میگردد با عالم ملکوت متحد و دیگر اینها معصیت خدا را نمیکنند لا یعصون الله ما
امرهم و یفعلون ما یؤمرون الهام بامره یعملون هرچه خدا با او مأمور کنند اطاعت کنند [illegible]
و فایده عصمت ضبط احکام و حفظ ایشان است که بسبب اشتباه و سهو در احکام بنا باید انتظامی در احکام
الله باشد و چون کسیکه از خدا معصوم باشد و مأمور کسی دیگر نباشد و لایق این منصب عظیم نخواهد
بود در منهاج الیقین و مصباح الانوار شیخ طوسی است باسناد خود از مفضل بن عمر که گوید بخدمت
حضرت صادق رفتم روزی حضرت فرمودند یا مفضّل هرکه بشناسد ما را بکنه معرفت ما آن مؤمن است
در درجه اعلی مفضل گوید عرض کردم بشناسان بمن ای آقای من فرمود یا مفضّل بدان که ما مبدأ
اینها را خداوند عزّ و جلّ خلق کرده و بیافریده و ایشان کلید تقوی و خازنان آسمانها و زمینها و کوهها و
رملها و دریاها هستند میدانند که در آسمان چند ستاره در فلک و چند ملک است و میدانند
وزن کوهها و کیل آب دریاها و نهرها و چشمها و ورقی از درخت نیفتد مگر اینکه بدانند و دانه در ظلمات
زمین نیفتد مگر اینکه بدانند هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین است و خداوند اموختند
ایشان او را دانستند ایشان را مفضل گوید عرض کردم ای آقای من دانستم اقرار باو دارم و ایمان آوردم
بلی یا مفضّل بلی ای مکرّم بلی ای محبوب بلی ای طیب پاکیزه شدی و گوارا شد بر تو بهشت برای هر مؤمن و مؤمنه
در معانی الاخبار از ابی الجارود از حضرت محمد باقر از پدرش از جدش علیهم السلام روایت کرده که گفت
چون نازل شد این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و کل شئ احصیناه فی امام مبین ابو بکر و عمر برخواستند
از جای خود گفتند یا رسول الله امام مبین تورات است فرمود نه گفتند انجیل است فرمود نه گفتند
زبور است گفتند قرآن است فرمود نه ناگاه حضرت امیر آمد نزد پیغمبر فرمود این است آن امامی که

حقتعالی تبارک و تعالی احصا کرده در او علم همه چیز را در تاویل الآیات از محمد بن عباس باسناد خود از صالح
بن سهل که گفت شنیدم حضرت صادق را که میخواندند و کل شیء احصیناه فی امام مبین فرمودند در
امیرالمؤمنین است و در کتاب مصباح الانوار شیخ طوسی روایت کرده که از جمله عجایب آیات و معجزات
او چیزیست که ابوذر غفاری روایت کرده که گفت خدمت امیرالمؤمنین میرفتم در بعضی مقاصد
حضرت به سیلی بوادی نمل رسیدیم مورچه مثل سیل جاری دیدم من از آنکه دیدم از خود رفتم گفتم الله
اکبر بزرگست خدائی که عدد اینها را میداند حضرت امیرالمؤمنین فرمودند مگو اینرا ای اباذر بگو بزرگ
است خدائی که اینها را خلق کرده قسم بخدائی که تو را صورت کرده من میدانم عدد اینها را و میدانم کدام
یک اینها نرند و کدام یک اینها ماده باذن خدا در خرایج از سلیمان جعفری روایت کرده که گفت مردی از اهل
خراسان خدمت حضرت امام موسی ع رسید تکلم کرد با حضرت بکلامی چون کلام مرغ حضرت بهمان طور
جواب او را دادند او را و میگوید چون بیرون رفت عرض کردم ای آقای من نشنیدم مثل این کلام
فرمودند این کلام گروهی است از اهل چین و همه اهل چین کلام ایشان چنین نیست بعد فرمودند آیا تعجب
داری از این عرض کردم بلی فرمودند بنمایم بتو عجیب تر از اینرا بدرستیکه امام میداند سخن مرغ و
سخن هر ذی روحی را و بر امام پوشیده نیست هیچ چیز در خرایج [illegible] جعفر روایت
میکند که فرمود شاید تو تعجب کردی از کلام من با ایشان گفتم آری والله فرمودند تعجب مکن تو
ببینی تو امر عجیب تر و عجیب تر از این کلام من از ایشان و نیست اینچه شنیدی تو از من مگر مثل مرغی که گرفته
منقار خود را از دریا قطره را و می بینی که بمنقار گرفتن از دریا کم نشود امام بمنزله دریا است
از او کم نمیشود و عجایب امام اعظم است از عجایب دریا در بصائر الاسناد است که مردی خراسانی خدمت امام
موسی ع رسید بزبان عربی سخن گفت امام بفارسی جواب داد مرد خراسانی گفت اصلحک الله مانع من نشد
از سخن گفتن بزبان خود مگر آنکه گمان کردم که شما فارسی را نمیدانید حضرت فرمودند سبحان الله اگر
من نتوانم جواب تو را بفارسی بدهم پس من چه فضیلت بر تو دارم پس از آن فرمودند ای ابا محمد بدرستیکه
که امام پوشیده نیست بر او کلام احدی از مردم نه سخن مرغ و نه سخن حیوانی و نه چیزی که در او روحی باشد

همین صفت امام را میتوان شناخت پس اگر این فضیلت را او بنا شما و امام بیشتر و معنی الاخبار
از ابی الجارود از ابی جعفر امام محمد باقر روایت کرده که شناخته میشود امام بخصلتهائی تا اینکه فرمودند
امام خبر میدهد مردم را بانچه در فردا میشود و تکلم میکند با مردم بهر زبانی و لغتی در بصائر
الدرجات از حضرت صادق روایت شده که فرمودند امیرالمومنین فرمودند با ابن عباس بدرستی
که خداوند تعلیم ما کرد منطق الطیر را همچنانکه تعلیم سلیمان بن داود کرد و تعلیم کرد منطق
هر دابه را در بیابان و در دریاها در شرح صحیفه بزرگ ترجمه تا من خصّ محمدا صلی الله علیه و آله بالکرامة
میفرماید مستفاد میشود از این کلمات مذکوره در این دعا افضلیت پیغمبر با اهل بیت او علیهم
بر جمیع انبیا اولی العزم و غیره انها اما پیغمبر که خلافی نیست در افضلیت او مطلقا و اما امیر
المومنین و اولاد معصومین او بعضی مشابه با اولی العزم کرفتند بعضی توقف کردند خلافی
نیست در افضلیت انها بر باقی انبیا و حق این است که بر جمیع انبیا فضیلت دارند چه اولوا العزم
و چه غیر اولوا العزم الا احمد شاه محمد مصطفی و اخبار لا تحصی براین معنی دارد فرمودند رسول خدا
صلی الله علیه و آله علی خیر البشر من ابی فقد کفر در منهاج الحق و الیقین نقل شده که صعصعة بن صوحان
خدمت حضرت امیر عرض کرد تا امیرالمومنین تو افضلی یا ادم ابو البشر حضرت فرمودند شخص خود
خود را بکوید قبیح است خدا فرمود بادم اسکن انت و زوجک الجنة و او را از خوردن شجره
نهی بود فا کلا منها و بسیاری از چیزها را خداوند بر من مباح کرد و من ترک کردم و من عرض کردم
قبول نکردم عرض کرد تو افضلی یا نوح فرمودند نوح نفرین کرد بر قوم خود و من نفرین نکردم بکسانی
که ظلم بمن کردند و حق مرا بردند و پسر نوح کافر بود و دو پسران من دو پیشوای جوانان اهل بهشتند
عرض کرد تو افضلی یا موسی کلیم الله فرمودند خداوند موسی را بسوی فرعون فرستاد موسی گفت من
میترسم مرا بکشند خطاب رسید نترس عیب نرسد نزد من مرسلین عرض کرد که پروردکارا من یکی از
انها را کشتم میترسم بکشند مرا و من نترسیدم زمانی که رسول خدا مرا فرستاد که سوره برائة را تبلیغ
کنم و بخوانم بر قریش در موسم حج با اینکه بسیاری از صنادید ایشان را کشته بودم و من

و را نهان خواندم و از نهان نشنیدم عرض کردم تو افضلی یا عیسی بن مریم فرمودند مادر عیسی در بیت المقدس
بود چون ولادت او نزدیک شد شنید که یکی میگوید بیرون رو اینجا خانه عبادتست نه جای ولادت و من
مادرم فاطمه بنت اسد چون نزدیک شد وضع حمل او دیوار کعبه شکافته شد شنید یکی میگوید
داخل شو پس داخل شد در وسط خانه و من زائیده شدم در خانه و از برای احدی غیر از من چنین فضیلتی
نیست نه پیش از من و نه بعد از من و روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که بخواهد نظر کند
باسرافیل در رفعت او و میکائیل در رتبه او و بجبرئیل در عظمت او و بآدم در هیبت او و بنوح در
صبر او و بابراهیم در سخاوت او و بموسی در شجاعت او و بعیسی در عبادت او و بمحمد در شرف و مرتبت
او باید نظر کند بعلی بن ابی طالب و در کتاب هدایة السعدا امام فخر رازی از عمر روایت کرده اند که
رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی نشسته بودند با صحابه که علی ع آمد فرمودند رسول خدا ص
هر که بخواهد نظر کند بآدم با صفوة او و بنوح با برکت او و بسلیمان با ملکت او و بابراهیم با خلت
او و بایوب با صبر او و بیوسف با حسن او و بداود با خلافت او و بموسی با مناجات او و بادریس با
منزلت او و بعیسی با زهد او و بمحمد با طاعت او باید نظر کند بسوی علی بن ابی طالب ع بعضی اصحاب
گفتند این همه فضایل در علی است فرمودند بلی من نگفتم این را از پیش خود بلکه خدا علی را در قرآن ندا
زده پیغمبر برابر کرده خداوند میفرماید در حق آدم ان الله اصطفی آدم در حق علی میفرماید ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا در حق نوح میفرماید انه کان عبدا شکورا در حق علی میفرماید
کان عبدا شکورا در حق علی میفرماید انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا در حق سلیمان
میفرماید و آتیناه ملکا عظیما در حق علی میفرماید و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا در حق
ابراهیم میفرماید الذی وفی در حق علی میفرماید یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا
در حق اسمعیل میفرماید فلما اسلما و تله للجبین در حق علی میفرماید و من الناس من یشری نفسه
ابتغاء مرضات الله در حق ایوب میفرماید انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب در حق علی میفرماید

در بیان افضل بودن علی از انبیا ع

جزاهم بما صبروا جنة وحریرا و در حق موسی پیغمبر ما باید انه کان رسولا نبیا و در حق علی پیغمبر ما باید ان
الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا و در حق داود پیغمبر ما باید انا جعلناک خلیفة فی الارض
و در حق علی پیغمبر ما باید و لیستخلفنهم کما استخلف الذین من قبلهم و در حق ادریس پیغمبر ما باید و رفعناه
مکانا علیا و در حق علی پیغمبر ما باید سندس خضر و استبرق و حلوا اساور من فضة و سقیهم ربهم
شرابا طهورا و در حق عیسی پیغمبر ما باید و اوصانی بالصلوة والزکوة و در حق علی پیغمبر ما باید والذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون و در حق پیغمبر ما باید انا اعطیناک الکوثر و در حق
علی پیغمبر ما باید عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما
واسیرا و در مجالس شیخ از ابن عباس روایت شده که گفت شنیدم رسول خدا را که میفرمود
خداوند بمن پنج چیز عطا کرد و بعلی هم پنج چیز عطا کرد عطا فرمود بمن جوامع الکلم را و عطا فرمود
بعلی جوامع العلم را خداوند مرا پیغمبر گردانید و بعلی وصی را عطا فرمود و بعلی سلسبیل عطا فرمود بمن
وحی داد و علی را با الهام ارزانی داشت و مرا بمعراج بردند نزد خدا و از برای علی گشود درهای آسمان
را و پردها برداشته شد تا بمن نظر کرد و من با او نظر کردم ابن عباس گوید رسول خدا گریه کرد
گفتند پدر و مادرم فدای تو باد چه باعث گریه شما شد فرمود یا ابن عباس بدرستی که اول سخن
که خدا بمن گفت این بود که یا محمد نظر کن بزیر من نظر کردم حجابها شکافته شد و آسمانها باز گردید
دیدم علی را که سر خود را بسوی من کرده با من سخن گفت من با او سخن گفتم و خدای عز و جل با من سخن گفت
ابن عباس گوید گفتم یا رسول الله بچه چیز خدا با شما سخن گفت فرمود بمن که خدا بمن گفت یا محمد من علی
را وصی تو و وزیر تو و خلیفه و جانشین تو گردانیدم بعد از تو الان علی این را میشنود سخن تو را
من علی را اعلام کردم و علی ایستاده بود پیش روی خداوند علی بمن گفت قبول کردم و اطاعت کردم
پس خداوند بملائکه امر فرمود که سلام بعلی کنند علی جواب سلام انها را داد و دیدم ملائکه را
که بهم بشارت میدادند و نگذشتم بگروهی از ملائکه مگر آنکه مرا تهنیت گفتند و گفتند یا محمد
قسم بخدائی که ترا بحق مبعوث به پیغمبری گردانیده خوشحالی رو داده همه ملائکه را با نشستن عموزاده

خداوند پیغمبر فرمودند دیدم ملائکه حاملین عرش را که سرهای خود را بسوی زمین افکنده اند
از جبرئیل چرا اینها سرهای خود را بزمین افکنده اند کفت یا محمد نیست ملکی مکر آنکه نکاه کرده بسوی علی بن
ابی طالب از جهت بشارت بهم الا حاملین عرش که اینها هم الان از خدا اذن طلبیدند که درین ساعت خدا
اینها را اذن داد که نظر نمایند بصورت علی بن ابی طالب پس نظر کردند با و فرمودند چون بزمین آمدم و از
خبر دادم با آنچه کذشت و او خبر میداد دانستم که قدم از قدم بر نداشتم مکر آنکه برای علی کشف شده بود
در نظر مینمود سر خدا که عارف سالک بکس نکفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید در معانی
است فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله یا علی تو میشنوی آنچه من میشنوم تو می بینی آنچه من می بینم جز
آنکه تو پیغمبر نیستی امیر المؤمنین عرض کرد آنچه خبر دهد من است از جانب شما است یا رسول الله از کجا است
این سخن فرمودند رسول خدا من نزدیک شدم بپروردکار خود از آنچه بود میان من و خدا قاب قوسین
با کمتر خطاب رسید یا محمد از میان خلق که را دوست داری کفتم پروردکارا علی را خطاب رسید که ملتفت
شو من ملتفت بجانب چپ خود شدم دیدم علی بن ابی طالب را در آنجا شد بدوش احمد آن شاه ملک
چون دعای مستجابان بر فلک از سر دوش نبی چون باز کشت بود دل پاک علی این راز کشت
از ادب کار بکردم دو دو بود پای من کتف نبی الله بود شبنم از کلبرک رخسارش چکید
تو بهار شرم از آن فرسید کفت پای سروبستان خدا کای نهال بوستان هل اتی در شب
معراج چون بالا شدم تا بجا و نکاه او ادنی شدم شوق وصل دوست دامانم فشاد رعشه بر جانم
ارکانم فتاد دستی آمد دوش هوشم را سترد از دلم وحشت آن حال برد سالها الله دیش
بشنافتم در کف پای تو اکنون یافتم منبسط حالی از تو جائی یا علی کفر اکر نبود خدائی یا علی تو آنی
شده از مقداد بن اسود که علی در روز احزاب ایستاده بر کنار خندق ایستاده و عمرو را کشته و قوم
او منفرق شدند بسبب کشته شدن عمرو هفده فرسخ میدیدم هر فرسخ را که در عقب اینها علی
بود که اینها را چون خرمن با شمشیر حصاد میکرد و حال آنکه در کنار خندق در موضع خود بود و در
عقب اینها فرسخ چونکه از اخلاق کرام حضرت بود که در عقب که بجنبد فنده ها بر روایت میکنند

در بیان معجزه حضرت امیر علیه السلام

کرد در جنگ بصره حاضر بودم در دکان بمولای منقبان مردم با عایشه هفتاد هزار جمعیت
کرده بودند من ندیدم که هیچ نیزه را مگر اینکه میگفت علی مرا کرد و نیزه ندیدم هیچ جا مگر اینکه
میگفت علی مرا شکست شمشیری ندیدم که تا کشته خود بازی میکرد مگر اینکه میگفت علی مرا کشت
هیچ فهم در هیچ جز اینکه او از علی میشنیدم گفتم بطلحه که تیر بر سینه اش نشسته بود با جان
خود بازی میکرد گفتم که تیر انداخت بتو گفت علی بن ابی طالب گفتم ای حزب ملعون وای جند ابلیس
علی که جز شمشیر چیزی در دست ندارد از کجا تیر انداخت گفتا بجابر نگاه میکنی بر بینی که علی چون
گاهی در هواست گاهی در زمین گاهی در مشرق گاهی در مغرب مشارق و مغارب را پیش او یکی است
میکند و رد بسواری مگر اینکه طعنه شمشیری بر او زند و نیزه بیند احدی را مگر اینکه او را بکشت تا زخم زد
با او دا بر هد را انداخت و گفت تیر ابد دشمن خدا او میبرد احدی از دست او نجات نیافت جابر گوید
تعجب کردم از انچه طلحه میگفت حارث همدانی عرض کرد خدمت امیر المؤمنین که من شما را دوست میدارم
و از دو وقت بیم از میانه حالات خود ان حال جان کندن و از حال گذشتن بر صراط حضرت
فرمودند یا حارث مترس بنشین هیچ احدی از دوستان من و از دشمنان من مگر اینکه مرا ببیند
در این دو حالت و من او را ببینم من میشناسم او را او مرا بشناسد عرض نمودند یا حار همدان من
یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعرفنی طرفه واعرفه بنعته واسمه وما فعلا وانت عند
الصراط معترض فلا تخف عثره ولا زللا اقول للنار حین توقف للعرض من ذریه لا تقربی الرجلا
ذریه لا تقربیه ان له حبلا بحبل الوصی متصلا اسقیک من بارد علی ظمأ تخاله فی الحلاوه العسلا
هذا لنا شیعتنا وشیعتنا اعطانی الله فیهم الاملا یا حارث هر که میباشد از دوست و دشمن مرا او را
میبیند تو میترسی گذشتن از صراط خواهی دید مترس با تو نجات دهم و کسانرا بیمرد و اگر رشته جان او بود است
وصی و در دوستی او متصل است تو را از تشنگی رها نم با ب سردی که از عسل در حلاوت شیرین تر باشد
از نسل ... فارسی روایت شده که گفتا روزی نشسته بودیم خدمت مولای خود امیر المؤمنین علیه السلام
زمانیکه مردم با عمر ابن الخطاب بیعت کرده بودند من با حضرت امام حسن و امام حسین و محمد بن حنفیه

در بیان حل شدن عمامه و معجزهٔ امیرالمؤمنین ع

و عمار یاسر و مقداد بن اسود کندی ناگاه امام حسن ع رو کرده به پدر بزرگوار خود عرض کردند یا امیر
المؤمنین سلیمان بن داود را ملک عظیمی رسید که احدی از مردم آن ملک نرسیده و خدا باو عطا فرمود ملکی
را که احدی از عالمیان اعطا نفرموده ای پدر آیا شما چیزی از ملک سلیمان را مالک هستید حضرت امیرالمؤمنین
فرمودند قسم بخدائی که دانه را شکافت و خلق را بیافرید پدر تو مالک شد ملکی را که احدی مالک آن
نشد نه بعد از پدر تو و نه پیش از پدر تو حضرت امام حسن عرض کردند ما دوست داریم که ببینیم چیزها
از آنچه خدا شما را مالک نموده از ملکوت تا اینکه زیاد شود ایمان مؤمنین با ایمانی که دارند حضرت فرمودند بلی مهیا
حبا و کرامة پس حضرت امیر ع برخواستند و دو رکعت نماز بجا آوردند و رفتند بحجرهٔ خانه خود و با حضرت
نگاه میکردیم دیدیم دست خود را بجانب مغرب دراز کرد بجهت تکیه و زیر بغل آن بزرگوار نمایان شد دیدیم
دست خود را بجانب خود کشیدند دیدیم قطعهٔ ابری بدست حضرت میباشد میکشند او را تا بجانب
رسانیدند و بر پهلوی آن ابر دیگری پس اشاره فرمودند به ابر که ای ابر فرود آی سلمان گوید قسم بخدای عظیم
که دیدیم ابر را که فرود آمد و میگفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله و شهادت میدهم که توئی وصی رسول کریم محمد رسول خدا و تو ولی خدا هستی هر کس شک نمود
او در هلاکت افتاد و هر که بتو تمسک جست راه نجات را پیش گرفت پس از آن دو ابر آمدند تا بزمین
رسیدند گویا دو بساط گسترده اند و بوی آنها مثل مشک خوشبو بود پس حضرت امیر ع فرمودند
بما برخیزید و بنشینید بر ابر ما هم نشستیم بروی یکی از ابرها و بجای خود قرار گرفتیم پس از آن
حضرت برخواستند و سرپا ایستادند و تکلم فرمودند و اشاره کردند برفتن بطرف مغرب ما
نفهمیدیم و ندانستیم که چه سخن گفتند کلام حضرت تمام نشده بود که بادی بر ابر آمد و ابر را بهوا
بلند کرد و بر ... ناگاه حضرت را دیدیم بر ابر دیگری بر کرسی از نور نشسته و بر تن حضرت دو جامهٔ زرد
و بر سر او تاجی از یاقوت سرخ بود و در دو پای او دو نعلین که بند آنها از یاقوت درخشنده بود
و در دست او انگشتری از در سفید بود که نور آن بلند بود نور روی حضرت دیدها را خیره کند
حضرت امام حسن عرض کردند ای پدر سلیمان بن داود بسبب انگشتر اطاعت او میکردند تو ای

پدر پسر ترا اطاعت کنند حضرت فرمودند ولدی منم رق خدا منم چشم بینندهٔ خدا منم لسان ناطق
خدا در خلق او منم ولی خدا منم نور خدا منم باب الله منم کنز الله منم معدن خدا منم قسمت کنندهٔ
بهشت و دوزخ منم پیشوای مؤمنین اینها فرمودند و شنیدم که بنمایم انگشتر سلیمان بن داود
را امام حسن عرض کرد بلی سلمان گوید حضرت امیر المؤمنین دست خود را بر جامهٔ خود برد و انگشتری
بیرون آورد از طلا و نگین او از یاقوت سرخ چهار سطر بر او نوشته بود حضرت فرمود هشتم بخدا این
است انگشتر سلیمان بن داود که اسمها بر او نوشته شده است سلمان گوید ما تعجب کردیم از این کار
حضرت فرمودند از چه تعجب کردید این عجبی نیست من امروز بشما بنمایم چیزها که احدی پیش از من و نه
بعد از من دیده باشد حضرت امام حسن عرض کرد یا امیر المؤمنین ما دوست میداریم که بنمایید یاجوج
یاجوج و ماجوج را باشد حضرت فرمود به باد که برو بیحد ما سلمان گوید باد چون سخن حضرت را
شنید بر ما بر رفته ما را بهوا برداشت تا رسیدیم بکوه بلندی و بران کوه درختی خشک مثل خلیه
کردیم که برگهای او ریخته شده بود ما گفتیم چه شده است این درخت را که خشک شده و مرده تو
از خود شیر پرسید که درختها را خبر میدهد حضرت امام حسن فرمودند چه شده است تو را
ای درخت که بنور رسیده اینچنان میبینیم از بو درخت جواب نداد حضرت امیر المؤمنین فرمودند بحق
من بر تو ای درخت جواب بده انها را باذن خدا سلمان گوید بخدای عظیم قسم که شنیدیم درخت را می
گفت لبیک لبیک یا وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و الخلیفه حق بعد از او حضرت فرمودند که
خبر بده اینها را بخبر خود درخت امام حسن عرض کرد یا ابا محمد پدر تو امیر المؤمنین هر شب می آمد
در پای من نماز میخواند و تسبیح خدای عز و جل میکرد و تسبیح بنابر من نشسته هر وقت از نماز فارغ
میشد ابر سفیدی می آمد که بوی مشک از او بلند بود و بر روی ابر کرسی بود و می نشست بران کرسی
و میرفت و من از فیض ان در هر شب زندگی میکردم و دیگر چهار شب است که باینجا نیامدند و خبری
ندارم تا حال و اینحال که می بینی از بدن بدن بلیت بمن روی داده و از جهة غم و حزن بر او خشک
شدم و برگهایم ریخته از او بخواه تا بنشیند نزد من تا من زندگی کنم بسوی او در این وقت نظر

کردن

کردن من با و سلمان گوید ما تعجب کردیم پس حضرت برخواستند و از کریمه فرود آمدند چون نزدیک
درخت رفتند دست مبارک زاید درخت مالیدند قسم بخدائی که جان من در قبضه قدرت اوست
شنیدیم از درخت ناله را و من میدیدم درخت که سبز شد و برگ در آورد و میوه داد بقدرت
خدا و برکات او و از میوه آن خوردیم از قند شیرین‌تر بود عرض کردیم با امیرالمؤمنین این امر عجیب است
فرمودند بعد از این عجیب‌تر خواهید دید برخواستند بمکان خود رفتند بباد فرمودند بروید ما
برو ابر در آمد عها را بلند کرد بر بلندی که دنیا را مثل خانه سرها میدیدیم در هوا ملکی را دیدیم
ایستاده سرش در زیر آسمان بود و پایش در زیر دریا یک دستش در مغرب دستی دیگر در مشرق
چون ملک را نظر بما افتاد گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
و شهادت میدهم که تو وصی پیغمبر او هستی و شکی در او نیست هر که شک در تو آورد کافر است گوید
عرض کردیم با امیرالمؤمنین این ملک کیست و چرا دستش در مغرب و دیگری در مشرق است حضرت
فرمودند من او را اینجا داشتم باذن خدا در اینجا و او را موکل کردم بظلمات شب و روشنائی روز
و همیشه در اینجا هست تا روز قیامت من تدبیر امور دنیا را میکنم و میکنم آنچه را بخواهم باذن خدا و
امر او و اعمال خلایق بسوی من بلند میشود من بلند میکنم آن اعمال را بسوی خدا پس از آن رفتیم تا رسیدیم
بسد یاجوج ماجوج حضرت بباد فرمودند فرود آی در این کوه و بدست خود اشاره کردند بکوه
بلندی که نزدیک سد بود تا چشم کار میکرد بلند بود و این قدر سیاه بود که پاره شبی بود که از او
دود برمیخواست حضرت فرمودند من صاحب این سد بر این بندگان سلمان گوید دیدیم آنها را
سه قسم بودند یک قسم آنها درازقد بودند بیست و یک ذراع طول آنها ده ذراع پهنای آنها یک
قسم دیگر آنها طول آنها قد و قامت آنها صد ذراع و پهنای آنها هفتاد ذراع و قسم سیم یک گوش آنها
خود را بر پا چون فرش میانداختند یک گوش دیگر روی خود را میپوشانیدند حضرت بباد فرمودند
ما را بکوه قاف ما را برد بکوهی که از یاقوت سبز بود و محیط بدنیا بود بر آن کوه ملکی بود بصورت
بنی آدم و این ملک موکل بقاف بود چون نظر آن ملک با امیرالمؤمنین ع افتاد عرض کرد السلام

عامل تا امیرالمؤمنین با اذن میدهید مرا بسخن کفتن حضرت جواب سلام باز دادند و فرمودند
من تو را خبر دهم با آنچه میخواهی بکوئی و از من بپرسی تا تو میکوئی عرض کرد بلکه شما بفرمائید یا امیر
المؤمنین فرمودند میخواهی تو را اذن دهم که بروی زیارت کنی بموضع خود برو اذن دادم ملک ایشان
وکفت بسم الله الرحمن الرحیم و پرید از نظر غایب شد سلمان کوید که نشستیم از کوه تا رسیدیم بدرخت
خشکی مثل آن درخت پیش من عرض کردیم یا امیرالمؤمنین چرا این درخت خشک شده فرمودند از خود درخت
سؤال کنید حضرت امام حسن برخواستند نزدیک درخت رفته فرمودند ترا قسم میدهم بحق امیر
المؤمنین که ما را خبر ده چرا با این حالتی و تو را بهمکان هستی سلمان کفت درخت بسخن در آمد بزبان
کشوده کفت یا محمد من فخر میکردم بهمه درختها و فخر درختها بمن بود بجهة آنکه پیغمبر هر شب نزد من
می آمد و ثلث اول شب تا فجر نماز میکرد و نماز میخواندند و تسبیح خدای عز و جل می نمودند پس
از آن سبب هم رنکی می آمد و سوار می شدند بکرا و را میدیدیم تا وقت دیکر و از بوی او دنیا که
میکردم و فخر میکردم چهل شب است که دیکر نیامدند با این حالت شده ام داده که می بینید عرض کرد
یا امیرالمؤمنین از خدا بخواه که بحالت اول برکردد حضرت دست مبارک با وی مالیدند فرمودند
اینها شاهد آن تا الان درخت بلند شد شنیدیم می کفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول
الله صلی الله علیه و آله و شهادت میدهم که توئی امیر امت و وصی رسول خدا هر کس بتو متمسک
شود نجات یابد هر که ترا مخالفت کرد کمراه شد پس از آن درخت سبز شد و برکها و ثمرها نشستیم
بزیر آن شجره و آن درخت تر و تازه بود عرض کردیم یا امیرالمؤمنین آن ملک کجا رفت فرمودند بر روی
بکوه ظلمات بودیم آن ملک اذن کرفت زیارتنا بعمل بیاید و او را اذن دادم و آن ملک دیکر اذن کرفت
که تا زیارت کند او را اذن دادم عرض کردیم یا امیرالمؤمنین از موضع خود میروید مکر با اذن تو حضرت
فرمودند قسم بخدائی که آسمان را بی ستون بلند نمود که من ندارم احدی از اینها از موضع خود برود بی
اذن من بجهت بعضی کیفیت مکر اینکه بسوی عرض کردیم یا امیرالمؤمنین آیا تو با ما نشسته بودید
که در منزل شما بودیم چه روی بکوه قاف ملیم فرمودند چشمهای خود را بپوشید پوشانیدیم فرمو

بگشایید گشودیم دیدیم در مدینه منزل امیرالمومنین ع می باشیم فرمودند سه یکی از شما نفهمید
عرض کردیم یا امیرالمومنین این عجب بینشا وصی محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند ما
من مال الله هستم ملکی کرامت اکرمنا هذه نمایید بگو شد تو نه تو وحال آنکه نخواه فهستم از خط تو می
خوریم و میاشام لیر از ان امیدیم به بستان کو باد و صبر بودند و صحرا بشت دیدیم جوانی نمازی که از
میباد و خبری گفتیم یا امیرالمومنین این جوان کیست فرمودند برادرم صالح است و این دو قبر پدر
و مادر او است خدا را عبادت میکنند میان این دو قبر چون نظرش با افتاد گریه کرد چون از گریه
فارغ شد گفتیم چرا میگریی گفت که امیرالمومنین ع هر روز صبح بنزد من میگذشت و من ادب میکردم و
عبادت او یاد میکردم چهل روز است که دیگر نیامد و مشغول کردم مرا ملال او و نتوانستم اشک
چشم خود را نگاه دارم از زیادتی شوق من با او گریه را گرفتم ما گفتیم یا امیرالمومنین این عجب است که
هر روز شما را می بینیم و شما با ما هستید چگونه بنزد این جوان نمی آمدید فرمودند میخواهید بنمایم
بشما سلیمان بن داود را گفتیم بلی حضرت برخواستند و ما با حضرت رفتیم رسیدیم بباغی که شنیدیم
او زاید به بودیم و از همه میوه ها در او بود و اطیار بر عنها بلغات و زبان خود تسبیح خدا
را میکردند چون نظر مرغها با امیرالمومنین افتاد بالای سر او میپریدند دیدیم تختی در میان باغ
گذاشته که از فیروزه است جوانی بر پشت افتاده دست خود را بر سینه گذارده و در دست او انگشتر
بینسا بالای سر او اژدها و پائین پای او اژدها چون نظرشان با امیرالمومنین افتاد بقدم حضرت
افتادند و صورت خود را بخاک مالیدند مثل خاک شدند از بسکه بر زمین مالیدند ما گفتیم یا
امیرالمومنین این سلیمان است فرمودند بلی این انگشتر او انگشتر را از دست خود بیرون کردند و در دست
سلیمان نمودند فرمودند یا او برخیز ای سلیمان باذن آنکسیکه استخوان پوسیده را زنده میکند
و آن خدای یگانه حی قیوم قهار پرودگار آسمانها و زمینها و پرودگار من و پرودگار پدران
گذشته من است سلیمان گوید شنیدیم سلیمان میگفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون

در بیان معجزه و نکته شد سلیمان ع

و شهادت میدهم که تو نبی و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله پیغمبر امین هادی و من از خدا خواستم
که مرا از شیعیان تو کرد اگر ابرای کفتم چیزی عالی الله نشدم سلمان گوید این شعر را که شنیدیم
از جا جستیم قدمهای حضرت را بوسیدیم سلمان خواهید ما برخواستیم گردش مکردیم در دقایقت
پرسیدیم بیشتر قاف چیست فرمودند بیشتر قاف چهل دنیا است مثل این دنیا که چهل بار تمام
گوید پرسیدیم که چگونه دانا شدید با اینها فرمود مثل دانا شدن با این دنیا که در دنیا است
و من حافظ و حاضر بر اینها هستم بعد از رسول خدا و هم چنین اوصیا بعد از من از اولاد من
پسران فرمود که من شناساترم براههای آسمان از راههای زمین اسلمان اسمای ما نوشته
شده بر شب تاریک شد بر روز نوشته شد روشن شد منم حجت الله و منم راعی الله منم طامة الکبری
نامهای ما نوشته شد بر عرش روشن شد و اسمهای ما نوشته شد آسمانها بر زمین نوشته شد
قرار گرفت بر بابها نوشته شد پراکنده شد بر برق نوشته شد درخشنده شد بر نور نوشته
شد ساطع شد بر رعد نوشته شد خاشع شد نامهای ما نوشته شده بر پیشانی اسرافیل که دو
بال او که در مغرب و مشرق است و او میگوید سبوح قدوس رب الملائکة و الروح الآخر حضرت امیر
المؤمنین ع در بعضی از خطبهای خود چون خطبة البیان میفرماید بعضی از مناقب خود را میفرماید
منم آنکسیکه نزد من است کلید غیبها که نمیداند کسی آنها را بعد از محمد صلی الله علیه و آله غیر از من
و منم بهر چیز دانا منم آنکسیکه پیغمبر فرمود من شهر علمم و علی در آن شهر منم ذوالقرنین که در صحف
اولی مذکور است منم حجری که ببیک دوازده چشمه آب از سنگ شکافته شد منم آنکسیکه نزد من
است خاتم سلیمان منم آنکسیکه حساب خلایق با من است منم لوح محفوظ منم جنب الله منم قلب الله منم ان
الینا ایابهم مرجع خلایق منم ثم ان علینا حسابهم رسیده بحساب آنها منم آنکسیکه رسول خدا فرمود
یا علی صراط صراط تو است و موقف موقف تست منم آنکسیکه نزد او است علم کتاب گذشته و آینده
منم آدم اول منم نوح اول منم ابراهیم خلیل زمانی که در آتش انداختند منم موسی مونس مؤمنین منم
گشاینده سببها منم ریزنده ابرها منم برگ دهنده درختها منم میوه بیرون آورنده منم جاری

رساننده چشمها منم پهن کننده زمینها منم بلند کننده آسمانها منم فصل الخطاب منم قسیم الجنة والنار
منم ترجمان وحی خداوند منم معصوم از نزد خدا منم خازن علم خدا منم حجت خدا بر کسی که در آسمانها
و بالای زمینها است منم ایستاده بعدل منم دابة الارض منم راجفه منم رادفه منم صیحه بالحق
روز خروج منم آنکه پوشیده نیست خلق آسمانها و زمینها ازاو منم قیامتی که هر که تکذیب آن کند آتش
جای او است منم الم ذلک الکتاب لا ریب فیه منم اسماء حسنی که خدا امر فرموده که خوانده با آن شما
منم آن نوری که موسی اقتباس کرد از او و هدایت یافت منم خراب کننده قصرها منم بیرون آورنده مؤمنین
از قبرها منم آنکه نزد من است علم کتاب از کتب انبیا منم سخن گوینده بهر زبانی در دنیا منم صاحب
نوح نجات دهنده او منم صاحب ایوب مبتلا و شفا دهنده منم صاحب یونس و نجات دهنده او
منم آنکه آسمان هفتگانه را بپا داشتم بنور پروردگار خود و قدرت او منم بخشاینده مهربان
و عذاب من عذابی است الیم منم آنکه ابراهیم خلیل بسبب من نگاه داشت و اقرار کرد بفضل من
منم عصای کلیم و باو گیرنده ام پیشانی همه خلق را منم آنکه نگاه کردم در ملکوت پوشیده نشد
از من چیزی و پوشیده شد از غیر من منم آنکه میشمارم این خلق را هر چند زیاد باشند تا برسانم
بخدا منم آنکه تبدیل نمیشود کلام نزد من و نیستم ظلم کننده بر بندگان منم ولی خدا در زمین
او و واگذارنده باو امر او و حکم کننده میان بندگان او منم آنکه خواندم آفتاب و ماه را اجابت
کردند منم آنکه خواندم آسمان هفتگانه را اجابت کردند و آنها را امر کردم ایستادند بامر
من منم آنکه مبعوث کردم انبیا و مرسلین را منم آنکه ایجاد کردم عالم را منم آنکه پهن کردم
زمین را و عالم را اقلیم منم امر خدا و روح که می فرماید و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی
منم آنکه خدا فرموده به پیغمبر خود القیا فی جهنم کل کفار عنید منم آنکه تکوین اشیا کردم بعد
از تکوین آنها با پروردگار منم آنکه کوهها را لنگر ساختم و زمین را پهن کردم منم بیرون
آورنده چشمها و رویاننده زرعها و غرس کننده درختها و بیرون آورنده میوهها منم آنکه
تقدیر کنم قوتها را منم فرستنده باران و شنواننده رعد و درخشان کننده برق منم

روشنائی دهندهٔ آفتاب و ظاهر کنندهٔ صبح و ایجاد کنندهٔ ستارها منم ایجاد کنندهٔ کشتیها در
دریاها منم آنکسیکه قیامت را برپا کنم منم آنکسیکه اگر بمیرم مرده ام و اگر کشته شدم کشته نشده ام
منم آنکسیکه میدانم آنچه در وجود هست بعد از آن و شیئا بعد از شیء منم آنکسیکه میدانم حیات الاث
دلها و همه دینها را و آنچه در سینها پنهانست منم صلوة مؤمنین و زکوة ایشان و حج ایشان و جهاد ایشان منم
ناقور که خدا می فرماید فاذا نقر فی الناقور منم صاحب بشارت اول منم آنکسیکه اول ما خلق الله نور من
بود منم صاحب کوکب و زایل کنندهٔ دولت منم صاحب زلزال و رجعه منم صاحب آیاتی که میدانم
منایا و بلایا و فصل الخطاب منم صاحب ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد و نازل آن
منم انفاق کننده و بخشنده با آنچه در دستست منم آنکسیکه هلاک کردم جباران و فراعنه را که گذشتند
بشمشیر خود ذو الفقار منم آنکسیکه نوح را در کشتی بردم منم آنکسیکه ابراهیم را از آتش نمرود نجات
دادم و مونس او بودم منم مونس یوسف صدیق در چاه و بیرون آورنده او ازو منم صاحب موسی و
خضر و معلم ایشان منم ایجاد کنندهٔ ملکوت و کون منم خلق کننده منم صورت دهنده در رحم منم
آنکسیکه شفا دادم اکمه و ابرص را و میدانم آنچه در ضمیرهاست منم خبر دهنده بشما بآنچه میخورید
و ذخیره میکنید در خانهای خود منم آن بعوضه که خدا باو مثل زده منم آنکسیکه بیاد داشت خدا
مرا با خلق در اظله و خواند مردم را بطاعت من چون ظاهر شد منکر شدند امر خدا را چنانکه خدا می
فرماید فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به منم آنکسیکه بپوشانم گوشت را بر استخوان و ایجاد کنم او را بقدرت
خود منم بردارندهٔ عرش خدا با نیکان از اولاد خود و بردارندهٔ علم منم تاویل و قرآن و کتب پیشینیان
منم راسخ در علم منم وجه الله در آسمانها و زمینها چنانچه خدا می فرماید کل شیء هالک الا وجهه
منم صاحب جبت و طاغوت و سوزانندهٔ ایشان منم باب الله چنانکه محمد فرموده ان الذین کذبوا
بآیاتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط وکذلک
نجزی المجرمین منم آنکسیکه جبرئیل و میکائیل خدمت مرا کردند منم آنکسیکه جبرئیل و میکائیل
برای من آب از بهشت آوردند منم آنکسیکه ملک بفرش من آمد روشناسانند اقلیم دنیا

رامنم

را منم آنکسیکه بوبکر را بیدم افتا براد و برتبتم منم آنکسیکه مخصوص ساخت جبرئیل و میکائیل را بطاعت
من منم اسمی از اسمای حسنای الهی و او منم اسم اعظم و اعلی منم صاحب سطور و کتاب مسطور منم بیت المعمور
منم حرث و نسل منم آنکسیکه خدا واجب کرده است بر دل هر صاحب روحی و متنفسی محبت و طاعت مرا
منم آنکسیکه بر انگیزانم خلق اولین و آخرین را منم کشندهٔ اشقیا بذو الفقار خود و سوزانندهٔ ایشانرا
باتش خود منم آنکسیکه ظاهر ساخت مراد دین خود منم انتقام کشندهٔ از ظالمین منم آنکسیکه هر کسیکه
دعوی منزلت من کرد از هر کس کافر شد و اصرار بان داشت مسخ شد منم آنکسیکه منافقین را رد
کنم از سر حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله منم در گشودهٔ خدا بر بندگان هر که داخل شد ایمن شد
و هر که بیرون رفت کافر شد منم آنکسیکه بدست من است کلید بهشت و دوزخ منم آنکسیکه جبابره کوشش
کردند که نور خدا را خاموش کنند و پامال کنند جبرئیل او را خدا نخواست جز آنکه تمام کرد نور خود را
منم آنکسیکه خدا به پیغمبر خود کوثر داد و بمن نهر الحیوة عطا کرد منم یار رسول خدا در زمین پیش ستا
خدا من آنچه را میخواست و منع کرد سرا از آنچه میخواست منم آنکه ایستاده در داخل حضرت از زمانیکه روح
نبود حرکت کند و نفسی نبود که نفس بکشد غیر از من منم علم صامت و محمد است علم ناطق منم فرعون
اول منم صاحب قرن منم آنکسیکه گذرانیدم موسی را از دریا و غرق کردم فرعون را منم عذاب یوم الظلة
منم آنکسیکه میدانم همهمهٔ حیوانات و منطق الطیر را منم آیات الله و جنب الله و امین الله حی زنده میکنم
و میمیرانم من خلق میکنم و روزی میدهم منم شنونده و دانا منم بینا منم آنکسیکه میگردم از آسمان
هفتگانه و زمین هفتگانه در یک طرفة العین منم اول منم ثانیه منم ذو القرنین چنانچه رسول خدا
فرموده منم ذو القرنین این امت منم صاحب ناقه که خدا او را بیرون آورد برای صالح پیغمبر منم آنکه خدا
فرموده فنقر فی الناقور فذلک یومئذ یوم عسیر علی الکافرین غیر یسیر منم اسم اعظم و او است
کهیعص منم سخن گوینده بر زبان عیسی در گهواره در حالت کودکی منم سخن گوینده بر زبان کودک
یوسف صدیق منم آنکه نیست مثل او چیزی منم عذاب اعظم منم آخر و اول منم ابتدا میکنم و بر میگردانم
منم فرعی از فروع زیتون که خدا میفرماید والتین والزیتون و منم بلی از قبل بلهای بموتا منم

مظهر اشیاء هر کونه بخواهم منم انکسیکه میبینم اعمال بندکان او و میشنوم بنیشان از هر چیزی که در دنیا
نزد داستان منم مشاهد منم مشکوتی که در او است محمد مصطفی صلعم منم انکسیکه نمی بینند عمل
عاملی مکبر عرش منم خازن اسمانها و خازن زمینها منم دانا به تغییر زمان و حادثات و منم انکسیکه
میدانم عدد موج دریاها و وزن سبکی انها و مقدار کوهها و وزن انها و عدد قطرهای باران
منم ایات بزرگ خدا که بفرعون نمودند و او عاصی شد منم کشته میشوم و دو دفعه زنده میشوم دو
دفعه منم انکه خاک را پاشاندم بروی کفار و بر کشتند هلاک شده منم انکه انکار ولایت منکر شد
هزار امت خداوند همه را مسخ نمود منم ذکر شده در زمان پیش و خروج کننده در اخر زمان منم در هم
شکننده فراعنه اولین و بیرون اورنده انها و عذاب کننده انها در اخرت منم عذاب کننده جبت
و طاغوت و سوزاننده انها و عذاب کننده یعوق و یغوث و نسر منم سخن کوینده بهفتاد زبان
و معنی هر چیزی بهفتاد وجه منم انکسیکه دانا تر است بتاویل القران و بحرامت و به جاچند منم
انکه میدانم چیزی را که میشود در شب و روز و امری بعد از امری و چیزی بعد از چیزی تا روز قیامت
منم کسیکه نزد من است هفتاد و دو اسم از اسماء بزرگ خدا منم کسیکه میبینم اعمال خلایق را در مشارق
زمین و مغارب و مخفی نیست بر من از انها چیزی منم کعبه و بیت الحرام و بیت العتیق حیا نکه خدا
میفرماید فلیعبدوا رب هذا البیت منم کسیکه خدا امر ملائکه کند در شرق و غرب زمین دادود
زان بکچشم بهم زدن و لمح بصر منم محمد مصطفی ص علی مرتضی هما یکی بودیم رسول خدا علی پیشتر است
منم ممدوح بروح القدس منم ان معنی که واقع نشود بر من نام و نه شبیه من ظاهر میکنم اسبابی که بچو
را هر کونه بخواهم منم باب حطه هر کس داخل او میشوند ولا حول ولا قوة الا بالله و صلی الله علی
رسوله تا صورت پیوند جهان بود علی بود تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود سلطان
سخا و کرم و جود علی بود هم موسی و هم عیسی هم خضر و هم الیاس هم صالح پیغمبر و داود علی بود
هم ادم و هم شیث و هم ادریس و هم ایوب هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود عیسی بوجود
امد و در حال سخن کفت ان نطق و فصاحت که در او بود علی بود مسجود ملائک که شد ادم

منم

نه علی شد در قبله محمد بد و مقصود علی بود از لحمک لحمی بشنو اکر بیا گاه یا رکان نفس نبی بود علی بود
انشاه که سرافراز که اندر شب معراج با احمد مختار یکی بود علی بود محمود نبودند که تا کرند بدند
کاندر ره پیغمبر احمد محمود علی بود ان معنی قران که خدا در همه ایات کرد شرح صفت عصمت بستود علی بود
این کفر نباشد سخن کفر نه اینست تا هست علی باشد تا بود علی بود ان قلعه کشا کرد ران قلعه خیبر
بر کند بیکحمله و بکشود علی بود ان کو دسر افراز که اندر ره اسلام تا کار نشد راست نیاسود علی بود آن
شیر دلاور که برای طمع نفس بر خوان جهان پنجه نیالود علی بود چون محمد و ال محمد صلی الله علیه و اله
مظهر صفات کمالیه الهیه اند و بهمو نزا صفات جلال و جمال او متصف کردیده اند ایشانرا کلمات الله
و اسما الله میکویند چنانکه در احادیث گذشته و چنانچه اسما الهی دلالت بر کمالات او میکنند
ایشان نیز از این حیثیت که بر تو ی از صفات او متصف کردیده اند دلالت بر صفات او میکنند مثلا
اسم رحمن که دلالت کند بر اتصاف الهی بصفت رحمت چون رحمت و شفقت رسول خدا را صلی الله علیه
واله مشاهده میکنی دلالت کند بر کمال رحمت خدا و تو دانی که این رحمت این بیسار قطره از دریای رحمت
او است و هم چنین جمیع کمالات بلکه دلالت ایشان بر ان کمالات زیاده از دلالت اسما است بر صفات
و اسما مقدسه الهی از این جهت نامیده اند بر ایشان مرتبه اینست که دلالت بر ان مسمی میکنند لهذا بر ایشان نیز
اثار عجیبه در عالم ظاهر میکردد که اسما مقدسه الهی اند و مظهر قدرت و کمالات او بید چنانکه کنه صفات
و ذات او دانستن محال است و لکن از وجوه ها صفات و تغیرات عبارات مختلف است در هر اسمی حکمت
مکشوف در خود معرفت خود ادارا اسم بهره می یابد مثلا اکر مردم در معرفت پادشاه مختلف
میباشند کروهی هستند که از عظمت پادشاه همین تصور کرده اند که هر وقت که خواهد او را دو نان
خوردن میسر است و اکر خواهد که هزار دینار بی زحمت بکسی دهد می تواند داد و اینها پادشاه را
بصفت شناسی و لذا شناخته اکر پادشاه را بصفت سیا ملوک احسنی بوی کنند خود
شناخت او احسنا خواهد کرد و هم چنین تا مرتبه الشخص که از عظم پادشاه انقدر دانسته که او
قادر بر عطای حکومت شهرها عظیم است و منصبها میتواند بخشید که در سایه الالف و الوف بخشید

میتوان کرد پادشاه بچنین شخص درخور معرفت او میدهد همچنین عارفان در مراتب معرفت
بلا تشبیه این تفاوت هست بتلفظ رحمن را هرکسی بعنایت میفهمد و درخور این معنی فائده می برد
تا آن عارف کامل که بغایت وجوه بفهمد تا بامنات رحمن فیض ازل و ابد را برای ممکنات مطلب کند
و مرشد باشد و همچنین در معرفت انسان کامل یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام
که اسماء مقدسهٔ الهی اند که درخور شناختن معرفت ایشان از توسل بایشان منتفع می توانند شد
یک شخص علی را مرتبه شناخته است که هر مسئله که بپرسی میداند و علی را مثلا در مرتبهٔ علامه شناخته
بلکه علی را وسیله نکرده علامه را وسیله کرده دیگری علی را چنین شناخته که شب با یک صد نفر را می تواند
کشت و علی را نشناخته مالک اشتر را شناخته دیگری علی را چنین شناخته که اگر سخاوت کند صد
هزار تومان مثلا می تواند داد و همچنین تا برسد بان بزرگ عارفی که علی را در مرتبهٔ کمال چنان شناخته
که اگر نام علی را بر آسمان بخوانند زیر یکدیگر میباشد و اگر بر زمین بخوانند میبکند از دنیا چه شنیده
که در اخبار بسیار وارد شده که نامهای ایشان را بر عرش نوشتند عرش قرار گرفت و بر کرسی نوشتند
بر پا ایستاد و بر آسمانها نوشتند بلند شد و بر زمین نوشتند ثابت شد در ارشاد از حضرت
امام رضا روایت شده که وقتی امیر المؤمنین مهیا میشدند برای قتال با معاویه مردم را تحریض میفرمودند
در قتال ناگاه دو نفر مخاصمه کردند در کار حضرت یکی از آنها تعجیل در سخن کرد و زبان درازی
کرد نسبت بحضرت جسارت کرد حضرت نگاهی باو کردند و فرمودند اخسأ یعنی بسگ صدا مکن ناگاه
دیدند سر او سر سگ شد مو برون شدند کسانی که دور او بودند آمد با انگشتهای خود تضرع
میکرد و از حضرت میخواست که او را برگردانند حضرت نگاهی باو کردند و لبهای خود را حرکت دادند
آمد بحالت اول برگشت بعضی اصحاب از آنجا برخواستند عرض کردند یا امیر المؤمنین تو را این قدرت
هست که ما مشاهده کردیم و تو مهیای جنگ با معاویه هستی چه شده است که شر او را کفایت نمیکنی
بعضی از فقرهای خود بحضرت تا مدتی سر بزیر انداختند و بعد سر را بلند کردند بسوی آنها فرمودند
قسم بخدائی که حبه را شکافت و خلق را بیافرید اگر بخواهم بزنم با پای کوتاه خود درازی این بیابانها

لکن در تعلی حیرت بسینهٔ معویه ستا

وصیها ها و داد بها بسینهٔ معویه و بو سر تخت او و او را با سریر بر انداز نمی کنم اگر میشم بجودم بخدا
عزّ و جلّ که او را بیاورم پیش از آنکه از جای خود بجا بر خیزم و پیش از آنکه احدی از شما چشم خود را بهم زند
او را بیاورم لکن ما کسانی هستیم که خدا فرموده عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره
یعملون یعنی بی اذن کاری نمیکنم دید چیز نه بگر از میثم تمار روایت شده که حضرت امیرالمومنین بعد از
آنکه صیحه زدند بر زید بن کنز مادری فرمودند حضرت ... البته بکنم و بجیل کنم بر سر هند پای مبارک
خود را دراز کردند در حالی که بر منبر بودند و از ایوان مسجد بیرون بردند پا را و خود بر نمودند ندای
گروه مردم تاریخ این وقت را بگذارید و نشان کنید که من در این تا عصا پای خود را دراز کردم بسینهٔ معاویه
و او را از تخت بینداختم بر رو و گمان نکرد که باین پا او را میکشم صیحه زدند با امیرالمومنین کجا رفت آن مهلتی
که بمن داده بودی من پای خود را کشیدم مردم منتظر خبر شام بودند و میدانستند که علی راست
میگوید خبر رسید و شنیدند همان ساعت که حضرت فرموده بودند که پایی از جانب ... کشیده شد
تا ایوان معویه آمد و مردم نظر میکردند تا چون رسید بسینهٔ معویه او بر رو در افتاد از تخت صیحه زد
یا امیرالمومنین کجا رفت آن مهلتی که بمن داده بودی آن پا بر گشت در بصائر روایت شده از حضرت
صادق عم که حضرت امیرالمومنین آمدند پیش ابا بکر و حجت بر او کردند که غصب خلافت کردی ابو بکر
گفت راضی میشوی که رسول خدا صلی الله علیه و آله حاکم میان من و تو باشد ابو بکر گفت پیغمبر کجا است
حضرت دست ابی بکر را گرفتند و بردند به مسجد قبا رسول خدا را با او نمودند رسول خدا فرمودند با
بر بعضی و اما بی بکر گرای ابا بکر اکفرت بالذی خلقک من تراب خلافت را رد کن با هلش ابو بکر بر گشت
عمر را ملاقات کرد و او را خبر داد عمر گفت تو را چه میشود تو نمیدانی سحر بنی هاشم را حضرت امیر عم سحر
الله است همان سحری بود که ظاهر شد از برای حسین بن علی علیهما السلام وقتی که جنازهٔ پدر بزرگوار خود
را برداشتند بردند به نقار داری رسید با ایشان گفت این جنازه را تسلیم من نمایید نقاب از رو بر
داشته دیدند همان پدر بزرگوار خود را امیرالمومنین است فرمودند با امام حسن که یا ابا محمد نمیرد
نفسی مگر آنکه پدرت بجنازهٔ او حاضر میشود با جسد خود حاضر نمیشود از جابر جعفی روایت شده

معجزه امام حسن علیه السلام

که جمعی خدمت حضرت امام حسن آمدند عرض کردند شما بعضی چیزها که کردند خدمت شما است
از آقا جیب پدر تنگ بنما می نمانند حضرت فرمودند ایمان باری او ببیند عرض کردند بلی ایمان داریم
و دیدیم فرمودند امیر المومنین را میشناسید عرض کردند بلی میشناسیم داخل کوه حضرت پرده را
بلند کردند فرمودند این شخص را میشناسید همه گفتند والله امیر المومنین است و شهادت میدهیم
که تو پسر او هستی و پدرت نمایی میماند مثل پنهان انبیا اوفات در بصائر الدرجات از رسول خدا
روایت شده که فرمودند نبوت هیچ پیغمبری کامل نشد در عالم ذر تا اینکه عرضه کردند بر او ولایت
مرا و ولایت اهل بیت مرا و ممثل کردند برای آن پیغمبر همه اقرار کردند بطاعت و ولایت من و از اهل
بیت من بعد مناقب شهر آشوب از ابی حمزه ثمالی روایت شده که گفت عبدالله عمر خدمت علی بن الحسین
امام زین العابدین رسید عرض کرد ای پسر حسین تونی که میگوئی یونس بن متی را از آن در
بدهن ماهی انداخت بدو رسید بجهت آن بود که عرضه داشتند بر او ولایت جدم را بر او یونس توقف کرد
حضرت فرمودند بلی مادرت بعزایت بنشیند من گفتم عبدالله عمر گفت بمن بنما برهان این مطلب اگر
راست میگوئی حضرت امر کردند چشمهای عبدالله را دستمالی ببستند بعد از ساعتی فرمودند بگشا چشمهای
خود را عبدالله گفت خود را در کنار دریائی دیدم که موج دریا بهم میزد دهشت مرا گرفت گفتم
ای آقای من خون مرا بگردن تو الله الله از جان خودم حضرت فرمودند برهان می خواهی عبدالله
گفت بنما اگر راست میگوئی حضرت امام زین العابدین فرمودند ای ماهی ناگاه ماهئی سر از دریا
بیرون کرد مثل کوه بزرگی میگفت لبیک لبیک یا ولی الله حضرت فرمودند ما را خبر ده بخبر یونس
ماهی گفت بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی مبعوث نکرد پیغمبری از زمان آدم تا زمان جدت
محمد مصطفی ص مگر اینکه برایشان عرضه کرد ولایت شما اهل بیت را هر کس از پیغمبران
قبول کردند خلاص شدند و هر کس توقف نمود و تأمل کرد دید آنچه دید آدم از ترک اولی دید آنچه دید نوح
از غرق دید آنچه دید ابراهیم از آتش دید آنچه دید یوسف از چاه دید آنچه دید ایوب از بلا دید آنچه
دید داود از خطیئه تا اینکه خداوند مرا گفت و مبعوث کرد یونس را خداوند وحی فرستاد ای یونس

در بیان معجزهٔ امام زین العابدین ع

دوست بدارد امیر المؤمنین علی را اما امان راشد بن ان صلت او را یونس گفت هیچکو بنزد دوست بدارد
کسی را که ندیدیم و نمی‌شناسم فذهب مغاضباً غضبناک رفت مغضبا او بدین وحی فرستادیم که
یونس را ببلعم واذیتی باستخوان او مرسان چهل صباح در شکم من بود در دریاها سیر میکرد
در ظلمات ثلث ندا میکرد لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین قبول کردم ولایت علی بن ابی طالب را
واما امان راشد بن ان صلت در بصائر الدرجات از جابر از حضرت امام محمد باقر از حضرت رسول
روایت شده که فرمودند حدیث آل محمد صعب مستصعب ایمان نیاورد مگر ملک مقرب یا نبی
مرسل یا بنده که خدا دل اورا امتحان کرده باشد از برای ایمان پس انچه بشما میرسید از حدیث آل محمد
و دل شما از برای او نرم شد و شناختید او را قبول کنید و انچه دل شما متنفر شد و انکار کردید
رد کنید بخدا و رسول و بسوی عالم از آل محمد هلاک شده کسی است که هر گاه یکی از شما حدیثی بگوید
که نتواند تحمل کند و بگوید این حدیث نیست و این انکار است کفر بدرد واینیر بکرات وارد شده که
فرمودند مثل اهل بیت من چون مثل وداستان کشتی نوح است هر که سوار شد بکشتی نجات یافت
تا اینکه فرمودند منکر ولایت ما کافر است منکر فضل ما کافر است در عیون الرضا ع روایت شده
از پدرش از پدرانش از علی علیهم السلام از رسول خدا از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم
که گفت خدای عزوجل فرموده ولایت علی بن ابی طالب قلعهٔ منست هر که داخل قلعهٔ من شد ایمن شد از
عذاب من یعنی بهشت ان ولایتی که واجب است بر هر مخلوقی در مناقب از عبدالله عمر روایت شده
که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی بن ابی طالب ع عرض کردم یا رسول الله چیست
قدر و منزلت علی بن ابی طالب نزد خدا بنزد شما میگوید رسول خدا غضبناک شد فرمودند چه شده
مردم را که ذکر میکنند قدر کسی را که از برای او نزد خدا منزلتی است مثل منزلت من و مقامی است مثل مقام
من مگر مقام نبوت ای پسر عمر بدرستیکه منزلت علی بن ابی طالب منزلهٔ روح جسد است بدرستیکه
که علی از من بمنزلهٔ نفس است از نفس بدرستیکه علی از من بمنزلهٔ نور است از نور بدرستیکه علی از من
بمنزلهٔ سر است از جسد بدرستیکه علی از من بمنزلهٔ میان پیراهن است ای پسر عمر هر که علی را دوست بدارد

فضائل و ثواب دوستی علی ع

مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته و هر که علی را دشمن بدارد مرا
دشمن داشته و هر که مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته آگاه باش هر که علی را دوست بدارد گناه
او را بدل سازند و ببخشند و حسنات او را اضعاف میکنند آگاه باش هر که علی را دوست بدارد از دنیا
نرود تا از کوثر بنوشد و از طوبی بخورد و مکان خود را در بهشت ببیند آگاه باشید هر که علی را
دوست بدارد جان کندن بر او آسان شود و قبر او باغی از باغ بهشت گردانند آگاه باش هر که علی را دوست
بدارد خدا به او عطا کند به هر عضوی از اعضا او حوری و او را شفاعت هشتاد نفر از اهل بیت او. آگاه
باش هر که علی را بشناسد و او را دوست بدارد خداوند ملک الموت را بسوی او فرستد چنانچه بسوی
انبیا فرستاده و او را دوست گردانند از هول منکر و نکیر و وسعت دهند قبر او را بقدر یکسال
راه و بیابد روزنها منبسط روز پیدا کرده به بهشت ببرند مثل آنکه عروس را زینت کنند بسوی
شوهر میبرند آگاه باش هر که علی را دوست بدارد خدا او را زیر عرش خود جا دهد و او را ایمن گرداند
از فزع اکبر آگاه باش هر که علی را دوست بدارد قبول کند خدا حسنات او را و داخل بهشت شود در
حالت ایمنی آگاه باش هر که علی را دوست بدارد او را امین خدا خوانند در زمین آگاه باش هر که علی را دوست دارد
بدارد تاج کرامت بر سر او میگذارند و میپوشند بر او حلههای بهشتی رستگارانند و شیعه علی رستگا
آگاه باش هر که علی را دوست بدارد از صراط بگذرد مثل برق جهنده آگاه باش هر که علی را دوست
بدارد دیوان حساب برای او نمی نهند و میزان برای او نصب نمیکنند و هشت در بهشت بر روی او می
گشایند آگاه باش هر که علی را دوست بدارد و بمیرد با حب علی در روز قیامت ملائکه او را دوست
بدارند و زیارت کنند او را ارواح انبیا آگاه باش هر که بمیرد با حب علی من ضامنم او را بهشت آگاه
باش از برای خدا دری هست هر که داخل آن شد از آتش نجات یافت و آن در حب علی است آگاه باش
هر که علی را دوست بدارد خدا عطا نماید به هر رگی که در بدن او است به هر مویی که در جسد او است
شهری در بهشت ... آگاه باش که علی سید الوصیین و امام المتقین و خلیفه من است
بر همه مردم و بعد از پیشوای سفیدان از برکات سلطنت و طاعت او سنت معرفت او معرفت

ای عمر

در بیان فضایل علی ع

ای پسر عمر قسم بخدایی که مرا بحق مبعوث کرد اگر بنده اگر یکی از شماها ما بین رکن و مقام بر پا قدم خود
با ایستد عبادت کند خدا را هزار سال پس از آن هزار سال روزها روزه بدارد و شبها ایستاده که
کند و از برای او باشد بقدر زمین پر از طلا و همه را انفاق کند و همه بندگان خدا بنده او باشند
و همه را آزاد کند و بعد از این چیزهای بسیار میان صفا و مروه شهید شود پس خدا را ملاقات
کند و بغض علی را در دل داشته باشد خدا از او قبول نکند نه عدل او نه صرف او با اعمال او و
او را با آتش اندازند و بخشوده شود با ناپاکان صدوق مرحوم روایت میکند با سناد خود از
پدرش تا امام بزید که او گفت حدیث کرد مرا عبدالرحمن بن براج از نافع که شنیدم از رسول خدا ص
از علی بن ابی طالب حضرت غضبناک شدند و فرمودند چه شده است قومی را که اسم مردی را میبرند
که از برای او نزد خدا منزلتی است مقامی مثل منزلت و مقام من مگر نبوت آگاه باش هر که علی را دوست
بدارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست داشته خدا از او راضی است کفایت کند او را به بهشت
آگاه باش هر که علی را دوست بدارد از دنیا نرود تا بنوشد از کوثر و بخورد از طوبی و ببیند مکان
خود را در بهشت آگاه باش هر که علی را دوست بدارد خدا از او قبول کند نماز و روزه و قیام
او را و دعای او را مستجاب نماید آگاه باش هر که علی را دوست بدارد خدای سبحانه ملائکه برای او استغفار
کنند و قبر او را روضه از روضات بهشت کرداند آگاه باش هر که علی را دوست بدارد خدا عطا کند با و
به هر رگی که در بدن است حوریه و شفاعت کند هشتاد نفر را از اهل بیت خود و از برای او است به
هر موئی شهری در بهشت آگاه باش هر که علی را دوست بدارد خداوند ملک الموت را بسوی او فرستد چنانچه
برای انبیا فرستاد و خداوند دفع کند از او هول نکیر و منکر را و قبر او را منور کرداند و وسعت دهد
قبر او را مسافت هفتاد سال راه را و روز قیامت سفید نماید رو با حمزه سید الشهدا ع آگاه
آگاه باش هر که علی را دوست بدارد خدا او را در سایه عرش خود جا دهد با صدیقین و شهدا و
صالحین و او را ایمن کند از روز فزع اکبر از هول قیامت آگاه باش هر که علی را دوست بدارد خدا
بزیه باشد در دل او حکمت را و جاری کند بر زبان او صواب او بگشاید بر روی او درهای رحمت را

و هر که خدا از او راضی

در بیان حب علی ع

هر که علی را دوست بدارد ندا کند او را ملکی از زیر عرش که ای بندهٔ خدا عمل را از سر بگیر خداوند همه
گناهان تو را آمرزید آگاه باشید هر که علی را دوست بدارد او را در آسمان و زمین اسیر خدا گویند
و ملائکه آسمانها با او مباهات کنند با حملهٔ عرش آگاه باشید هر که علی را دوست بدارد بیاید روز قیامت
و روی او مثل ماه شب چهارده باشد آگاه باشید هر که علی را دوست بدارد خداوند تاج پادشاهی
بر سر او گذارد و او را حلهٔ عزت و کرامت پوشانند آگاه باشید هر که علی را دوست بدارد می‌نویسد
خدا برای او بیزاری از آتش جهنم و گذشتن از صراط و امان از عذاب و دیوانی برای او نهند میزان
برای او نگذارند با او می‌گویند داخل بهشت شو بی حساب آگاه باشید هر که علی را دوست بدارد و بمیرد
با حب علی ملائکه با او مصافحه کنند و انبیا او را زیارت کنند و خدای عز و جل همه حاجات او را بر آورد
آگاه باشید هر که دوست بدارد آل محمد را ایمن است از حساب و میزان و صراط آگاه باشید هر که بمیرد بر حب
آل محمد من ضامنم او را در بهشت با پیغمبران و هر که دشمن دارد آل محمد را روز قیامت می‌آید نوشته
باشد میان دو چشمانش ناامید است از رحمت خدا آگاه باشید هر که بمیرد با دشمنی آل محمد کافر مرده
آگاه باشید هر که بمیرد با دشمنی آل محمد بوی بهشت نشنود ابو رجا گوید که حماد بن زید با این حدیث
فخر میکرد و میگفت اصل همین است در تفسیر آیهٔ شریفهٔ و لا تخسروا المیزان آمده که یعنی بر علی ظلم نکنید
در حق او بدانکه ولایت و دوستی علی میزان بندگانست و زبانهٔ آنها اگر آسمان و زمین را با آنچه میان
آنهاست از کوههای بلند و بلندیها بگذارند بکفهٔ مقابل لا اله الا الله ترازو برنخیزد و هر گاه ولایت
و دوستی علی را بگذارند مقابل آن که علی ولی الله باشد کفهٔ مقابل برنخیزد چونکه ولایت توحید
را دارد با نبوت از جهت ولایت جزء توحید است و جامع است مر توحید و نبوت را و خاتمهٔ آنها
و از این جهت که هر گاه بنده را بیاورند و در ترازوی عمل او کوههای بلند باشد از عمل صالح و در
او ولایت نباشد که کمال ایمان و توحید است وزنی ندارد بلکه ولایت علی کمال سایر دینهاست زیرا
که خداوند مبعوث نکرد هیچ پیغمبری را که مردم را دعوت کند بسوی خود و دلالت کند بر بندگی خدا مگر
آنکه گرفت از او میثاق ولایت علی را و هیچ ملتی و دینی که با او حب علی نباشد و ولایت او در او نباشد

ان دین

این بینا افضل است کمال ندارد و قبول نمیشود آن دین بمیزان حساب در دنیا بهمه کم بینا اکثره والوزن یومئذ
الحق وحق یعنی عدالت و عدل یعنی ولایت و حق علی است فرموده اند رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم
علی با حق است و حق با علی پس هر که میزان او کامل شد بحب علی راجح شود و رستگار شود این گروه رستگار
اند این گروه اند که خدا اعمال ایشان را قبول نماید در شرح صحیفه در ترجمه واهل الولایة گفته روایت بجد
استفاضه رسیده که خداوند سبحانه عرضه کرد ولایت ائمه را علیهم السلام در عالم ذر وارواح بر جمیع مخلوقات
هر که سبقت کرد بقبول آن خود را بولایت بست ایشان در سلک اولوا العزم منتظم شد بحکم این آیه که در باب
آدم می فرماید فنسی ولم نجد له عزما یعنی ترک کرد ولایت اهل بیت را و دل خود را باو نبست بستن جزمی
و همچنین هر که سبقت جست بسوی ولایت از ملائکه مقرب خدا شد واز بنی نوع انسان هر که سبقت
جست از اصحاب یمین شد از نباتات درختها هر که پیشی گرفت بسوی ولایت خوش میوه و شیرین شد
واز قطعات زمین قابل زراعت شد واز بهایم هر که سبقت کرد ممدوح شد می بینی که اخبار وارد
در مذمت کنجشک چونکه او قبول نکرد و فلان و فلان ازاد وست میباید این فضایل را بشنو و تعجب مکن عجبی نیست
اگر ولایت علی نبود فلک در زننده نبود ملکی تسبیح خدا نمیکرد چنانکه گذشت در اخبار فرموده اند
رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز خیبر با علی اگر نمیترسیدم از اینکه امت بگویند در حق تو آنچه
در حق مسیح گفتند درباره تو چیزی میگفتم که گذر نمیکنی بقومی مگر اینکه خاک قدم تو را برای استشفا
بردارند و چون صفیه دختر پادشاه زاده خیبر اسیر کردند بخدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آوردند
آثار زخمی در صورتش بود از او پرسید پیغمبر سبب او را عرض کرد که علی وقتی بقلعه آمد در قلعه را
حرکت داد قلعه بلرزه در آمد همه برو افتادند نظاره کنان تخت بلرزه افتاد من برو در افتادم چوب
چوب تخت صورت مرا زخم کرد فرمودند باو رسول خدا ای صفیه علی بزرگست نزد خدا علی وقتی در
قلعه را حرکت داد قلعه بلرزه در آمد آسمان هفتگانه و زمین هفتگانه بلرزه در آمد عرش خدا از غضب
علی بلرزه در آمد فتح عمر پرسید یا ابا الحسن تو قلعه محکم خیبر را کندی تا اینکه سه روز بود که تشنه
بودی آیا بقوت بشریت کندی فرمود من نکندم خیبر را بقوت بشریت بلکه بقوه ربانیه کندم

در بیان امداد جبرئیل بشهر خیبر و فتح بذو الفقار

و من بمدد الهام خدا و بقوت او مطمئن بودم و چون مرحب دو پاره کرد بمیان خاك و خون انداخت جبرئیل
آمد بسم کنان تعجب کنان فرمود پیغمبر صلعم تعجب برای چیست عرض کرد شنیدم من برای آنست که
ملائکه تعجب کردند از حملهای علی حتی اینکه گفتند لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و ندای که
در صوامع جوامع آسمانها پر شد و اما تعجب برای اینست که من وقتی مامور شدم که قوم لوط بر
گردانم شهرهای ایشان را که هفت شهر بود بلند کردم از طبقه هفتم زمین بسوی هفت آسمان و یک بال
خود نگاه داشتم بجد تا که شنیدند حاملین عرش صدای خروس ایشان را و گریه اطفال را تا صبح نگاه
داشتم منتظر امر خدا بودم سنگینی او را نفهمیدم و امروز وقتی علی ضربت شمشیر بکار برد و تکبیر
گفت مامور شدم که بگیرم زیادتی شمشیر علی را تا زمین را نشکافد و بگاو و ماهی نرسد اما با اسرار د
گود زمین با همه اش سنگین شد زیادتی شمشیر علی سنگین تر آمد بر من از شهرهای لوط اینها اسرافیل و
میکائیل بازوی علی را دادند و اکرمنا اند پس این عجب نیست زیرا که شهر لوط پاره زمین بود و ضربت
علی از تایید خدا بود از جابر روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند اگر بنده
عبادت کند خدا را بقدر اینکه نوح در میان قوم خود بعون السیاد و انفاق برای او مثل کوه احد طلا باشد
و در راه خدا انفاق کند و خدا عمر باو دهد تا حج کند هزار دفعه پیاده و پس از آن کشته شود مظلوم
پس از آن نیز دوست نداشته باشد علی را نشنود بوی بهشت را این حدیث بطریق دیگر از انس بن مالك
روایت شده در طرایف گفته و از جمله عجایب اینست روایتی که جهار من هبه روایت کرده اند در باب
حب علی بن ابی طالب و مروان کرده اند و روایت کرده احمد بن مردویه حافظ که در نزد عامه ثقه میباشد و مسند
خبر اب مهرسا ند بصالح بن میثم از پدرش که او گوید شنیدم از ابن عباس که میگفت شنیدم از رسول خدا صلعم
که میفرمودند هر که خدا را ملاقات کند و منکر ولایت علی بن ابی طالب باشد ملاقات کرده است خدا
را در حالتی که خدا بر او غضبناك باشد قبول نکند از او چیزی از اعمال او و موکل کرداند بر او هفتاد ملك
که بزنند بصورت او و خدا او را محشور کرداند سیاه رو و کبود چشم راوی گوید از ابن عباس پرسیدم
که آیا حب علی بن ابی طالب نفعی میبخشد حضرت ابن عباس گفت که اصحاب رسول خدا امتحان عمل

کردند

کرده‌اند در باب حب علی بن ابی طالب تا اینکه پرسیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فرمودند فا
کذا ربه مرا تا از وحی سؤال کنم چون جبرئیل آمد حضرت از او پرسیدند جبرئیل گفت از پروردگار
سؤال کنم و بآسمان برگشت پس از آن فرود آمد بر من عرض کرد یا محمد خداوند سلام میرساند و
میفرماید دوست بدار علی را پس هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن
بدارد مرا دشمن داشته یا محمد هر جا هستی دوستان او باش تامل نما در این حدیث لطایف فقیر رای تا
در زادیه از ابی الحسن روایت شده که اینما عه هر وقت تو را حاجت باشد بخدای عزوجل بگو اللهم
انی اسألک بحق محمد و علی فان لهما عندک شأنا من الشأن و قدرا من القدر و بحق ذلک الشأن
و القدر ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا یعنی بجای کذا و کذا حاجت خود را بیان کند
فرمودند پس بدرستیکه هرگاه روز قیامت شود باقی نماند ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه مؤمنی که
خدا قلبش را امتحان کرده باشد از برای ایمان از معاذ روایت شده که فرمودند رسول خدا ص حب علی بن
ابی طالب حسنه‌ایست که هیچ بدی با وی ضرر نمیرساند و بغض او بدیست که هیچ حسنه با او منفعت ندارد فر
مودند رسول خدا اگر مردم اجماع میکردند در حب علی بن ابی طالب خدا آتش را خلق نمیکرد در تفسیر
آیه شریفه واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج خداوند
جمع کرد میان او و میان پیغمبران پس از آن خطاب رسید یا محمد بپرس از پیغمبران برای چه مبعوث شدید
گفتند مبعوث شدیم بر شهادة ان لا اله الا الله و بر اقرار بنبوت تو و بولایت علی بن ابی طالب در امالی
شیخ از ابن عباس روایت شده که گفت عرض کردم یا رسول الله مرا وصیت نما فرمودند ای ابن عباس
بر تو باد بدوستی علی بن ابی طالب گفتم یا رسول الله مرا وصیتی نما فرمودند بر تو باد بمودت علی بن
ابی طالب قسم بخدائی که مرا مبعوث کرده بنده خدا قبول نکند از بنده حسنه را تا اینکه بپرسد از دوستی
علی بن ابی طالب و خدای تعالی داناتر است پس اگر با ولایت علی بن ابی طالب آمد عملش قبول میشود بر آنچه
در آن عمل بوده و اگر با ولایت علی نیامده او را از چیزی سؤال نمیکنند و او را بآتش میبرند یا ابن عباس
قسم بخدائی که مرا بحق مبعوث کرده بدرستی که آتش غضبش شدیدتر است بر دشمن علی ع از کسی که گمان کرد

است که از برای خدا اولادی هستند ای ابن عباس اگر ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین اجتماع کنند بر بغض
علی و نکنند هرگز خداوند ایشان را با آتش معذب گرداند ابن عباس گوید عرض کردم یا رسول الله آیا
کسی هست که علی را دشمن بدارد فرمودند ای ابن عباس بلی گروهی او را دشمن دارند از امت من ایشان
را می خوانند و از اسلام بهره ندارند یا ابن عباس بدرستیکه از علامات دشمنی ایشان علی را این است
که تفضیل میدهند بر او آن کسانی که پست تر از او هستند قسم بخدائی که مرا بحق مبعوث کرده است
مبعوث نکرده خداوند پیغمبری را گرامی تر از من و نه وصیی را گرامی تر از وصی من علی ابن عباس گوید همیشه
با علی بودم چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بودند و مرا وصیت کرده بودند بدرستیکه او و آن اکبر عمل من است
نزد من ابن عباس گوید زمانی که نزدیک شد حضرت را وفات رسید عرض کردم پدر و مادرم
فدایت یا رسول الله اجل شما نزدیک شده است چه امر میفرمائی فرمودند ای ابن عباس مخالفت کن هر که
با علی مخالفت کند و البته ظهیر و پشتیبان ایشان مباش و دوست ایشان مباش عرض کردم یا رسول الله چرا
مردم را ترک مخالفت ایشان امر نمیکنی گو به حضرت گریه کردند تا بیهوش شدند پس از آن فرمودند
ای ابن عباس کتاب خدا و علم خدا پیشی گرفته قسم بخدائی که مرا بحق مبعوث کرده بیرون نرود احدی
از دنیا از کسانیکه مخالفت او را کردند و حق او را منکر شدند تا اینکه خداوند تغییر دهد آنچه را با او است
از نعمت ای ابن عباس هرگاه بخواهی خدا را ملاقات کنی و از تو راضی باشد برو براهی که علی بن ابی طالب
رفته و با او میل کن هر جا میل کرده و راضی شو باو از اینکه امام تو باشد دشمن بدار دشمنان
او را و دوست بدار دوستان او را ای ابن عباس بپرهیز از اینکه داخل شود ترا شکی در علی پس بدرستیکه
شک در علی کفر است در مناقب خوارزمی از جابر روایت شده که گفت فرمودند رسول خدا صلی الله
علیه و آله جبرئیل نزد من آمد از جانب خدا با ورقی از آس سبز نوشته بود در او بسم الله که من واجب
کردم محبت علی بن ابی طالب را بر خلق خود برسان بایشان این فرض محبت را از جانب من از سلمان فارسی
روایت شده که گفت خدمت رسول خدا بودیم در مسجد او ناگاه اعرابی نزد او آمد و مسائلی چند از
مسائل حج و غیر حج از او سؤال کرد چون رسول خدا جواب او را داد باو عرض کرد یا رسول الله

همانا جبرئیل فوق من از کسانی که با شما حاضر بودند با خبر داد که فرمود شما جمیع علی بن ابی طالب را بعد
از بر گشتن شما از حج و دوست داشتن او بر شما لازم و واجب کرد بر مسلمین طاعت او را و محبت او را و واجب کرد
بر همه آنها و ولایت علی را او بر ما ایشان گفتند در این باب بفرمایید یا رسول الله این محبت و ولایت علی را آیا
است بر ما از زمین چون از نزد ... از جهة رحم و صهر بودن شما است یا از جانب خدا فرض کرده
او را واجب کرده او را از جانب آسمان و واجب شده ولایت او بر اهل آسمانها و زمینها جمیعا رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمودند ای اعرابی بدرستی که جبرئیل بر من فرود آمد در روز احزاب و گفت حضرت سلام میرساند
و میفرماید بدرستی که من واجب کردم محبت علی بن ابی طالب را و مودت او را بر اهل آسمان و زمین و عذر نمی پذیرم
در باب محبت او از احدی امت خود را امر نما بدوستی علی هر که علی را دوست بدارد بسبب دوستی او
با من و با تو او را دوست داشته و هر که او را دشمن بدارد بسبب دشمنی او با من و با تو او را دشمن داشته
آگاه باش که خداوند عز و جل نفرستاده کتابی را و خلق نکرده خلقی را مگر اینکه قرار داده از برای او سیدی
را پس قرآن سید کتابهای نازل شده از آسمان است و ماه رمضان سید ماهها است و شب قدر سید
شبها است و فردوس سید بهشتها است و بیت الله الحرام سید بقعهای زمین است و جبرئیل سید
ملائکه است و من سید انبیا هستم و علی سید اوصیا و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت
اند و از برای هر کس از عمل خود سیدی است و حب علی بن ابی طالب سید عملها است و سید چیزهائی
است که تقرب میجویند مقربون از طاعت پروردگار خود ای اعرابی هر گاه روز قیامت شود نصب
میکنند از برای ابرهیم منبری بر طرف راست عرش و میگذارند از برای من منبری بر طرف چپ عرش
پس از آن می طلبند کرسی بلندی را که از نور میدرخشد و میگذارند میان این دو منبر پس ابرهیم بر
منبر خود و من بر منبر خود و برادرم علی بر آن منبر میان من بلندیم ظاهر از او حبیبی را میان دو خلیل
ای اعرابی جبرئیل بر من فرود نیامد مگر اینکه از من احوال علی را پرسید و با آسمان نرفت مگر آنکه
علی را از من سلام برسانید در تأویل الآیات در تفسیر قول تعالی انما انت منذر و لکل قوم هاد از
ابی بریده اسلمی روایت شده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طلبید ظرف آبی را و علی بن

ابی طالب نزد او حاضر بود پس رسول خدا بعد از طهارت دست علی را گرفتند و چسبانیدند
خود فرمودند انما انت منذر یعنی خود حضرت رسول پس دست علی را بردند به سینه علی فرمودند
ولکل قوم هاد پس فرمودند یعنی علی هدایت کننده که تو منار اعلام و غایة الهدی و امیر قریش هستی تما
مپیدهم را بانکه تو چنین هستی در تفسیر فابی اکثر الناس الا کفورا از امام محمد باقر چنین روایت
شده که جبرئیل این را چنین آورد فابی اکثر الناس بولایة علی الا کفورا در تفسیر و ممن هدینا و
اجتبینا از امام محمد باقر ع روایت شده که فرمودند علی بن الحسین علیهما السلام در سوره مریم سجده
میکردم و میگفت ممن هدینا و اجتبینا ما ضد شده ایم با بنی امیه و قائم اهل خود در تفسیر فطرة الله التی
فطر الناس علیها سه خبر داید بعضی ولایت امیر المؤمنین ع بعضی بنبوت و توحید و ولایت در تفسیر
انا عرضنا الامانة فرمودند مراد با مانت ولایت علی است در تفسیر قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا
لله مثنی و فرادی سه خبر داید واحده یعنی امیر المؤمنین مثنی طاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و طاعت علی ع
و فرادی یعنی طاعت ذریه حضرت در تفسیر وقفوهم انهم مسئولون یعنی ولایت علی در بعضی وارد است
که حضرت امیر المؤمنین ع میگذشتند براهی مردی از اهل خیبر را دیدند [illegible] هر دو رفتند بوادی
ای رسیدند که می گذشت خیبری بر روی آب [illegible] گذشت حضرت او را صدا زد که [illegible] مبدا نشتی
ایمن من مبدا [illegible] ان میگذشتی چنانکه من گذشتم حضرت فرمودند مکان خود باش پس
از ان اشاره باب کردند بسته شد چون یخ و حضرت گذشتند خیبری این معجزه را که دید خود را انداخت
بپای حضرت پرسید بچه چیز گفتی تو که آب را سنگ کردی حضرت فرمودند تو چه گفتی که بر روی آب رفتی
خیبری گفت من خدا را باسم اعظم قسم دادم حضرت فرمودند اسم اعظم چه بود عرض کرد خدا را قسم
دادم باسم وصی محمد صلی الله علیه و آله که اسم اعظم است حضرت فرمودند منم وصی محمد صلی الله
علیه و آله خیبری گفت راست گفتی ایمان آورد از مسلمانان شد از شیخ طوسی در شرح صحیفه روایت شده
از حضرت صادق ع که فرمودند خدا مثل نوح و ابراهیم را وحی کند برای حساب
آیا کسی را که میخواند نوح است او می گویند با تبلیغ کردی نوح می گوید بلی میگویند کیست

شاهد بر تبلیغ نوح میگوید محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله فرمودند نوح پیغمبر ایستاد و یا کرد
مردم کذارند تا خود را بخدمت محمد بن عبد الله برسانند و حضرت بر تل مشکی نشسته اند و علی ع در نزد
آنحضرت هستند اینست که خدای فرماید فلما راوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا نوح عرض میکند
یا محمد خداوند از من تبلیغ پرسید عرض کردم تبلیغ کردم از من شاهد خواست گفتم محمد شاهد من است
حضرت رسول فرمایند یا جعفر و یا حمزه بروید و شهادت بدهید که نوح تبلیغ کرده حضرت شهادت فرمودند
جعفر و حمزه شاهد پیغمبران هستند یا نه تبلیغ کردند راوی گفت عرض کردم فدایت شوم پس علی
کجا است فرمودند علی بزرگتر از اینست صفا مثل از محمد بن عباس روایت شده در تفسیر قوله تعالی و یجعل
لکم نورا تمشون به و یغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم باسناد خود از کعب عیاض که گفت پیش
روی حضرت امیر گردش میکردم رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بسینه من زد و فرمود ای
کعب از برای علی دو نور است نوری در آسمان و نوری در زمین هر که چنگ زند بنور او خدا او را
داخل بهشت نماید و هر که خطا کند خدا او را داخل آتش نماید مردم را از جابر بن عبد الله روایت شده از سلمان
فارسی روایت شده که گفت ابو بکر و عمر و عثمان خدمت سید انبیا رسول خدا آمدند عرض کردند
یا رسول الله چه شده است شما را که تفضیل و برتری میدهید علی را در هر حال بر ما حضرت رسول خدا
فرمودند من تفضیل و برتری ندادم علی را بلکه خدای تعالی او را تفضیل داده گفتند دلیل این
چیست فرمود اگر از من قبول نمیکنید از مرده ها از شما راستگوتر از اهل کهف نیستند من شما را
بسوی آنها میفرستم یا علی و سلمان را شاهد بر شما میکنم سلام کنید بر آنها هر کس را که خداوند
اصحاب کهف برای او زنده کرد و جواب او را دادند او افضل است گفتند راضی شدیم پس فرمود بساط را بیاورید
و پهن کردند و علی علیه السلام را خواندند و فرمودند بر بساط نشانند و هر یک از آنها را بر یک گوشه بساط نشانند
سلمان گوید من را در گوشه چهارم نشاندند پس فرمودند باد را بگیر ای باد ببر اینها را بسوی اصحاب کهف
و بسوی من برگردان باد بزیر بساط در آمد و ما را ربود تا گاه بغاری بزرگ رسیدیم ما را فرود آورد
آن سه نفر گفتند ما پیش میرویم هر یک از آنها برخواستند گفتند السلام علیکم یا اهل الکهف

حدیث بساط

احدی جواب ایشان ندادند پس حضرت امیرالمؤمنین ع برخواستند بعد از ایشان دو رکعت نماز کردند و دعا
کردند و صدا زدند ای اصحاب کهف پس کهف همه پر کرده داد بود لبیک گفتند فرمودند حضرت امیرالمؤمنین
السلام علیکم ایها الفتیة الذین آمنوا بربهم فزدهم هدی گفتند علیک السلام ای برادر رسول خدا
و وصی او یا امیرالمؤمنین خدا عهد از ما گرفته بعد از ایمان بخدا و برسالت محمد ص و بولایت تو یا امیر
المؤمنین تا روز قیامت و تعجب اهل ایشان حضرت برو در افتادند و گفتند بسلمان یا ابا عبدالله ما
را برگردان سلمان گفت با من نیست من نتوانم گفتند بسلمان یا ابا عبدالله ما را برگردان گفتند یا
یا ابا الحسن ما را برگردان حضرت فرمودند ای باد ما را برگردان بخدمت رسول خدا ص سلمان گوید باد
ما را برداشت ناگاه ما پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم رسول خدا قصه ایشان را تماما ذکر کرده
فرمود اینها چیست که جبرئیل مرا خبر داد بقصه شما همه گفتند الان دانستیم فضل علی بر ما که آن
جناب خداست بر امت تو در تاویل الآیات از محمد بن عباس بسند خود از حضرت صادق روایت کرده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کردند ابا بکر و عمر و علی را که بروند بسوی کهف و رقیم ابو بکر وضو
بگیرد و قدمها خود را درست نهد و دو رکعت نماز بگذارد و سه مرتبه ندا کند اگر اجابت کردند که هیچ و الا
مثل این را عمر بگوید اگر اجابت کردند که هیچ و الا مثل این را علی بگوید رفتند و کردند آنچه را رسول
خدا ص ایشان را امر باو کرده بود ابو بکر و عمر جوابی نشنیدند حضرت برخواستند وضو گرفت و نماز
کردند اگر را دو جواب دادند گفتند لبیک لبیک سه مرتبه حضرت امیرالمؤمنین ع فرمودند بایشان
چه شد شما را که جواب ایشان ندادید و جواب او را بسیار دادید گفتند ما مأمور نیستیم که جواب بگوئیم
مگر جواب پیغمبر یا وصی پیغمبر پس از آن مراجعت کردند خدمت حضرت رسول ص حضرت پرسیدند آنچه
را گذشته بود و ایشان خبر دادند پس رسول خدا صحیفه سرخی بیرون آوردند فرمودند بایشان که شهادت
خود را بنویسید بخط خودتان در این صحیفه آنچه دیدید و شنیدید خدای عز و جل این آیه را فرستاد
و ستکتب شهادتهم و یسئلون از ابن عباس روایت شده حدیثی که رسول خدا ص فرمودند ای جبرئیل
چگونه علی را امیرالمؤمنین نام کردی عرض کرد که خداوند بمن وحی فرستاد در غزوه بدر که فرود

اسم بر پیغمبر و بگویم که امر نماید امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را اینکه جولان کند میان دو صف بر اکرم ملائکه
دوست دارند که نظر باو نمایند و او جولان نماید در میان دو صف فضائل خدا او را در آسمان امیر المؤمنین
خوانند پس تو ای علی امیر هر که در آسمان و هر که در زمین است و امیر آنکس که گذشته و امیر آنکس که آینده
پس امیری قبل از تو نبود و بعد از تو هم نیست زیرا که جایز نیست که کسی خود را باین نام بخواند مگر کسی که خدا
او را امیر المؤمنین خوانده در شرح صحیفه نقل میکند حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمودند
یا علی کسی خود را باین اسم نخواند بعد از تو مگر ولد الزنا یا مخنث و در کافی از حضرت صادق ع روایت
شده که پرسیدند آنحضرت مردی که جایز است سلام کردن باو بلفظ امیر المؤمنین فرمودند این
اسمی است که خدا امیر المؤمنین را باین اسم خوانده و احدی خود را امیر المؤمنین نخواند بعد از او
و نه قبل از او مگر کافر راوی پرسید پس چگونه سلام باو کنند فرمودند بگو السلام علیک یا
بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین فی مجالس ابن الشیخ فرمودند حضرت صادق ع ای سلیمان آنچه رسید
از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گرفته میشود و آنچه نهی کرده باز داشته میشود از او و از برای او
فضل جاری است آنچه از برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم جاری بود و فضل بر جمیع خلق خدا
عیب کننده بر امیر المؤمنین در چیزی مثل عیب کننده بر خدا و رسول است و رد کننده بر او در صغیره
یا کبیره بر حد شرک بخداست امیر المؤمنین باب الله است که آمده نمیشود مگر از باب و سبیل خدا
است چنان راهی که هر کس جدا شد بغیر او هلاک شد همچنین جاری است حکم ائمه علیهم السلام بعد از امیر المؤمنین
واحدا بعد واحد خدا آنها را ارکان زمین قرار داده آنها هستند حجة بالغه بر کسانی که تا بالای زمین
و زیر زمین هستند یا عمدای که امیر المؤمنین فرمودند منم قسیم الله میان بهشت و دوزخ منم فاروق
اکبر منم صاحب عصا و میسم بتحقیق که اقرار کردند از برای من جمیع ملائکه با روح بمثل آنچه اقرار
کردند از برای محمد و من متحمل شدم مثل متحمل شدن محمد صلی الله علیه و آله که آن حموله
حموله پروردگار است بدرستی که محمد میخواند و میپوشاند او سخن خواستند سخن میگفت و من
هم میخوانم و میپوشم سخن میخواهم سخن میکنم عطا شده است بمن خصلتهائی که باحدی عطا نشده

در بیان بعضی از احوال قیامت

پیش از من دانستم ما با و فضل الخطاب را از امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند
هرگاه روز قیامت شود منادی ندا کند از بطنان عرش کجاست خلیفهٔ خدا در زمین داود پیغمبر
برخیزد ندا از جانب خدا برسد که ترا نخواستیم اگرچه خلیفهٔ خدا بودی باز ندا کنند کجاست خلیفهٔ خدا
در زمین امیرالمؤمنین ع برخیزد ندا از جانب خدا آید که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب خلیفهٔ خدا است
در زمین و حجت خدا است بر بندگان هر که چنگ زده بحبل او در دار دنیا باید چنگ زند بریسمان
نجات او در امروز و پیروی نمایند تا کسب فیض را کنند و بسوی بهشت روند باز ندا از جانب خدا آید آگاه باشید
هر که اقتدا کرده با امامی او را متابعت کند هرجا امامش برود پس این هنگام بیزاری جویند کسانی
که متابعت کرده اند از کسانی که متابعت ایشان کرده اند و ببینند عذاب را و اسباب بسیار ظاهر
شده روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که چون روز قیامت شود بالا رود علی بن ابی طالب
بر فردوس و آن کوه بلندیست در بهشت و بالای او عرش پروردگار است و از زیر او نهرها منبعث
و نهرها بسوی بهشت میرود و علی نشسته است بر کرسی از نور و پیش روی او چشمهٔ تسنیم جاری است نگذرد
احدی از صراط مگر اینکه با او برائتی باشد بولایت علی و ولایت ذریهٔ او و اهل بیت او و علی مشرف
بر بهشت است پس داخل میکند دوست خود را در بهشت و دشمن خود را در آتش در علل از حضرت
صادق ع روایت شده که فرمودند چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلایق او را به
بینند و بر منبر بنشیند علی بن ابی طالب ع طرف راست و ملکی و طرف چپ و ملکی آن ملکی که در جانب راست
او است ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب صاحب بهشت است داخل بهشت کند هر که را
بخواهد و آن ملکی که طرف چپ او است ندا کند ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب صاحب آتش است
داخل آتش کند هر که را بخواهد از ابن عباس روایت شده که در حدیث قدسی است که خدا فرموده
اگر علی نبود جنت نعیم را خلق نمیکردم پس علی مالک بهشت است و قسیم آن زیرا که هر کس خلق شود
چیزی از برای او پس آن چیز ملک او است در علل از مفضل بن عمر روایت شده که گفت عرض کردم
خدمت حضرت صادق ع که برای چه امیرالمؤمنین ع قسیم کننده بهشت و دوزخ است فرمودند

بجهة اینکه دوستی او ایمان است و دشمنی او کفر است بهشت برای اهل ایمان خلق شده و دوزخ
برای اهل کفر پس علی قسیم الجنة والنار است از این جهة تا اینکه فرمودند حضرت که جمیع پیغمبران و
مرسلین و جمیع مؤمنین همه دوست علی بن ابی طالب بودند و تا اینکه دشمنان ایشان و مخالفین ایشان
بودند برای تمام دوستان او دشمن او و گویند که هیچ یک داخل بهشت نشود مگر کسیکه علی را
دوست بدارد از اولین و آخرین و داخل جهنم نشود مگر کسی که او را دشمن بدارد از اولین و آخرین پس
علی است این هنگام قسیم الجنة والنار از حضرت صادق ع روایت شده که فرمودند نیست هیچ پیغمبری
و آدمی و انسی و جنی و ملک مقربی در آسمانها و زمینها مگر اینکه ما حجتهای خدا هستیم بر ایشان و خدا
هیچ خلقی را خلق نفرموده مگر اینکه عرضه کرده بر او ولایت ما را و ما را حجت بر او کرده پس مؤمن شدند
بسبب ما و کافر شدند منکرین حق آسمانها و زمینها در کافی از حضرت باقر ع روایت شده که خدا
عز و جل نصب کرده علی را علم ما بین خود و خلق خود هر که او را شناخت مؤمن شد و هر که منکر او
شد کافر شد و هر که جاهل شد گمراه شد و هر که با او چیزی قرار دهد مشرک شد هر که
آمد با ولایت او داخل بهشت شد در مجالس صدوق از ابن عباس روایت شده که گفت رسول خدا ص
فرمودند یا علی توئی صاحب حوض من و صاحب لوای من و وفا کننده بوعدهای من و حبیب قلب من
و وارث علم من و پیش تو است امانت میراث پیغمبران توئی امین خدا در زمین او و توئی حجت خدا بر خلق
او و توئی رکن ایمان توئی چراغ تاریکی توئی منار هدایت توئی علم بلند شده برای اهل دنیا هر که
ترا متابعت کرد نجات یافت هر که از تو تخلف کرد هلاک شد توئی راه روشن توئی راه راست توئی
قائد الغر المحجلین توئی یعسوب الدین توئی مولای کسی که من مولای اویم و من مولای هر مؤمن و
مؤمنه هستم دوست ندارد ترا مگر کسیکه طاهر الولادة باشد و دشمن ندارد ترا مگر کسی که خبیث
الولادة باشد مرا باسمان برد پروردگار من مگر اینکه گفت یا محمد علی را از من سلام برسان و بشناسان
باو که او امام اولیای من و نور اهل طاعت من و هنیئا لک یا علی هذه الکرامة فصل فی اثبات
امامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام و اینکه وصی بلا فصل بعد رسول الله ص

در بیان فرقه ناجیه فرقه امامیه اثنی عشریه

دلیل بر اینکه ناجی فرقه محقه شیعه است حدیثی است متواتر لفظا و معنا که فرمودند رسول خدا
بیاید بر امت من آنچه بر بنی اسرائیل آمد فرقه فرقه شدند امت یهود بر هفتاد و یک فرقه و جدا
شدند امت نصاری بر هفتاد و دو فرقه و زود است که امت من هم فرقه فرقه شوند بر هفتاد و
سه فرقه همه ایشان در آتش اند الا یک فرقه از ایشان و وارد شده در خبر متفق علیه و اینکه فرقه ناجیه
کسانی هستند که متابعت وصی من علی را کرده اند چنانکه در فرقه ناجیه قوم موسی فرمودند
کسانی بودند که متابعت یوشع وصی موسی را نمودند و از قوم عیسی کسانی که متابعت شمعون
وصی عیسی را کردند و در خبر دیگر و شنیده که این خبر هم متفق علیه است که فرمودند مثل
اهل بیت من چون مثل داستان کشتی نوح است هر که سوار شد در آن کشتی نجات یافت و هر که
تخلف ورزید هلاک شد فرمودند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام براس الیهود که شما بر چند فرقه
هستید آن شخص عهدی بر گفت حضرت فرمودند دروغ گفتی پس از آن رو کردند بر مردم فرمودند
اگر از برای من وسادی کنند یعنی مسند حکومت بنشینم هر آینه حکم کنم میان اهل توریة بتوریة ایشان
و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل قرآن بقرآن ایشان امت یهود متفرق شدند بر هفتاد
و یک فرقه هفتاد فرقه ایشان در آتش است و یک فرقه ایشان ناجی است و آن فرقه ایست که متابعت یوشع
وصی موسی را کردند و متفرق شدند امت نصاری بر هفتاد و دو فرقه هفتاد و یک فرقه ایشان در آتش است و
یک فرقه ایشان ناجی است و آن فرقه ایست که متابعت شمعون وصی عیسی را کردند و متفرق
شدند این امت بر هفتاد و سه فرقه هفتاد و دو فرقه ایشان در آتش است و یک فرقه ایشان ناجی
و آن فرقه ایست که متابعت وصی محمد را کرده اند و دست خود را بسینه خود زدند و فرمودند
سیزده فرقه از هفتاد و سه فرقه کل ایشان بخود می بندند محبت و مودت مرا یک فرقه ایشان
ناجی است و آن نمط اوسط است و دوازده فرقه دیگر در آتش است مراد بنمط اوسط که
حضرت فرمودند اثنی عشری هستند که نه غالی شدند نه مفرط و فقیر نیز کتابی در غیر ایشانها
روایت کرده فخر المحققین از والد خود علامه که فرمودند که خواجه نصیر الدین طوسی فرموده فرقه

ناجیه

در بیان مناقب بعضی اصحاب

ناجیه فرقه امامیه است زیرا که جمیع مذاهب تصریح کرده‌اند بر اصول و فروع خود با فرق غیر از
امامیه و اشتراک در اصول معتبره در ایمان هر حزبی مختلف شده‌اند در چیزهائی که مسائل و
اثبات و نفی او مستنبط بمانند با فرقه که طایفه امامیه با همه مخالفند در اصول لهذا پس اگر فرقه
ناجیه غیر از فرقه اثنا عشریه باشد باید همه ناجی باشند در صورتیکه فرقه ناجیه یک است و پیغمبر دلالت
میکند بر اینکه فرقه ناجیه فرقه امامیه هستند لا غیر معنی این کلام نبوی دلالت میکند آن است
که جمیع فرقه متفقند بر اینکه دخول بهشت و نجات از آتش گفتن کلمه توحید و اقرار بشهادتین لا
اله الا الله و محمد رسول الله است و هر کس و کلمه شهادتین اکتفا کند داخل بهشت میشود و احدی با اینها مخالف
نشده در این اعتقاد جز امامیه که میگویند داخل بهشت نشود مگر کسی که قائل باشد بولایت اهل
بیت و بیزاری بجوید بسوی خدا از دشمنان ایشان در مجالس صدوق است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله بسلمان فرمودند یا سلمان وصی موسی از میان امتش که بود سلمان گوید گفتم یوشع
بن نون فرمودند یا سلمان میدانی چرا او را وصی نمود گفتم خدا و رسول او داناترند فرمودند وصیت
بسوی او نمود بجهت آنکه اعلم است او بود بعد از او و اعلم امت من بعد از من علی بن ابی طالب است
بروایت دیگر سلمان گوید بخدمت حضرت رسول رسیدم حضرت در غمرات موت بود گفتم یا
رسول الله با وصی قرار داده فرمودند یا سلمان ایا میدانی اوصیا کیستند گفتم خدا و رسول دانا
ترند فرمودند آدم شیث را وصی نمود و شیث افضل کسی بود که بعد از او ماند از اولاد او و نوح
وصیت بسام کرد و او افضل از کسانی بود که بعد از او ماندند موسی وصیت بیوشع کرد و او افضل
از کسی بود که بعد از او ماند و من وصیت کردم بعلی و او افضل از کسی است که بعد از من میماند
بروایت دیگر در کتاب اسرار امامت ذکر شده که سلمان پرسید از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
از وصی او حضرت فاطمه [illegible] مانند سلمان از آن او را تو خود طلبید فرمودند وصی موسی
که بود از میان امتش عرض کرد یوشع بن نون فرمودند یا سلمان ایا میدانی که چرا موسی وصیت
بیوشع کرد عرض کرد خدا و رسول دانا ترند فرمودند وصیت باو کرد از جهت آنکه یوشع اعلم امت

در بیان سؤال کسان از رسول خدا از بعضی

او بود بعد از او و اعلم الناس من بعده علی بن ابی طالب است و اجماع امت نیز بر این منعقد است که علی
بن ابی طالب علیه السلام اعلم امت آن جناب است پس آن جناب وصی بلا فصل است چنانچه بخط بدیهه مسلم عقلست
هر پیغمبری بوده چه تقدیم جاهل بر عالم عقلا قبیح است خداوند میفرماید ام کنتم شهداء اذ حضر
یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی الآیة پس جمیع انبیا هر وقت میرسید بجای خود
نشانیدند مگر اولاد خود را یا بعضی اقارب خود را چنانچه شیث بجای آدم نشست و سام مقام
نوح قرار گرفت و اسمعیل و اسحق مقام ابرهیم و یوسف مقام یعقوب و یوشع بن نون مقام موسی
و ابن عم او بود و یحیی مقام عیسی و پسر خاله او بود و سلیمان مقام داود خداوند میفرماید و لا
تجد لسنتنا تحویلا یعنی نیابی که سنت ما تغییر یابد باز میفرماید بگو و ما کنت بدعا من الرسل
یعنی خبر تازه نیستم برای من یعنی پیش از من پیغمبران بودند و وصی داشتند باز میفرماید بخطاب
به پیغمبر خود اولئک الذین هدیهم الله فبهدیهم اقتده ظاهر است این گروه انبیا اند ایشان اهتدا
کرده اند اقتدا بهدایت ایشان کن و ایشان اعلم امت خود را وصی کردند تو هم اعلم امت خود را وصی کن و
عقل نیز باین معنی حاکم است که احتیاج امت بنبی بجهت آنست که تبلیغ احکام الهی از امور معاش
و معاد بایشان نماید و این وظیفه کسیست که در عصر خود اعلم باشد با نبی که کتاب نفس
و نفس را تفویض نکنند و وا نگذارند بکسی که جاهل باشد با اینها پس چگونه امرها متعلق ریاست
عامه را تفویض و واگذار بجاهل میکنند در کافی از منصور حازم که گفت خدمت حضرت صادق
عرض کردم که خدا جل و اکرم از این است که شناخته شود بسبب خلق بلکه خلق شناخته میشوند
بسبب خدا حضرت فرمودند راست گفتی راوی گوید گفتم هر که بداند که پروردگاری دارد سزاوار است
که بداند که از برای این پروردگار رضائی و غضبی هست و دیگر اینکه شناخته نمیشود و معلوم
نمیشود رضا و غضب او مگر بوحی از جانب خدا یا رسولی پس هر که را وحی نیاید سزاوار است که طلب
کند رسل را پس هرگاه ملاقات کرد ایشان را دانست که ایشان حجت اند و از برای ایشان است طاعت
واجبه بمردم گفتم آیا نمیدانید که رسول خدا حجت بود از جانب خدا بر خلق خدا گفتند چرا

در تعیین امام علیه السلام

گفتم زمانی که حضرت رسول صلعم از دنیا گذشتند حجت بر خلق بعد از او کیست گفتند قرآن من
نظر بقرآن کردم دیدم مخاصمه میکنند مرجی و قدری و زندیق که ایمان بقرآن ندارند تا بمردم غالب شوند
بخصومت قرآن دانستم که قرآن حجت نیست مگر بقیمی که آنچه را گفت در قرآن حق باشد گفتم قیم قرآن کیست
گفتند ابن مسعود قرآن میداند و عمر میداند و حذیفه میداند گفتم همه قرآن را گفتند نه و من ندیدم
احدی را که بگوید کسی همه قرآن را میداند بغیر علی ع و هر گاه چیزی میان قوم باشد این بگوید نمیدانم این بگوید
نمیدانم و دیگری بگوید من میدانم من شهادت میدهم که علی ع قیم قرآن است و طاعت او واجب است
و او است حجت بر خلق بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و هر چه گفت در قرآن حق است امام ع فرمود
رحمک الله و دیگر آنکه در هیچ عصری تعیین امام با امت نبوده مانند نبی که از جانب خدا بوده
نه از جانب نبی یکان و از جانب خدا در عصری اشاره بر پیغمبر زمان می شده که فلان را که اعلم امت است
وصی خود کن چنانکه شنیدی و اگر امر امامت مفوض بامت باشد باید ممکن باشد تفویض مامورات
شارع بامت و این امت که تفویض امر با او است یا جمیع امت است یا بعض امت که محال است چون اتفاق
جمع ممکن نیست و بعض امت هم یا معین است یا غیر معین اما معین که یافت نمیشود یا باید اهل بلد
باشند یا طایفه معتبر از بلدی باشند یا از ناحیه دیگر و در جمیع اینها فساد لازم آید اگر چنین تفویض
باشد و اگر غیر معین باشد لازم آید تعطیل حدود شرعیه و جمعه و جماعات و جهاد و غیر اینها و
اگر تعیین و انتخاب کل امت نباشد هر آینه ممکن است وقوع تشاجر در میان علما در تعیین کسی
که صلاحیت امامت دارد یا انتخاب نمایند علما هر بلدی یا هر محله نصب یکی را از برای امامت
و راهی ندارد که رعیت امام را نصب کنند چون امام منبع عصمت است چنانکه هر یک فتنه واقع میشد تعصبات
بجدی که مذاهب پیدا شدند دیگر آنکه ممکن است شیطان بشکل آدمی شود بجهت ترویج امر خود
بمکر و حیله عمر و مردم را اغوا کنند چون معاویه و یزید علیهما اللعنه که امر جاهلیت را تازه کردند چون شرب
خمر و قمار و غیر اینها و انتخاب امامت برای امتیاز اصل باطل است زیرا که سعد وقاص با علی بیعت
نکرد و با معاویه بیعت کرد با آنکه از عشره مبشره بود و هم چنین اسامة بن زید و حسان بن ثابت

در باطل بودن بیعت امام با امت

و محمد بن سلمه و عبدالله عمر و مثال اینها از اجلهٔ صحابه بودند یکی از اینها سعد عباده که با احدی از خلفا
بیعت نکرد خالد بن ولید او را کشت بشام و جمهور صحابه بعد از علی ع با معوی بیعت کردند هم چنین قومی
با علی قومی با معوی و بعد از علی قومی با حسن بن علی ع و قومی با معوی و قومی با یزید و قومی با حسین بن
علی و هم چنین سلطان کرد با ملوک بنی امیه و مردم گمراه شدند اگر بگوئی که مردم بیعت امیر کردند
از بیم شمشیر بود میگوئیم که در صحابه اول هم چنین بود که فاطمه را تازیانه زدند با ملوث ساختن بضعهٔ
احمد و بلندی مکان او که ذراع مبارکش سیاه شد و از آن مرض دنیا را وداع کرد و علی را گرفتند
از روی قهر با رسن بستند بردند پیش خلیفهٔ اول بطریقی که امتثال سنت بجود وجوه او و بلکه
بر سینهٔ چند کدام قهر از این بدتر کدام غلظت از این اغلظ اگر بیعت با اختیار باشد چرا مردم عثمان را حصار
کردند و او را کشتند عثمان او و اکثر کشندگان از جملهٔ اینها طلحه و زبیر و سعد وقاص بودند که از عشرهٔ
مبشره بودند و محمد بن ابی بکر که خال المؤمنین بود عمار یاسر که مؤمن بود بشهادت پیغمبر و امت با
علی بیعت کردند پس از آن اجماع کردند بر آنکه علی هزار ماه و بهمین سبب هر که در زمان معویه
بود مشهور است که معویه لعن علی را سنت کرده بود قوم او را سنی گفتند که این بدعت را اسمش سنت
گذاردند که آنهم بدعتها بدتر بود چون عمر عبدالعزیز این بدعت را از میان خلق بر داشت و بدگوئی
علی را موقوف کرد سنیان گفتند سنت بر طرف شد سنت تغییر کرد و تفصیل موقوف شدن
سب علی در زمان عمر عبدالعزیز میدانی تم و از جمله کسانی که فتوی بقتل عثمان داد عایشه
بود که همیشه میگفت اقتلوا نعثلا یعنی بکشید این نعثل را چون در مدینه شخص یهودی بود اسمش
نعثل بود و این خلیفهٔ سیم شباهت صوری و معنوی با او داشت عایشه او را نعثل میخواند می گفت
بکشید نعثل را خدا بکشد نعثل را و بعضی گویند که نعثل اسم نری است که پر مو باشد و عثمان هم پر
مو بود از این جهت او را نعثل میگفت سبب عداوت عایشه را او این بود که ابابکر برای عایشه و حفصه
وظیفه گذاشته بود سالی هزار تومان با اینها میداد و از برای همین سبب که پیغمبر با ایشان بود تومان
که میان اینها تقسیم میشد در زمان عثمان که او خلیفه شد با عایشه گفت هرگاه که پدرت بیرا

او رد من آذی فیکم پدرت حق فاطمه را غضب کرده من هم وظیفه تو را قطع میکنم آخر وظیفه عباس را
بر ابن عباس بر او بد شده و ... بقتل او داد و طلحه و زبیر از عقب بیعت نمود در کشتن او و اکر امامت
و خلافت باجماع امت و باختیار امت باشد و بیعت کردن امت با خلیفه چرا ابو بکر وصیت کرده بعمر
چرا عمر شوری کرد و اکر خلافت ابو بکر بنص باشد چرا بر سر منبر کفته اقیلونی زیرا که این نقض عهد
خدا و رسول است کسیکه خود را از جانب خدا و رسول منصوب باشد خود را از خلافت خلع کند
و مردم را اجازت کند بلکه آنکه جمیع عبادات از جمله دین است و هم چنین است امامت پس هم چنانکه
جایز نیست فرا کرفتن چیزی از عبادات و غیر آن از احکام شرعیه مکر باذن خدا و رسول هم چنین است امامت
و در کتاب سیر امامت ذکر شده و کل امت متفقند که عمر کفت بیعت ابی بکر فلته و ناکهانی شد
خدا مسلمانان را از شر این بیعت نکاه دارد هر کس بمثل این بیعت بر کشت او را بکشید و معنی فلته و ناکهانی
آنست که از جانب خدا و رسول نباشد بلکه مردم اتفاق کنند و او را خلیفه کنند هم چنانکه در سقیفه
جمعیت شد و ناکهانی او را خلیفه کردند پس معلوم شد که تعیین امام با رعیت نیست بلکه تعیین
از جانب خدا باید باشد پس هر کاه باطل شد امامت کسیکه رعیت او را تعیین کردند و خلیفه نمودند
ثابت شد امامت علی ع خداوند میفرماید و اذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلك للناس
اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین و مراد بکلمات بنا خانه کعبه و مناسك متعلقه باو
و ذبح اسمعیل و بنابر بعضی احادیث کلمات اسما مبارکه خمسه النجبا علیهم السلم که حضرت ابرهیم از روی
شوق کفت و من ذریتی خدایا امامت را در ذریه من قرار بده در خطاب رسید عهدی یعنی امامت
بظالمین نمیرسد ابرهیم عرض کرد رب اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی از جهت طمع در طاعت پس امامت
از ذریه ابرهیم شد و علی ع از ذریه ابرهیم است و بپا دارنده نماز است و غیر از علی تارك الصلوة بود
بعد از او و پیش از او دلیل بر این مطلب و این است که فقیه ابن مغازلی شافعی از ابن مسعود روایت
کرده که کفت فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله منم دعوة ابرهیم پدرم کویا عرض کردیم چکونه
شما دعوة ابرهیم خوانده شدید یا رسول الله فرمودند که خداوند عز و جل وحی فرستاد با برهیم که

در بیان آیه لا ینال عهدی الظالمین

یعنی تو را امام نمایم ابرهیم را فرمود و ابراهیم عرض کرد و از ذریه من امام قرار ده و من ذریتی سبحانه اتی
من بنو عهدی قرار دادند هم عطا نکنم مگر آنکه وفا کنم عرض کردم تا رب این عهد چیست که وفا نمایی خدا
رسید که البته عطا نکنم بظالم از ذریه تو عهد را ابرهیم عرض کرد واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام
هذا یا من او پسران را نگاه دار از اینکه عبادت بت کنیم رب انهن اضللن کثیرا من الناس هذا یا ابو هنا
بت‌ها بسیار از مردم را گمراه کردند پس از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند پس دعوه منتهی شد
بسوی من و بسوی علی که احدی از ما هرگز بت پرستی نکردیم خداوند مرا پیغمبر نمود و علی را وصی کرد پس
باید که دانسته شود که امام باید معصوم باشد از فعل قبیح و ظالم مرتکب میشود فعل قبیح را و خدا
فرمود که عهد امامت بظالم نمیرسد چه بجهت ظلم کند مثل بت پرستی یا بغیر ظلم کند مثل اینکه
مردم را بعبادت بت دعوت کند یا ظلم دیگر بکند اما اجماع که ادعا میکنند که اجماع امت شد
در خلافت ابی بکر این اجماع فسادش ظاهر است زیرا که انکار علی ع و رضا نبودن او اظهر من الشمس است
صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داود روایت کرده است
از مالک بن اوس که علی ع و عباس نزد عمر آمدند و طلب میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودند
عمر گفت که چون حضرت رسول ص از دنیا رفت ابو بکر گفت که رسول خدا ص فرمود که ما گروه انبیا
میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما ابو بکر را دروغگو و گناهکار و خیانت کننده
دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود و چون ابو بکر مرد من گفتم
که ولی رسول خدا و ولی ابو بکر منم شما مرا دروغگو و گناهکار و خیانت کار دانستید و خدا میداند
که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم اولا اینکه کلام عمر که گفت ابو بکر نیکوکار و تابع حق است اگر
راست باشد که ابو بکر تابع حق است لازم می آید نعوذ بالله تکذیب پیغمبر چون پیغمبر ص فرمود
علی با حق است و حق با علی است باتفاق علما عامه و خاصه و تکذیب رسول کفر است اگر فرمایش رسول
راست باشد کلام عمر دروغ است که گفت ابو بکر تابع حق است ثانیا اینکه این حدیث در صحاح
عامه است قبول دارند پس عمر که گفت علی و عباس مر که شما ابو بکر را و مرا دروغگو و خیانت کار

در بیان مکالمهٔ عمر با علی و عباس

میباید اگر بدروغ گو باشد که امام ایشان خود اعتراف کرده که شما نسبت دروغ با بوبکر و عمر میدادید
واین اعتراف را منکر هیچ نیست بلکه حاضر هم منکر نیستند که عمر چنین گفت بعلی و عباس و اگر راست باشد
که عمر چنین گفت لازم آید راضی نبودن علی و عباس بخلافت چون امام ایشان اعتراف کرده که شما نسبت دروغ
با بوبکر و عمر میدادید پس این چه اجماع است که علی و عباس راضی نبوده‌اند و بیعت ننموده‌اند اینکه اول باید
علی راضی باشد چون از اهل بیت و از اعلم صحابه و افضل ایشانست بالاتفاق و عباس هم که عم رسول
خدا صلعم بود پس معلوم شد که راضی به بیعت ایشان نبودند و راضی بخلافت ایشان نبودند اجماع باطل
اجماع اهل حل و عقد باشد که علی افضل و اعلم اهل حل و عقد بود صاحب جامع الاصول روایت
کرده از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت فاطمه دختر رسول خدا صلعم و عباس آمدند بنزد ابوبکر
و طلب میراث خود از ترکه رسول خدا میکردند که طلب فدک مینمودند و حصه خود را از خیبر مطالبه
میفرمودند ابوبکر گفت من از رسول خدا صلعم شنیده ام که گفت ما میراث نمیمانیم آنچه میگذاریم صدقه
است و آل محمد صلعم از این مال میخورند کار دیگر پیغمبر کرده است من خلاف آن نمیکنم پس چون حاصل
صدقه مدینه آمد عمر آنرا بعلی و عباس داد علی آنرا متصرف شد و حاصل فدک و خیبر را عمر ضبط کرد و
بایشان نداد و گفته‌اند که در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه آزرده شد و هجرت کرد از ابوبکر
و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت امیر او را در شب دفن کرد و ابوبکر را برای نماز او خبر نکرد
عایشه گفت که علی رو در میان مردم داشت تا فاطمه حیات داشت چون فاطمه رحلت کرد روی مردم
گردید از او و رعایت او نمیکردند و فاطمه بعد از حضرت رسول شش ماه زنده بود زهری از راوی
پرسید که علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد گفت والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه با ابو
بکر بیعت نکردند تا علی بیعت کرد چون علی دید که روی مردم از او گردید بعضی و رغبت میل کرد بصلح
با ابوبکر پس پیغام کرد ابوبکر را که بیا بسوی ما و کسی را با خود میاور از برای آنکه عمر را با خود نیاورد
شدت عمر را میدانست پس عمر با ابوبکر گفت تنها بنزد علی مرو ابوبکر گفت بخدا قسم که تنها بنزد ایشان
میروم تا من چه میتوانند کرد پس ابوبکر آمد بخانه علی و جمیع بنی هاشم در انجا جمع بودند پس حضرت

در بیان مطاعن خلیفه اول

امیر بمنبر رفت و خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابوبکر گفت
ای ابا الحسن ساکت شد ابوبکر برخاست و خطبه خواند و عذر خود را در باب بیعت ذکر کرد و بعد
از نماز ظهر علی بمسجد رفت و بیعت کرد بعد از شش ماه بنا بر آنچه در این حدیث مذکور شده اجماعی بر خلافت
ابی بکر نه طوعا و نه کرها منعقد نشده است و تصرف ایشان در اینجا که در فدک و در باب اموال
مسلمانان صحیح نبوده است و کسیکه رجوع به نهج البلاغه نماید می یابد در مواضع بسیار از که
آنحضرت شکایت بسیار از ظلم ایشان از ایشان کرده است بخصوص در خطبه شقشقیه و احمد بن اعثم کوفی
که از معتبرین مورخین و محدثین ایشان است در تاریخ خود نقل کرده که معاویه بعلی ع نوشت
نامه که مضمون آن اینست اما بعد حسد ورزیده خواستی امر خلافت را در دست بگیری دور ساختی مردم را
که امور این امت بر گشتند با همگی بعد از رسول خدا ص مگر آنکه حسد بردی و تعدی کردی بر او و ما
دانستیم این را از نگاه تو و از نظر خشم آلود تو و سخنان ناهموار تو و آههای بلند تو و امتناع کردن تو از
بیعت خلفاء و ترا میکشیدند بسوی بیعت مانند شتر بکه مهارش را بکشند تا آنکه بیعت کردی
از روی کراهت و ابن ابی الحدید از کلبی روایت کرده است که چون علی خواست بجانب بصره برود
خطبه خواند بعد از حمد و ثنا و صلوات گفت بدرستیکه چون حقتعالی پیغمبر خود را بعالم بقا برد
قریش امر خلافت را از ما گرفتند و منصرف شدند ما را منع کردند از حقی که ما سزاوار تر بودیم بآن
از همه مردم پس دانستم که صبر کردن بر این ظلم بهتر است از اینکه کلمه مسلمانان پراکنده کنیم و خونهای
مسلمانان را بریزیم و مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته
و باندک ضعفی فاسد میشد ابن ابی الحدید گفته که از سخنان مشهور معاویه که بعلی نوشته
در روزی بود که زنرا بر دراز گوشی سوار کردی و دست هر دو پسر حسن و حسین را گرفتی در
روزیکه با ابوبکر بیعت کردند نگذاشتی احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مگر آنکه با زن و
دو پسر بخانه ایشان رفتی و خواستی که ایشان را جمع کنی از برای قتال با اصحاب رسول
خدا ص و اجابت تو را نکردند از ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر و اگر بجهت تو اجابت میکردند

کردند

در بیان منکر بیعت

بیعت نکردند مثل سلمان فارسی و ابوذر و حذیفه و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابو الهیثم بن
التیهان و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود و سعد عباده انصاری و حباب بن ادرع و بریده اسلمی و خالد بن
سعید بن العاص و ابو ایوب خالد بن زید انصاری و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و قیس بن سعد بن
عباده خزرجی و جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدری و عبد الله بن عباس و فضل بن عباس و در روز سقیفه
حضرت پیغمبر خدا صلعم دید ابلیس را دید بر سر راه رقص میکند و میکوبد و زبیدن مثل روز
آدم اینست که خدا می فرماید و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین که ابلیس
قسم خورد که همه را اغوا کند فبعزتک لاغوینهم اجمعین از جمله غرایب آنکه اکثر متاخرین عامه چون علا
سعد در مقاصد و صاحب مواقف و سید شریف و دیگران چون دیده اند که متمسک باین اجماع
شدن فضیحت است از اجماع بر داشته اند و گفته اند هرگاه امامت ثابت شد بحصول امامت
بر بیعت و اختیار است پس محتاج نیست باجماع جمیع اهل حل و عقد زیرا که دلیلی بر آن قائم نشده
نه از عقل و از نقل بلکه بیعت یکی و دو تا از اهل حل و عقد کافیست در ثبوت امامت و وجوب متابعت
امام بر اهل اسلام زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا کردند بهمین مثل
عقد عمر از برای ابی بکر و عقد عبد الرحمن از برای عثمان و شرط نکرده اند در عقد شان اجماع هر که
در مدینه باشد چه جای اجماع امت از شهرها و کسی بر ایشان انکار نکردند و بر این امر اتفاق کردند
جمیع اهل اعصار بعد از آن تا این زمان و فخر رازی در نهایة العقول گفته اجماع منعقد نشد بر خلافت
ابی بکر در زمان خودش بلکه بعد از فوت او و در زمان خلافت عمر که سعد عباده مرد اجماع منعقد
شد تامل نما در این کلام اگر اجماع بر بیعت ابو بکر نبود پس بچه حجت او خود را خلیفه ساخت و هرگاه بیعت
یک شخص در امامت کافی باشد چرا ابتدا سعد خزرجی با ابو بکر معارضه مینمودند و چرا ابو بکر و عمر با
علی و جمیع بنی هاشم معارضه میکردند و حال آنکه اجماع اهل بیت حجت است بجهت حدیث متواتر
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و مثل حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح و از این قول
لازم می آید که هرگاه یک نفر با کسی بیعت کند هر چند مابین اهل فضل و صلاح و علم در طرفه یکی

در بیان مطاعن بعضی اصحاب

باشند به سبب آن بکفر اما مثالب باشند ما بینها هم که مخالفت ما بینند هر دو باشند و حال
آنکه اگر بکفر شهادت میدهند کردند همین بدان عمر طلب دارد شهادت شهادت ترا قبول نمی نمایند و اما در
امامت که عمدهٔ دین است به سبب بکفر اکتفا می نمایند این سبب بد و ولید را خلیفه و الخطا
خلق میدانند که فضایح ایشان شنیع تر بود زن رسول خدا و حرم خدا و حرم رسول خدا صلی الله علیه
و آله ازان مشهورتر است که محتاج بذکر باشد و در جمیع صحاح از صحیفه بن شهاب و ابن کثیره آمده
که رسول خدا فرمود که فاطمه پارهٔ تن منست هر که او را آزرده کند مرا آزرده میکند و هر که او را
آزار میکند مرا آزار میکند و هر که او را بر غضب اندازد مرا بر غضب می اندازد و اخبار بر سبیل تواتر وارد
است و بعضی امهات در مبحث ولایت گذشت که پیغمبر فرمودند که علی از منست و من از علی ایذای
علی ایذای منست خداوند فرموده هر که اذیت کند خدا و رسول او را او کافر باشد در کتب امامیه مذکور
است که ابو بکر و عمر خالد بن ولید را امر کردند بقتل علی بن ابی طالب و گفتند که پهلوی علی بایست
چون من سلام نماز دادم بزن و گردنش را بزن چون ابو بکر در تشهد نشست از اراده پشیمان
شد و از فتنه و شجاعت و سطوت آنحضرت ترسید و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام
نمیگفت تا آنکه مردم گمان کردند که در نماز سهو کرده است پس ملتفت شد بجانب خالد گفت یا خالد
مکن آنچه من ترا بآن امر کردم برو و این سه مرتبه این سخن را گفت و بعد از آن سلام نماز را گفت ابن
ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود ابو جعفر نقیب پرسیدم که آیا حقیقت است قصهٔ خالد و امر
ابی بکر و عمر او را بقتل علی ابو جعفر گفت که بسیاری از سادات علوی این را روایت کرده اند بار دیگر
کرده اند که مردی آمد نزد زفر بن هذیل شاگرد ابو حنیفه و سؤال کرد از قول ابو حنیفه که می گوید
جایز است بیرون آمدن از نماز بغیر سلام مانند سخن گفتن و غیر آن چون فعل کثیر و حدث زفر گفت
بلی جایز است چنانچه ابو بکر در تشهد گفت آنچه گفت مرد گفت چه بود آنچه ابو بکر گفت زفر گفت
بر تو نیست که این سؤال را بکنی مکرر پرسید زفر گفت بیرون کنید این مرد را که او از اصحاب ابو الخطاب
است و فضل بن شاذان در کتاب ایضاح نقل کرده و گفته که این قصه را از سفیان و ابن حی و وکیع

پرسیدند که چه میگوئید در اینکه ابوبکر که همه گفتند بیعت بود اما تمام نکرد و جمعی بی بکر از اهل بیت
گفتند فتنه و فتوی نداد و اگر از برای اصلاح امت که متفرق نشوند مردم را بکشند چون علی مردم را
از بیعت ابوبکر منع میکرد او هم امر بقتل او نمود و ابن ابی الحدید از جاحظ روایت نموده است که چون
عمر شنید که عمار میگوید اگر عمر بمیرد من با علی بیعت میکنم عمر بر منبر رفت گفت بیعت ابی بکر فلتة
بود خدا مسلمانان را از شر این بیعت نگاه داشت پس هر که برگردد بمثل آن بیعت او را بکشید اگر
عمر این کلام را راست گفته پس ابوبکر از اهلیت خلافت دور است که متضمن شر مسلمانیست
تا حد بکر موجب قتل است اگر او در عهده نیز او قابل خلافت نیست و حال اینکه خلافت عمر
مبتنی بر خلافت ابی بکر است و هرگاه خلافت ابوبکر باطل شد از عمر نیز باطل است و بکر انکه
روایت میکنند که پیغمبر فرموده ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم و وصیت یا ما منهم نمیکنیم و لا
تکذیب پیغمبر است زیرا که پیغمبر اقتدا به پیغمبران گذشته کرد نظر بخطاب اولئک الذین هدیهم الله
فبهداهم اقتده و از جمله اقتدا ایشان وصی بود تا اینکه اگر پیغمبر وصیت نکرد چرا خلیفه پیغمبر بر عمر
وصیت کرد بعمر و عمر بشوری کرد که آن هم وصیت بود بعثمان پس اگر وصایت حق بود که پیغمبر او را
بجا آورد اگر باطل بود چرا مخالفت پیغمبر کردند نعوذ بالله من هذه الغوایة و الضلالة

فصل فی رسالة ابن جمهور فی نقض رسالة متخلفا الثالثة فی طی مباحثة مع الفاضل الهروی من انشاء
شیخ محمد بن علی بن ابراهیم بن جمهور الاحسائی قدس سره میگوید که در مشهد مقدس رضوی علیه الاف
التحیة و الثناء در خانه سید نقیب سید محسن جمعی از سادات و طلبه ضیافت نموده و ملای هروی
نیز حاضر بود در آن اثنا متوجه اینجانب شد و نام من پرسید گفتم نام محمد است بعد از آن
پرسید که مولد تو از کدام دیار است گفتم بلاد هجر که بلحسا مشهور است و اهل علم در آن بلاد
مشهورند گفت که مذهب و طریقه شما در اصول چیست یا فروع گفتم در هر دو گفتم مذهب
در اصول هر چه نیست که مراد ادله قائم شده بر آن و در فروع فقهای است که منسوبند باهل بیت
علیهم السلام گفت چنان می بینم که مذهب امامیه داری گفتم آری گفت امامیه میگویند که علی بلا فصل

طالب بعد از آنحضرت رسول امام است بلا فاصله گفتم بلی چنین است و من بر این قائلم گفت دلیل بگو بر
دعوی خود مرا احتیاج نیست به اقامهٔ دلیل بر این مدعا گفت چرا گفتم به سبب آنکه تو امامت علی بن ابی طالب
را یکباره منکر نیستی بلکه من و تو متفقیم بر اینکه او امام است بعد از آنحضرت رسول صلعم و این قدر
هست که من نفی واسطه میکنم پس من در این مسئله نافی باشم و تو مثبت بنا بر این بر تو است که اقامهٔ
دلیل کنی مگر آنکه امامت علی بن ابی طالب را بالمره منکر باشی و خرق اجماع نمائی که آن هنگام اقامهٔ
دلیل بر من واجب میشود گفت شاه میبرا از انکار امامت او و لکن میگویم که او رابع سه کس است
که پیش از او خلافت کردند گفتم پس بر تو دلیل باید بر دعوی زیرا که من باید در اثبات این وسائط
موافق نیستم و حاضران حسن تقریر مرا پسندیدند و گفتند جواب شیخ عرب است که میگوید
تو مدعی و او منکر و مدعی در اثبات دعوی خود محتاج بگواه است پس چون الزام او بر اقامهٔ
دلیل نمودم گفت دلائل بر این دعوی من بسیار است گفتم بگو دلیل را این کافیست گفت اجماع
واقع شده بر امامت ابی بکر بعد از حضرت پیغمبر صلعم بلا فاصله و اجماع در شرع حجت است گفتم
اگر مراد تو از این اجماع اجماعیست که اکثر قائلین با مامت ابوبکر در آن وقت حاصل شده
پس این اجماع حجت نیست زیرا که مخالفان امامت ابوبکر نیز در آن وقت موجود بودند اگرچه
نظر بکثرت موافقان او قلیل می‌بودند و حجت نیست به دلیل قول خدا تعالی و قلیل من عبادی
الشکور بلکه کثرت در بسیاری از امور مذموم است چنانچه خدای تعالی فرموده لا خیر فی کثیر من
نجویهم و کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله والله مع الصابرین و اگر مراد از آن اجماع اینست
که از اتفاق اهل حل و عقد در روز وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاصل شده تا
مرا در ابطال آن دو طریق هست یکی طریقی که استعمال میکنند در مذهب من بیقین پیوسته و اگرچه الزام
تو بآن نتوانم کرد و آن اینست که اجماع نزد من حجت نمیباشد الا بدخول معصوم در آن و هر
اجماعی که خالی از آن باشد بمذهب ما حجت نیست زیرا که جایز است خطا بر هر یک از آحاد پس این
اجماع بطریق اولی مادر خطا نباشد دوم ابطال آن بطریقی که در نزد شما نیز مستقیم و آن اینست

که اجماع

که اجماع چنانچه گذشت اتفاق اهل حل و عقد است از امت محمد صلی الله علیه و آله بر امری از امور و این معنی
نشد در امامت ابی بکر در روز سقیفه بلکه فضلای صحابه و فقها و علما و اشراف و سادات
بنی هاشم بودند در سقیفه بنی ساعده حاضر نشدند و بالجمله اتفاق است که علی و عباس و پسرش
عبد الله و زبیر و مقداد و عمار و ابوذر و سلمان و جماعتی از بنی هاشم و غیر ایشان از صحابه
بمصیبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و تجهیز او اشتغال داشتند و چون انصار اشتغال
حضرت را بلوازم مصیبت حضرت رسول صلعم و عدم التفات او را بخلافت دیدند در سقیفه بنی ساعده
مجتمع شدند بجهت نظم امور خود و نظر در تعیین امیری انداختند چون ابو بکر و عمر و ابو عبیده
جراح و جمعی از طلقا که با ایشان بودند خبر اجتماع انصار را شنیدند بجانب سقیفه دویدند
و با ایشان بشیوه مجادله و مخاصمه در آمدند تا آنکه انصار زبان بمصالحه منا امیر و منکم امیر
گشودند ابو بکر و اصحابش بآن راضی نشدند و این خبر را که الائمة من قریش بر ایشان حجت نمودند
و مع هذا بشیر بن سعد را که یکی از رؤسای انصار بود و بمرض حسد سعد بن عباده که مرشح انصار
اما منت انصار بر اسم او افتاده بود فریب داده با خود یار ساختند لاجرم عمر و ابو عبیده با اتفاق
بشیر بن سعد مبادرت به بیعت ابی بکر نموده دست بیعت او زدند و گفتند السلام علیک یا خلیفة
رسول الله و از اینجا معلوم میشود که بیعت ابو بکر در روز سقیفه و فریب و قهر بوده و از این
جهت عمر گفت بیعت ابی بکر فلتة بود خدا مسلمانان را از شر او نگاه داشت پس هر که بگردد بمثل این
بیعت او را بکشید و هر گاه فضلای صحابه و فقها و ذوی الاقتدار از مهاجر و انصار در آن
جا حاضر نبودند و بیعت با ابی بکر ننمودند چگونه اجماعی که مدعای شما است بهم میرسد فاضل
هروی چون این مقدمه را شنید گفت اینچه ذکر نمودی مسلم است لکن جماعتی که ذکر نمودی در
روز سقیفه حاضر نبودند بعد از آن با دیگران در بیعت ابو بکر موافقت نمودند و تخلف ننمودند و انقادوا
شدند تا آنکه بالاخره اتفاق ایشان یکدفعه واقع نشده باشد و این در اجماع شرط نیست گفتم حصول
موافقت و رضای ایشان بعد از آنها اینکه تو گمان برده محقق نمیشود زیرا که احتمال اکراه

واجبار

در بطلان اجماع سنیان

واجبا و تغییر داده اند زیرا که بنا بر آنکه چون اشراف علما و زهاد دیدند که متصدی خلافت
عوام کالانعام را که از روی علم و بصیرت بهره ای ندارند میل میکنند و ایشان دنبال هر ناعقی میدوند فریب
داده بخود تابع ساختند و بزرگان ایشان را استمالت نمودند و امور و عده تفویض ولایت بلاد و
ثغور دادند لاجرم از مخالفت ایشان بر جان خود ترسیدند و از روی تقیه و اکراه تابع ایشان
گردیدند و منادی بیعت ایشان شدند که از روی اکراه باشد با اجماع مبطل اجماعست فاضل قوشجی
گفته انکار دارند که ایشان از روی تقیه و اکراه تابع شدند تا مدعای او درست شود گفتیم
که در علم میزان مقرر شده که اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و احتمال اکراه در این اجماع قائم
است پس باید که باطل باشد با آنکه امارات اکراه در ضمن بسیاری از روایات ظاهر شده از آن
جمله آنکه ابن ابی الحدید نیز روایت کرده از براء بن عازب که گفت من همیشه محب اهل بیت رسالت
بودم و چون حضرت رسالت صلعم وفات یافت ترسیدم و اندوه بسیاری عظیم رسید از خانه بیرون آمدم
تا ببینم مردم در چه کارند دیدم که ابوبکر و عمر و ابوعبیده در کوچه میروند و جمعی از طلقاء
بر همین و تبعیت ایشان میدویدند و عمر شمشیر از غلاف کشیده بهر یک از مسلمانان که میرسید
با و میگوید که با ابوبکر بیعت کن چنانکه دیگران کردند و خواهی نخواهی از او بیعت میگرفت چون
این حالت دیدم بغایت اندوهگین گشتم نزد علی بن ابی طالب رفتم و بعضی از جماعت بدیشان رسانیدم
در وقتی که غسل حضرت رسالت را درست میکرد پس چون این خبر شنید انگشت بر زمین نهاد و گفت
بسم الله الرحمن الرحیم الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و عباس عم نبی
حاضر بود گفت تربت یدیکم بنی هاشم الی آخر الدهر یعنی دست شما بنی هاشم بریده شد
و این روایت نیز دال است بر اکراه و اینکه علی و عباس وقت خلافت برای خود میدانستند نه برای ابوبکر و
روایت مشهور است که چون سعد بن عباده در روز سقیفه بیمار بود از بیعت ابی بکر امتناع نمود
ابوبکر خود گفت که لکن مال کنید سعد را روایتی دیگر آنست که گفت بکشید سعد را خدا سعد را
بکشد دیگر این روایت نیز مشهور است که چون ابوبکر در حجره رفت از ایام خلافت خود بر بالای منبر

روایت

رفتن صحابه بمسجد و درشتی با ابوبکر کردن

دوازده نفر از مهاجران و شش نفر از انصار دیگر برخواستند و بالا رفتن او را بر منبر حضرت پیغمبر ص
انکار کردند و چندان دلائل با او عتاب کردند که بر بالای منبر مبهوت ماند و جوابی نتوانست
بگوید انگاه عمر برخواست و با ابوبکر درشتی کرد و گفت ای لکع اذا کنت لا تقوم بحجة فلم اقمت نفسك
فی هذا المقام ای پست فطرت هرگاه نتوانی اقامه حجت کنی چرا خود را در این مقام وا داشتی انگاه
ابوبکر را گرفته از منبر بزیر آورد و بخانه او برد و چون روز جمعه دیگر رسید با جمعی کثیر مانند
سعد بن وقاص و خالد بن ولید و همراه هر یک از ایشان صد جلف پلید بود لشکر کشیدند و با جماعت
شمشیرها کشیده بمسجد درآمدند چون نظر عمر بحضرت امیر و جماعتی از صحابه مانند سلمان و غیره
که با او بودند افتاد با ایشان خطاب نمود و سوگند یاد کرد و گفت والله ای صحابه علی اگر امروز
کسی از شما متکلم شود بانچه دیروز جمعه متکلم شد چشمهای او را از سرش بیرون خواهم آورد
سلمان برخواست و گفت صدق رسول الله انه قال بینا اخی وابن عمی جالس فی مسجدی اذ وثب علیه
طائفة من کلاب اهل النار یریدون قتله ولا شك انك منهم سلمان گفت پیغمبر راست فرمود
که فرمود در حینی که برادرم و پسر عمم در مسجد نشسته باشد بر روی او بجهند طائفه از سگهای
اهل جهنم و اراده میکنند کشتن پسر عمم را و شکی نیست که تو ای عمر از آن سگها میباشی عمر شمشیر
کشید تا او را بزند حضرت امیر دامن او را گرفت و بر زمین کشانید و گفت ای پسر صهاك حبشیه آیا
بشمشیرهای خود ما را میترسانید یا بجمعیت خود زیادتی میکنید قسم بخدا اگر کتاب خدا و عهد
رسول خدا سبقت نگرفته بود هر آینه مینمودم بشما که کدام یک از ما کمتر عدد و بی ناصر هستیم انگاه
آنحضرت با صحابه خود گفت از مسجد بیرون روید و هرگاه احوال بدین منوال باشد ظاهر میشود که
بیعت ابی بکر از روی اکراه بود و انکه جماعتی که در روز سقیفه از بیعت او تخلف نمودند نتوانستند
که بعد از آن تا یك ماه متابعت نمایند و این هنگام اجماعی که مدعا بود حاصل نشود دلیل بر وجود
واسطه که منافی خلافت پیغمبر ص بود و خلافت امیر المؤمنین قائم نگردد و فاضل هروی اعتراض به بطلان
این دلیل نمود و گفت دلیلی دیگر بر مدعا خود دارم گفتم آن کدام است گفت انکه حضرت پیغمبر در مرض

باطل بودن دلیل ایشان بامامت ابوبکر بنماز

موقت امر بود که مردم در خلف ابوبکر نماز گذارند و این دلیل است بر تقدیم او بر سایر صحابه زیراکه
مقدم در نماز مقدم است در غیر آن از امور و قایل بفرق نیست گفتیم این دلیل از چند وجه ضعیف
و علیل است اول آنکه خبر تقدیم ابی بکر در نماز اگر صحیح باشد همچنانکه گمان سنت و بر تقدیر صحت
دلالت بر امامت او داشته باشد هر آینه نص خواهد بود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بر امامت او و هرگاه این چنین نصی در باب امامت او بودی بایستی که بدلیل ضعیف الائمة من قریش
محتاج نگردیدی بلکه بایستی همان نص را بر اهل سقیفه وارد ساختی و طریق الزام سایر انصار را با
سپردن خلافت او بود و نمی بایستی بر بیعتی که چندین خلاف و شمشیر برهنه کردن از غلاف
در آن واقع خواهد شد و چون تمسک از چنان نصی که موجب سهولت کار بودی بچنین امری
دشوار عدول نمودند معلوم شد که ایشان را بدان نص حجتی نبود و غرض تو و اصحاب تو از
احتجاج بآن مغالطه بوده دیگر آنکه تقدیم در نماز دلالت ندارد بر امامت عامه که عبارت است
از ریاست در امور دین و دنیا بنیابت رسول خدا زیراکه خاص دلالت بر عام نباشد خصوص
بر مذهب شما که امامت فاسق را تجویز کرده اید و عدالت را در آن شرط نمی دانید و اتفاق شده در
آنکه در امامت عامه عدالت شرط است و نزد شما از امام فسقی که ظاهر شود عزل او واجب است
پس چگونه چیزی را که احتیاج بعدالت ندارد حجت می سازید در آن چیزی که محتاج بعدالت است
دیگر آنکه روایت تقدیم اصحاب شما ابوبکر را در نماز متفق علیه نیست زیراکه آنچه ما بتحقیق شنیده
آنست که چون بلال آمد و از رسیدن وقت نماز خبر داد عایشه دید که حضرت رسالت پناه را
مرض بیخود در اضطراب است بلال را گفت که با ابوبکر بگو که امامت نماز مردم بکند چون بلال
گمان کرد که امر حضرت رسول در آن باب واقع شده است بیامد و ابوبکر را بر آن خبر داد و چون
ابوبکر پیش ایستاد و تکبیر نماز گفت حضرت رسالت بهوش آمد و از تکبیر او دریافت و پرسید
که این کیست که با مردم امامت نماز میکند گفتند ابوبکر است پس امر فرمود که مرا بمسجد برید
که در اسلام فتنه عظیم پیدا شد آنگاه بر علی و عباس و فضل بن عباس تکیه نمود و بیرون رفت

چون محراب مسجد ابو بکر را عقب خود ساخته و بر نفس نفیس خود بامامت مردم پرداخت و اما
دعوی اهل سنت که امامت ابو بکر بامر حضرت رسول بوده باطل است بچند وجه اول آنکه اتفاق
واقع است بر آنکه امر نکرده در آن باب به بلال در مسجد بمشافهه حضرت رسول ص نبوده بلکه بنظر بعضی آنکه
با و گفته باشد ای بلال با ابی بکر بگو نماز گذار در مردم یا بگو بمردم که نماز گذارند عقب ابی بکر پس
آن امر کسی غیر بکر واسطه بوده و هرگاه در امامت واسطه هم در میان احتمال دروغ گفتن و غلط
متوجه گردید زیرا که باتفاق آن واسطه معصوم نبوده و هرگاه احتمال کذب آن قائم باشد
در آن امر که بوساطت بوده حجت نمیباشد زیرا که محتمل است از پیش خود گفته باشد و از دیانت
حضرت رسالت نشنیده باشد چنانچه مسارعت آن حضرت از منزل و عزل ابی بکر و بر نفس نفیس
خود امامت مردم نمودن دلالت بر آن دارد دوم آنکه اگر امامت ابی بکر بامر آن حضرت بوده
خروج آنحضرت با شدت مرض و جدا کردند ابو بکر را از محراب و متولی نماز بر نفس نفیس خود
شدن او با وجود آن امر که اول بار فرموده مناقض صریح است که لایق بشان صاحب وحی نیست
و اگر مسلم داریم که اول بار بآن امر فرموده بودی گوئیم که عزل نمی او را بعد از تقدیم چنانکه
گمان شما است از برای آن بوده که نقص و عدم صلاحیت او جهت تقدیم در امری از امور بر
امت خود ظاهر سازد زیرا که مشعر است بآنکه او صلاحیت ندارد امامت را زیرا که از غایت
پستی رتبت تقدیم فاسق نزد شما جایز است پس چگونه صلاحیت نداشته باشد که امام عام و
رئیس مطاع جمیع انام باشد و نسبت با شبیه است این قصه بقصه برائت و عزل نمودن او از آن
و بعضی فرستادن او با رایت خود در غزوه حنین و فرار او بر منصفان ظاهر است که این
همه اظهار نقص او بر جمهور و بیان عدم صلاحیت او از برای امری از امور بوده و عجب است که
استدلال میکنند بر امامت ابی بکر بامر کردن حضرت بنماز که از آن معزول شد و باتفاق
آن نماز را تمام نکرد و استدلال نمیکنند بر امامت حضرت امیر المومنین بآنکه در وقتی که حضرت
رسالت بغزای تبوک میرفتند او را در مدینه خلیفه نمودند و باتفاق است که او را عزل ننمودند

بطلان نماز ابی بکر

را استخلاف فرمود نیز که از حجره آنحضرت بیرون رفت در حال صحت و اختیار او از میان ایشان برامته
و بیرون نکردند او را از نماز رحلت حضرت است بر استخلاف او در دین که امور دنیا که قابل تعریف نیست
و چون سلسله کلام باینمقام کشید سفره طعام سید حسن مذکور در رسید و مباحثه
و مجادله منقطع گردید و همگی بطعام خوردن اشتغال ورزیدند و در اثنای طعام خوردن
مرا سخنی بخواطر در رسید از روی حدیث مشهور که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة
الجاهلیة پس صبر بران نکردم و از فاضل هروی اجازه القای سخن نمودم گفتم هر چه میگوئی در این
حدیث ابا صحیح است یا نه گفت بلی صحیح است و بر صحت آن اتفاق است گفتم پس بگو امام تو کیست گفت
بر ظاهر خود محمول نیست بلکه مراد از امام در این حدیث قرآن است تاویل او آنست که هر که بمیرد
امام زمان خود را که قرآن است نشناسد بمردن جاهلیت مرده است گفتم بنا بر این لازم
می آید که تعلم قرآن بر هر یک از مردم واجب عینی باشد با آنکه هیچ احدی بر این قائل نشده گفت تمام
قرآن مراد نیست بلکه فاتحه و سوره است که قرائت آنها شرط است در صحت نماز و بنا بر این واجب
عینی اند باجماع گفتم که حضرت رسول در این حدیث امام را مضاف ساخته فرموده و لم یعرف
امام زمانه و تخصیص امام باهل زمان چنانکه در حدیث واقع است دلیل است بر اختصاص
اهل زمان بامامی که معرفت او بر ایشان واجب است و بر تقدیر قائل شدن بانکه مراد با امام
فاتحه است تخصیص فائده نماند پس این تاویل مقتضای حدیث نباشد آخر از این تاویل علیل
برگردید گفت بنا بر این حدیث مذکور حال من و حال تو برابر است در مقتضای آن در این زمان
گفتم نه چنین است چرا که مرا امامی هست که اعتقاد بامامت او دارم و معرفت او بدلیل
حاصل کرده ام و تو چنین نیستی پس من و تو برابر نباشیم پس گفت از امامی که اعتقاد بامامت
او داری هرگز او را نمی بینی جای و مقام او را نمیدانی و در دین خود از او نفعی و بهره نمی یابی و فتوی
مسائل خود را از او نمیشنوی پس من و تو در این حکم برابر باشیم گفتم حاشا و کلا حدیث دلالت
ندارد بر اینکه جای و مقام امام را باید شناخت و الحمد لله که من او را میشناسم و دلایل واضحه

ذکر قول علی علیه السلام من مات و لم یعرف امام زمانه

بر وجوب وجود امام و لزوم متابعت او دارم بجز بعد الفات او در هر وقت و ظهور او بر خود و شناخت
امام واجب است بمقتضای برهان واجب است زیرا که حضرت رسالت نص فرموده که هر که از امام زمان
خود را نشناسد یا انکار کند امکان امام زمان را نداشت بمردن جاهلیت مرده است و الحمد لله که من او را
و بنور اعتقاد اینست که امام نداری و اینکه زمان تو از امام خالی است پس من و تو برابر نباشیم چون سخن
باینمقام رسید فاضل هروی عاجز شد گفت من نیز بطلب معرفت امام و شناختن امام کرد روایتی
بمن رسید که دعوی امامت میکند میخواهم که خود را باو برسانم تا صحت دعوی امامت او را دریابم
و آنگاه تابع او شوم گفتم الحال تو در این وقت امامی نیست پس در این وقت از اهل جاهلیتی و اگر بمیری در
جاهلیت خواهی مرد با آنکه اهتمام تو در این ایام در طلب ملاقات امام خلاف مذهب تو و اصحاب تو
از اهل سنت است زیرا که ایشان قائل نیستند بر وجود امام در هر زمان و حکم بوجوب وجود آن
هر وقت نمیکنند پس ساکت شد و جوابی نگفت و حاضران مجلس از خوردن طعام فارغ شدند سفره
برداشتند هر یک بمنزل خود مراجعت کردند و فاضل هروی نیز با ایشان رفت **فصل** چون
اینجا احتجاجیکه مامون الرشید بر فقها و متکلمین عامه در خراسان ایراد نموده است مجموع آنها را از معنی
ثبوت اخذ نموده بوده است و اخبار متفرقه از ائمه علیهم السلام در هر یک از اینها وارد شده و حق تعالی
از جهت اتمام حجت بر زبان وی جاری کرده آینده است و نظر باینکه الفضل ما شهدت به الاعداء
احتجاجات او را ایراد می نمائیم تا آنکه طالب حق در آنها بصیرت یابد ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه
در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل کرده روایت کرده است از اسحق بن حماد که مامون مجلس منعقد
میکرد برای مناظره در امامت و مخالفین را جمع میکرد و با ایشان تکلم میکرد در امامت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب و تفضیل او بر جمیع صحابه بجهت تقرب بحضرت امام رضا و حضرت رضا می فرمود با صحاب
خود کسانی که اعتماد بایشان داشت که مغرور نشوید با مامون بخدا قسم غیر از او مرا هیچکس نکشد لکن من
ناچار صبر کنم تا کتاب باجل خود برسد حماد بن زید گوید جمع کرد ما را یحیی بن اکثم قاضی گفت که مامون
مرا امر کرده باحضار جماعتی از اهل حدیث و جماعتی از اهل کلام و نظر جمع کردیم از برای مامون

از هر و صنف چهل نفر را از آنها بودم در مجلس تا احاجیب مامون را خبر کنم رفتند نشستند مامون را
خبر کردیم امر کرد که داخل مجلس کنم ایشان را پس ایشان را بردیم سلام کردند ساعتی با ایشان سخن گفت و ایشان را
مانوس ساخت پس از آن گفت من میخواهم میان خود و خدا در امروز شما را حجت سازم هر که او را بول
شد بلکه هر که حاجتی دارد برخیزد بقضاء حاجت خود و بنشینند موزه های خود را بکنند
عباهای خود را بیفکنند همه کردند چنانچه با ایشان گفته بود مامون گفت ایها القوم من شما را حاضر
کردم تا احتجاج کنم بشما نزد خدای عز و جل از خدا بترسید نظر بخود و امام خود کنید جلالت
و مکانت من مانع شما نشود که کتمان حق کنید در جای خود یا باطل را رد کنید هر که گفت بترسید از
جانهای خود بر آتش تقرب بخدا جوئید برضوان او و ایثار طاعت او احدی تقرب بخدا نجوید بمعصیت
خالق مگر آنکه خدا او را مسلط کرد بر او تا من مناظره کنید بهمه عقلهای خود و من مردی هستم
که گمان میکنم که علی بهترین مردم است بعد از پیغمبر خدا ص اگر درست گفتم شما قول مرا راست بدانید
و اگر خطا کردم بر من رد کنید و بیائید تا مجادله میخواهم از شما بپرسم میخواهید شما اول بپرسید
اهل حدیث گفتند ما می پرسیم مامون گفت بیاورید و یکی بعد از دیگری سخن خود را بیاورد و
اگر یکی از شما سخن گفت اگر نزد یکی از شما ها زیادتی هست زیاد کند اگر خللی دارد اصلاح کند
یکی از ایشان گفت که گمان داریم که بهترین مردم بعد از رسول خدا ص ابوبکر است از جهت روایتی که از پیغمبر
رسیده و اجماعیست که فرموده اند اقتدوا باللذین من بعدی ابوبکر و عمر چون مامور شدیم
باقتداء با ایشان دانستیم که پیغمبر ما را امر باقتدا نکرده مگر به بهترین مردم مامون گفت روایات
بسیار است باید یا همه ایشان حق باشد یا همه باطل باشد یا بعضی حق و بعضی باطل پس اگر همه ایشان حق
باشد همه ایشان باطل است از جهت آنکه بعضی از ایشان ناقض بعضی دیگر است و اگر همه باطل باشد لازم
آید بطلان دین و اندراس شریعت چون این دو وجه باطل شد لابد باید قسم سیم باشد که بعضی
از ایشان حق باشد و بعضی باطل باشد حال که چنین شد دلیلی باید که حق را اعتقاد کنیم و خلاف
را باطل پس اگر دلیل خبر بنفسه صحیح باشد لیکن دلیل است باینکه قرار بگیری و اعتقاد کنی و اما

باطل کردن روایات موضوعه سنیان را

این روایت که گفتید از اصول اهل سنت دیگر اگر رسول خدا احکم الحکماء و اولی بخلق بود در راستگوئی و در
نزد مردم بود و از امر محال و عادات مردم دانا بر بندند بخلاف آن بجهة آنکه این دو مرد که با بایشان اقتدا کرده
یا هر دو متفقند با هم از همه جهة یا مختلفند پس اگر متفقند از همه جهت باید در عدد و صورت و جسم یکی
باشند و این نمیشود که دو نفر یکی شوند از همه جهت و اگر مختلفند چگونه جایز است اقتدا بایشان و این
تکلیف ما لا یطاق است زیرا که تو هر گاه اقتدا کردی بیکی از ایشان مخالفت کردی دیگری را دلیل بر اختلاف
آنها اینکه ابا بکر اهل رده را اسیر کرد و عمر ایشان را آزاد کرد و بر گردانید عمر اشاره بابی بکر کرد به عزل
خالد بسبب قتل خالد بن نویره ابو بکر امتناع کرد و عمر متعه نساء و متعه حج را حرام کرد و ابو بکر نکرد
عمر دیوان عطیه بنهاد و ابو بکر ننهاد و ابو بکر عمر را خلیفه کرد و عمر معین نکرد و امثال این بسیار است
در این حدیث جعلی نکته هست که مامون نگفت برای خصم در این باره و آن نکته این است که روایت
میکنند اقتدوا باللذین من بعدی ابو بکر و عمر و روایت نکردند ابی بکر و عمر بعضی ابا بکر با الف روایت
کرده اند و اگر این روایت صحیح بود باید ابی بکر ببا باشد نه بواو و اینها اگر بواو روایت کرده اند معنیش
او اینست که ایها الناس یا ابو بکر و عمر اقتدا کنید با چه بعد از من است از کتاب خدا و عترت من و آنکه
بنصب روایت کرده یعنی با الف معنیش او این است که ای ابا بکر و عمر اقتدا کنید با چه بعد از من است از
کتاب خدا و عترت من و اما این روایت با واو که ابو بکر باشد صحیح نیست فی پیغمبر صلعم که افصح فصحای امت
است و این باو دادن محض کذب است چون روایت بقاعده درست نیست خلاصه دیگری از اصحاب
حدیث گفته که پیغمبر صلعم فرموده اگر من میخواستم دوستی بگیرم ابو بکر را دوست خود میگرفتم مامون
گفت این هم محال است از جهة اینکه روایت کنند که پیغمبر عقد مواخات بست میان صحابه و علی را خبر نداد
علی گفت یا رسول الله مرا با کسی عقد اخوت نبستی پیغمبر فرمود ترا اخر نداختم بجهة خودم پس هر کدام از
این دو روایت اگر ثابت شود دیگری باطل میشود دیگری گفت که علی بر منبر گفت بهترین امت بعد از
پیغمبر ابو بکر و عمر است مامون گفت این هم محال است بجهة آنکه پیغمبر اگر فضلی در اینها دیده بود دیگری را
مره بن عمرو بن عاص را بر اینها امیر نکرد و باز دیگر اسامه را امیر نمیکرد بر اینها تکذیب این روایت را می کنند

امّا روایت که ثابت شود نزد بکریه باطل میشود بکری گفتند که علی گفت بعد از رحلت پیغمبر که
من سزاوارتر بمجلس او هستم بمنصب او لکن صبر کردم اگر خود را بمجلس او نشانم مردم باز میگردیدند بکفر اصلی
خود دیگری گفتند که ابوبکر در خانه خود را بست و گفت آیا کسی هست طلب اقاله کند من اقاله کنم
یعنی هر که راضی بخلافت من نیست بگوید من خود را از خلافت عزل میکنم علی با او گفت رسول
خدا ترا مقدم داشته کیست که ترا موخر دارد مامون گفت این هم باطل است از جهة آنکه علی در
خانه نشسته بود بیعت نکرد با ابی بکر و شما خود روایت میکنید تا فاطمه حیات داشت علی بیعت نکرد
و فاطمه وصیت کرده بود که علی شبانه او را دفن کند و عمر و ابوبکر بجنازه او حاضر نشوند و حجت دیگر
آنکه پیغمبر او را خلیفه کرده چرا با او اقاله کند و باز چرا بگوید من راضی شدم که یکی از این دو تا
خلیفه شوند یعنی ابا عبیده و عمر دیگری گفت که عمرو عاص گفت یا رسول الله میان زنها
کدام را بیشتر دوست میداری فرمود عایشه عرض کرد از مردان فرمود پدرش مامون گفت این
هم باطل است بجهة آنکه روایت میکنید که پیش روی پیغمبر مرغ بریانی بود عرض کرد خدایا برسان
دوست ترین خلق خود را بسوی خود که از این مرغ بخورد علی آمد پس از این دو روایت کدام یک
را قبول میکنید دیگری گفت که علی گفته هر که مرا تفضیل دهد بر ابی بکر و عمر او را حد افترا بزنم
میزنم مامون گفت چگونه کسیکه حد بر او نیست علی او را بزند که تعدی کند از حدود خدا و بخلاف
امر خدا عمل کند و حال آنکه تفضیل علی بر ابوبکر و عمر فریه نیست و شما خود از امام خود روایت
میکنید که گفته من خلیفه شما شدم و بهتر از شما نیستم نزد شما ابوبکر راست گو تر است از علی
پس او بنفسه راست است نزد شما و اینکه گفته این کلام را یا راست گفته یا دروغ اگر راست گفته باید
از وحی بگوید یا از روی مظنه بگوید اما وحی که منقطع شد و امّا مظنه که متحیّر است در
کار خود و اگر دروغ گفته که محال است که کذاب متولی امور مسلمانان شود و باحکام آنها
ابتدائی کند و امّا مرحله دیگر بکریه گفتند از پیغمبر روایت شده که ابوبکر و عمر دو سید
پیران اهل بهشتند مامون گفت که محال است بجهة آنکه در بهشت پیر نیست و روایت شده که اشجعیه

باطل کردن مامون احادیث موضوعه را

خدمت پیغمبر این حضرت فرمودند پیر داخل بهشت نمیشود عجوزه گریه کرد حضرت فرمودند
می فرماید انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا و اگر ابوبکر جوان شود بزعم شما بهشتی
که شما میگوئید روایت کرده اید که پیغمبر فرموده حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند از اولین
و آخرین و پدر ایشان بهتر از ایشان است دیگری گفت که صحیح بوده است که پیغمبر فرموده اگر من مبعوث نمیشدم
میان شما هر اینه عمر مبعوث میشد مامون گفت این محال است بجهة اینکه خداوند میفرماید انا اوحینا
الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده باز میفرماید و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک
و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم آیا ممکن است که آنکسیکه خدا میثاق نبوت از او نگرفته باشد
مقدم بشود و آنکسیکه میثاق نبوت از او گرفته باشد مؤخر شود دیگری گفت که پیغمبر نظر بعمر
کرد روز عرفه پس تبسم فرمود و فرمودند بعمر خدای تعالی مباهات کرد بجمیع بندگان عموما
و مباهات کرده بعمر خصوصا مامون گفت این محال است از جهة اینکه خدا نمی آید مباهات کند
بعمر خصوصا و پیغمبرش را داخل عموم مردم کند و مباهات بجمیع مردم عموما که یکی پیغمبر باشد
اینکه افضل از آنها است عجیب تر از این موضوعات و علیه ایجاد خلاف بود مامون گفت این روایات عجیب تر نیست از
این روایتی که میگوئید پیغمبر گفت داخل بهشت شدم شنیدم صدای نعلین بلال را دیدم بلال نوکر
ابوبکر از من پیشی گرفته در داخل شدن بهشت شیعه میگویند که شیعه علی بهتر از ابوبکر است شما میگوئید
که غلام ابوبکر بهتر از پیغمبر است چون پیشتر به بهشت رفته و سابق افضل است از مسبوق و چنانکه
روایت میکنید که شیطان از سایه عمر فرار میکند شیطان بزبان پیغمبر انداخت و انهن الغرانیق
العلی پس شیطان از سایه عمر که میترسید و پیغمبر کفر القا کرد این عجیب تر است از اینها دیگری گفت
که پیغمبر فرمود اگر عذاب نازل میشد احدی نجات نمی یافت مگر عمر بن الخطاب مامون گفت این مخالف
با صریح آیه و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم شما عمر را مثل پیغمبر قرار داده اید دیگری گفت که پیغمبر
شهادت داد در حق عمر به بهشت که از عشره مبشره بود مامون گفت اگر باعتقاد شما عمر اهل
بهشت بود چرا بعمر میگفت بودی اصنم میدانم بجانامن از منافقین هستم یا نه پس اگر پیغمبر شهادت باو

کرده

سؤال مأمون از علما در تفضیل علی

گفته بود که تو از اهل بهشتی و تصدیق پیغمبر نکرده تا اینکه حدیث بغیر یا کی او را بگوید و تصدیق تو کند

کرد و تصدیق پیغمبر نکرد پس چرا آنحضرت پیغمبر صبر نکرد که من از منافقین هستم یا نه و این دو خبر هر دو

متناقض اند اینکه مامون گفت چرا آنحضرت پیغمبر نسبت اشاره بعقبه بوده است که حضرت منافقین

را نشان داده اند بحدیث پیغمبر لیلة العقبه که خواستند شتر حضرت را رم دهند و حضرت را بقتل برسانند

حدیث پیغمبر هاشمی و اگر نه میرفتند که شتر رم کرد حضرت یکیک از منافقین را بحدیث پیغمبر نماندند تا آ

و شخص عمر داخل منافقین لیلة العقبه بود و حدیث صدیق بکری گفت پیغمبر فرموده مرا در ترازو نهادند

و امت را در کفه دیگر من بر ایشان ترجیح داشتم پس ابوبکر را در مکان من نهادند او از ایشان راجح آمد و

عمر را بجای او نهادند که او ترجیح یافت پس آن میزان برداشته شد مامون گفت این هم محال است بجهت اینکه

خالی نیست از اینکه اجسام ایشان است که ترازو یا اعمال ایشان پس اگر اجسام است پس بر هر ذی روح

مخفی نیست که محال است بجهت اینکه اجسام ایشان زیادتی ندارد بر اجسام امت و اگر اعمال باشد که اعمال

نکرده این ترجیح پیدا می کند و اگر اعمال باشد کدام عمل تفاضل و زیادتی دارد بعضی گفتند که

اعمال الصالحة مامون گفت پس هر که زیادتی دهد صاحب خود را بر عهد پیغمبر پس از آن صاحب

زیادتی عمل کند بعد از وفات پیغمبر بیشتر از عمل زیاد کننده بر عهد رسول آیا باهم میرسند این دو عمل

اگر بگوئید که این عمل بعد از عهد رسول زیادتی دارد بر آن عهد سابق پس در این عصر پیدا

می شود که جهادش بیشتر و حجش زیادتر و روزه و صلواتش اکثر باشد گفتند بمامون که راست

گفتی زیاد کننده عمل در این عصر نمیرسد بعمل عصر پیغمبر مامون گفت پس نظر کنید در آنچه روایت شده

از امامهای خود که از ایشان فرا گرفته اید دین خود را و آنچه که در فضایل علی رسیده بر بیفزایید آنچه

میکنید با اخبار فضل علی تا اخبار بکر برای تمام آن نه نفر از عشره مبشره رسیده که شهادت داده اند

اینها اهل بهشت اند تا ببین اگر با یک جزء از اجزاء فضایل علی برابری کند و اثبات فضل امام شما حق باشد

و اگر در فضایل علی اخبارش بیشتر است پس همان اخبار فضل علی را از امام خود روایت کنید

تعدی نکنید مثلا بگوید از اخبار فضل علی اگرچه مامون نگفت اینست که پیغمبر فرمود

علی

سؤال کردن مامون در جهاد علی (ع)

علی در روز خندق بهتر است از عبادت جن و انس که این خبر ثابت است و جز وی دیگر از فضایل ولادت
با سعادت او است در خانه کعبه که برای احدی نه پیش از او و نه بعد از او اتفاق نیفتاده که امام شناخت
اقرار دارند بفضیلت حضرت [illegible] سر خود را همه
بپائین انداختند مامون گفت چرا ساکت شده اید بگفتند هر چه خبر بود گفته شد بانتها رسید آنگاه
مامون گفت از شما سؤال میکنم افضل اعمال چیست و زیکه خدا پیغمبر را مبعوث کرد گفتند
پیشی گرفتن در اسلام است زیرا که خدا میفرماید السابقون السابقون اولئک المقربون مامون
گفت آیا دانسته اید یا نه آیا کسی را که سبقت در اسلام گرفته باشد غیر از علی گفتند علی پیشی
گرفت در اسلام تازه سن بود بحد بلوغ نرسیده بود که حکمی بر او جاری شود و ابو بکر اسلام آورد
در حالت پیری که حکم بر او جاری بود و میان این دو حالت فرق است مامون گفت مرا از اسلام
علی خبر دهید با الهام از جانب خدا بود یا بدعوت پیغمبر اگر بگوئید با الهام بود که علی را بر پیغمبر
تفضیل داده اید زیرا که پیغمبر ملهم نشد بلکه جبرئیل از جانب خدا داعی و معرف بود و اگر بگوئید بدعوت
پیغمبر بود این دعا پیغمبر از پیش خود بود یا بامر خدا بود اگر بگوئید از پیش خود که خلاف گفتید آنچه خدا
که وصف کرده پیغمبر خود را که میفرماید و ما انا من المتکلفین و میفرماید و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی و اگر بامر خدا بود که خدا امر کرده پیغمبر را که علی را بخواند بسوی اسلام از میان
کودکان و اختیار علی را نمائید پس علی را خواندند باسلام چون اعتماد بر او داشته و میدانسته که از خدا
تایید میشود علی مامون گفت آیا از برای حکیم جایز است اینکه خلق خود را تکلیف بما لا یطاق کند
اگر میگوئید جایز است کافر شدید اگر بگوئید جایز نیست چگونه جایز است که پیغمبر خود را امر نماید
باینکه بخواند کسی را که ممکن از قبول مامور به نباشد بجهت صغر و حداثت سن و ضعف و آن
قبول دیگر آنکه آیا دیده اید پیغمبر را که بخواند احدی از کودکان اهل خود را یا غیر اهل خود پس اگر گمان
کنید که پیغمبر احدی را غیر از علی باسلام نخواند پس این فضیلتی است از علی بر جمیع کودکان پس اقتدا کرده
برسول [illegible] مامون گفت کدام عمل بعد از سبقت در اسلام افضل است گفتند جهاد فی سبیل الله

سؤال مامون در جهاد علی

مامون گفت آیا باقی ماند از برای احدی از فضیلت جهاد رفتن آنچه از برای علی است در جمیع مواقف
نبی صلعم این غزوهٔ بدر بود که کشت علی از مشرکین در آن غزوه از بیست متجاوز کشت و چهل کس کشتند
مثال ثانی هم دوم بود یکی از اینها گفتند که ابوبکر با پیغمبر بود در عریش تدبیر میکرد مامون گفت امر
عجیبی گفتی آیا ابوبکر خود تنها بود یا با پیغمبر شریک بود در تدبیر یا پیغمبر محتاج بود برای او تدبیر
ابوبکر کدام یک از این سه هستم نزد شما دوست تر اگر خود تنها بود که نعوذ بالله از این که آن باشد یا شریک
بود با پیغمبر در تدبیر این هم چنین با پیغمبر احتیاج باو داشته و هم به تدبیر فضیلت بود یا بوبکر
در عریش چه بود پس اگر فضیلت ابی بکر این بود که بجنگ نرود پس باید هر که جنگ نکند فاضل و
افضل باشد از مجاهدین و حال آنکه خدا میفرماید لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی
الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی
القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما خداوند
فضیلت داده مجاهدین را بر کسانی که بجنگ نرفتند اسحق بن حماد گوید مامون بمن گفت بخوان بر
من سورهٔ هل اتی را پس من خواندم تا رسیدم باینجا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما
و اسیرا تا آخر و کان سعیکم مشکورا مامون گفت این آیه در شان چه کس نازل شده گفتم در شان
علی گفت آیا بتو رسیده که علی وقتی اطعام کرد مسکین و یتیم و اسیر را که گفته باشد من شما را انما نطعمکم
لوجه الله بجهت آنکه خدا میفرماید گفتم نه مامون گفت پس خدای عزوجل میدانست سریرهٔ علی
را و نیت او و نیت او را ظاهر کرد در کتاب خود بجهت شناختن خلقت امر او را آیا دانستی که خدای عزوجل
وصف کرده باشد چیزی از آنچه در بهشت وصف کرده آنچه در این سوره است از قواریر قواریر
از فضه بوده گفتم نه گفت این هم یک فضیلت است چگونه قواریر از نقره میشود گفتم نمیدانم گفت
گویا مراد صفای قواریر باشد از نقره مثل او دیده میشود چنانکه بیرون او دیده میشود مثل
اینکه بگوید ای اسحق رویدا اشوقك بالقواریر و مراد زنان باشند که گویا قواریر ند از نازکی و
لطافت مثل اینکه رکبت فرس ابی طلحه فوجدته بحرا که گویا از زیادی رفتن و دویدن آنرا بسبب مثل

باطل کردن استدلال آیه ثانی اثنین را

مردم منهزم شدند و دو کس باقی نماند با پیغمبر مگر هفت نفر از بنی هاشم علی ابن عم پیغمبر و
عباس لجام مرکب پیغمبر را داشت پنج نفر دیگر در اطراف پیغمبر بودند مبادا که کفار تا اسلحه
خود به پیغمبر زخمی برسانند تا اینکه ظفر یافتند پس مومنین در این موضع علی بود تا اینها که حاضر بودند
از بنی هاشم پس افضل کیست از کسانی که با پیغمبر بودند سکینه نازل شد بر حضرت تا آنکس که در غار
بود افضل است که با پیغمبر بود و اهلیت نزول سکینه را نداشت تا اینکه بجای پیغمبر خوابید تنها
و جان خود را فدای پیغمبر کرد تا اینکه تمام شد آنچه مضمون پیغمبر بود از هجرت خداوند پیغمبر را امر
کرد که بعلی امر کنند که بخوابد بجا پیغمبر و جان خود را فدا کند پیغمبر علی را امر کرد علی عرض کرد
اگر من بخوابم شما سالم میمانید فرمود بلی عرض کرد سمعاً و طاعة پس از آن رفت و بر خوابگاه
پیغمبر خوابید و خود را بجامه او پوشانید و مشرکین دور خانه را گرفته بودند شکی نداشتند
که پیغمبر است خوابیده و اجماع کرده بودند که او را بزنند از هر طایفه یک مرد ضربتی بزنند تا اینکه بنی
هاشم نتوانند خون او را طلب نمایند چون از هر قبیله قاتل بوده و علی می شنید آنچه قوم می گفتند
اراده بردن و تلف کردن آن خوابیده که علی باشد و بخیال قریش پیغمبر باشد پس علی این شنیدن کلمات
قوم جزع نکرد چنانکه ابو بکر در غار جزع کرد تا اینکه ابو بکر در خدمت پیغمبر و علی تنها بود قریش
ابو بکر را نمیدیدند و ابو بکر جزع میکرد و دور علی را گرفته بودند علی همیشه صبر میکرد در راه خدا
بود تا اینکه خداوند ملائکه خود را فرستاد که محافظت کنند علی را از دست مشرکین قریش چون صبح شد
و قوم رفتند بالین علی دیدند پیغمبر نیست گفتند محمد کجا رفته علی گفت نمیدانم گفتند ما
فریب تو را خوردیم بخیال اینکه پیغمبر است کفار رفتند و علی خود را به پیغمبر رسانید پس همیشه
علی افضل بود هر چه دو میداد خوفی او را میخواست تا اینکه خدا او را قبض روح کرد امر دنیه و
ستایش و سپید یه شده خدای سخن احدیث و لایت را روایت میکنی گفتم مرا گفت روایت
کن به بینم حدیث ولایت را روایت کردم گفت اما نمی بینی که خدا واجب کرده از برای علی چیزی را که واجب
نکرده برای ابو بکر و عمر گفتم مردم می گویند این بسبب بد بنهان است گفت پیغمبر حدیث

ولایت را کی گفت و واجب کرد گفتم بعد از برگشتن از حجة الوداع مامون گفت زید بن حارثه کجا شهید
شد گفتم بموته گفت پس زید بن حارثه بموته کشته شد پیش از غدیر خم گفتم آری گفت پس بگو که تو
اگر پسری داشته باشی و پانزده ساله شده باشد بگوید مولای مولای بابا خویش نمی‌باید گفتم
نه گفت آیا پسر خود را منع کنی از چیزی که پیغمبر را منع نمی‌کنی وای بر شما آیا فقهای خود را ارباب خود می
کنید خدا می‌فرماید اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله والله نه روزه برای ایشان
گرفتند نه نماز خواندند لکن مامور شدند اطاعت کردند پس ایشان گفتند آیا روایت می‌کنی فرمایش
پیغمبر را که فرموده است یا علی تو بمنزله منی مثل منزله هرون از موسی گفتم چرا گفت آیا نمیدانی
که هرون برادر پدر و مادری موسی بود گفتم چرا علی هم چنین است گفتم نه گفت پس هرون
پیغمبر بود و علی نبود پس منزله سیم چه بود جز خلافت چنانچه بود این است که منافقین گفتند علی
خلیفه کرد بجهت دلتنگی او خواست پیغمبر دل او را خوش کند خداوند میفرماید بحکایت از موسی
که بهرون اخلفنی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین گفتم که موسی هرون را خلیفه خود کرد
در میان قوم در زمانی که حیات داشت موسی پس از آن رفت بمیقات الله و پیغمبر بجنگ رفت علی
را نه مامون گفت خبر ده از موسی زمانی که هرون را خلیفه کرد کسی با موسی بود از اصحاب او وقتی
بمیقات رفت گفتم آری گفت نه همه قوم هرون را خلیفه کرد گفتم چرا گفت علی هم چنین پیغمبر او را خلیفه
کرد و او را در مدینه گذاشت خود بجنگ رفت و علی را میان ضعفا و زنان و کودکان گذاشت
اگر چه بیشتر قوم با حضرت بود لکن علی را خلیفه بر همه ایشان کرد دلیل بر اینکه علی را خلیفه کرد بر همه
قوم در حیات خود و بعد از ممات خود فرمایش حضرت رسول که فرموده اند علی از من است بمنزله
هرون از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست علی وزیر پیغمبر بود باین فرمایش حضرت وزیرا
که موسی خدا را خواند و دعایش این بود که خدایا وزیری برای من قرار بده از اهل خودم هرون برادر
خودم را بهرون محکم کن پشت مرا و او را شریک کن در کار من پس هرگاه علی از پیغمبر بمنزله هرون
باشد از موسی پس وزیر پیغمبر است چنانچه هرون وزیر موسی و خلیفه او بود پس از آن مامون

در خلافت علی در مذهب

دوکرم با اصحاب نظر و کلام کفتند از شما بپرسیم یا شما می پرسید کفتند ما میپرسیم کفت بگوئید یکی
از انها کفت با امامت علی از جانب خدا بود که نقل شده از پیغمبر مثل نقل شدن واجبات مثل چهار
رکعتی نماز ظهر و پنجم زکوة دویست درهم و حج بمکه مامون کفت چرا کفت چه شده که در
انها اختلاف پیدا نشد و نباید و در امامت علی بنهایت اختلاف شود مامون کفت جمیع واجبات
مثل خلافت نیست که مردم میل و رغبت با وی کنند مثل رغبت در امر خلافت دیگری کفت چه میشد
که پیغمبر امر کند مردم را که هر کرا بخواهند اختیار کنند که قائم مقام پیغمبر باشد و از روی رافت
بخلق و در رفق بر انها خود او را خلیفه کند پس اکر خلیفه را تغییر دهند عذاب نازل شود مامون
کفت این کار نشد از جهت انکه سبب میشد کان از پیغمبر رحمت خداوند مهربان تر است و مبعوث
کرد پیغمبر خود را میان آنها و میدانست که میان ایشان هم عاصی و هم مطیع هستند مانع
همین است دیگری انکه اکر پیغمبر امر میکرد مردم را که هر کرا بخواهند اختیار کنند ان بعض که
باید علامت نشانی داشته باشد اکر بکوئی که فقها هستند باید بحدیث و فقیه بشود تا علامت
او دیگری کفت که پیغمبر فرموده ایمان او را مسلمان خویش بر ببندد او نزد خدا خوب است
والی مسلمانان او را زشت بدانند او نزد خدا قبیح است مامون کفت لابد است از اینکه همه
مردم خوب بدانند یا بعضی ان اما جمیع انها که اجتماعشان ممکن نیست اکر بعض باید خوب بدانند
بر بندند که هر طایفه بر رضای خود خوب را میدانند شیعه میکویند شیعه میکویند علی شامی کویند
ابو بکر حشویه میکویند کسی دیکر همین خواهش امامت کجا درست میشود که اختلاف نشود
دیکری کفت میشود که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله خطا کرده باشند مامون کفت چکونه میشود
این کمان اکر که اصحاب پیغمبر خطا کنند و یکراهی اجتماع کنند و حال اینکه نمیدانند فعل کدام
و سنت کدام است بگو اکر تو کمان میکنی که امامت فرض واجب است از خدا و نه مستحب این سنت
خدا پس چکونه است نزد تو چیزی اکر فرض واجب است نزد تو و نه مستحب است از خطا شود دیکر
کفت تو که مدعی امامت علی هستی شاهد بیاور بر ادعای خود مامون کفت من مدعی نیستم

منا قرار کننده ام با امامت علی از اقرار کننده شاهد نخواستند شاهد با مدعی میباید نه مدعی آن
که بگوید بولایت و عزل با امت اختیار است با مزاشت و شاهد نباید در طرف شما که مدعی باشد که
مخاصم با او میکنند باید در طرف غیر او باشد غیر یکی دیگر نیست پس باید در طرف خصما باشد
پس شاهد ما من نیست که مقر هستم با خصما است یکی دیگر گفت که پس بر علی چه واجب بود بعد از
پیغمبر مامون گفت اینچه پیغمبر واجب کرد بر علی از جانب خدا از امامت گفت آخر باید بمردم برساند
که من امام مامون گفت که امامت باختیار خود نیست و بفعل مردم هم نیست که بکنند اختیار
کنند با تفضیل دهند با عزل بنمایند امامت از جانب خدا است چنانکه با ابراهیم گفت انی جاعلک للناس
اماما و از برای ملائکه گفت انی جاعل فی الارض خلیفة و بداود گفت انا جعلناک فی الارض خلیفة
پس امام از جانب خدا امام میشود و باختیار خود در بدو خلقت یعنی میثاق و عالم ذر و تنزیه نبی د
نسب و طهارت و زمنشاء عصمتی ماموراند و اگر بفعل خود باشد پس هر که این کار را بکند
باید مستحق امامت شود و اگر بخلاف او راکند معزول شود پس خلیفه است از جانب افعال خود
دیگری گفت چرا ابدا امامت واجب شد از برای علی مامون گفت بجهت آنکه از طفولیت خارج شد
داخل ایمان شد مثل خارج شدن پیغمبر از طفولیت و داخل ایمان شدن و بیزار بودن علی از
ضلالت و اجتناب او از شرک مثل بیزار بودن پیغمبر از ضلالت و اجتناب او از شرک زیرا که شرک
ظلم است و ظالم امام نمیشود و هم چنین کسی که بت پرستی کرد باجماع امام نمیشود و هر که مشرک
شد دشمن خدا است پس حکم در شرک بجهت شهادت بر او بچیز نیست که امت اجماع کنند تا اینکه
اجماع دیگر نماید مثل آن یعنی از اجماعی که در بت پرستی و مشرک بودن ابوبکر و عمر است که جمیع
مردم میگفتند هنوز آن اجماع نیامده در خروج او از اسلام و خلافت او مامون گفت دیگر آنکه
کسی که بر او حکم شد بکنه حاکم نمیشود که حاکم محکوم علیه شود پس فرق میان حاکم و محکوم علیه
نماند دیگری گفت چرا علی مقاتله نکرد با ابوبکر هم چنانکه با معاویه قتال کرد مامون گفت مسئله
محال شد بجهت آنکه نکرد که نیستی است و نیستی علت نخواهد و علت برای کردن است و اثبات

گفتگوی مأمون با علمای عامه

کار نکرده از علی علت نمیخواهد بلی باید نگاه کرد در کار علی ببینیم از جانب خداست افعال او یا
از جانب غیر خدا اگر ثابت است که از جانب خداست پس شک در تدبیر علی و چون و چرا در کار او کفر است
خدا میفرماید به پیغمبر فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا
مما قضیت و یسلموا تسلیما ای پیغمبر من قسم به پروردگار تو که ایمان نیاورند تا اینکه حکم کنی
در آنچه نزاع دارند میان ایشان بحکمی که دلخواه ایشان باشد تو و بعد سر تسلیم پیش افکنند پس فعل علی
تابع خود او است پس اگر قیاس شود در امامت از جانب خداست پس افعالش هم چنین است بر مردم
است رضا و تسلیم رسول خدا هم قتال روز حدیبیه را ترک کرد روزیکه مشرکین مانع شدند
صلح از خانه کعبه را پس چون یاور پیدا شد برای رسول خدا و قوت گرفت معامله بر گردانید چنانچه
خدا فرمود به پیغمبر فاصفح الصفح الجمیل پس از آن فرمود اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم
واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد بکری گفت که هرگاه گمان کنی تو امامت علی را که از جانب
خداست و علی واجب الاطاعه است پس چرا از برای ابوبکر جایز نبود جز تبلیغ و دعوت و جایز نشد
از برای علی اینکه ترک کند مگر مامور بود از اینکه مردم را دعوت کند مامون گفت من نمیگویم
که علی مامور به تبلیغ بود که رسول باشد لکن میگویم علی بود که خدا قرار داد میان خلق و خلق
هر که متابعت کرد او را مطیع است و هر که مخالفت کرد عاصی است پس اگر علی یاوری پیدا کرد
که با ایشان قوت بگیرد جهاد میکرد و اگر پیدا نمیشد ملامت بر ایشان است که یاری علی نکردند نه
بر علی چون ایشان مامور بطاعت علی بودند بر هر حال علی مامور بمجادله نبود مگر با قوت و مثل در
علی بمنزله خانه کعبه است بر مردم است حج خانه اگر حج کنند ادا کردند آنچه بر ایشان بود و اگر نکردند
ملامت بر ایشان است نه بر خانه کعبه دیگری گفت هرگاه ثابت کردی باید امامی واجب الاطاعه
باشد با اضطرار چگونه باید علی باشد با اضطرار دیگری نباشد مامون گفت که خدا چیزی مجهول
را که واجب نمیکند واجب ممتنع نیست اما مجهول ممتنع است باید رسول بگوید و لابد چیست که عدل
خلق بر او باشد پیش خدا نگویند ندانستیم آیا نمی بینی که اگر خدا واجب کند بر مردم روزه یک

در ظاهر کردن مامون قبح عمل عمر را در باب شوری

ماهی را و بمردم برساند که این ماه کدام ماه است و اسم بنهد بر مردم هست که بعقل خود نام ماه را معین
کنند و از نمیتوانند ماهها بیرون و درند تا اینکه بپرسند با آن ماهی که خدا خواسته اگر چنین باشد که
مردم محتاج به پیغمبر نیستند که پیغمبر بیان کند برای ایشان و محتاج با امام نیستند که از پیغمبر نقل
کند چیزی را از جانب خدا پس باید امام معین باشد از جانب پیغمبر نه امام مجهول را مردم پیدا کنند
گفت که از کجا ثابت شد که علی بالغ بود نه اینکه پیغمبر او را باسلام خواند مردم گمان میکنند که علی
کودک بود و حکم بر او جاری نبود چه بلوغ مردان نرسیده بود مامون گفت که علی کسانی بود که پیغمبر
ایشان را دعوت کرد پس اگر چنین باشد محتمل است تکلیف او و قوت برادای فرایض و اگر داخل آنکسان
نبود که پیغمبر ایشان را دعوت کرد بحکم خدا او را بایشان فرستاد پس لازم آمد بر پیغمبر اینکه خدا فرموده
ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین و با اینهمه پیغمبر مامور بود
بتبیان خدا تکلیفی که طاقت سایر بندگان نبود و این محال است که نمیشود و حکیم امر نمیکند و رسول
را بلکه نمیکند که رسول امر محال کند و شأن رسول اجل است از اینکه کسی را امر کند بچیزی که خلاف
حکمت حکیم است و قوم همه ساکت شدند مامون گفت پرسیدید نقض کردم میپرسم جواب بدهید
گفتند بپرس گفت آیا امت باجماع روایت میکنند که پیغمبر فرمود هر که عمدا دروغ بر من بندد جای
او را آتش کند گفتند چرا گفت روایت شده که پیغمبر ص فرمود هر که معصیت خدا بکند صغیره
یا کبیره و او را دین خود قرار دهد و بمیرد با اصرار بر معصیت او در طبقات جحیم مخلد است گفتند
چرا گفت مرا خبر دهید از مردی که مردم او را اختیار کردند و خلیفه کردند آیا جایز است که او را بگویی
خلیفه رسول خدا و از جانب خدا منصوب شده و پیغمبر او را خلیفه نکرده باشد اگر بگوئید جایز است بگوی
که خلیفه رسول خدا است این مکابره است و اگر بگوئید جایز نیست واجب است که ابو بکر خلیفه رسول
خدا نباشد و از جانب خدا هم نباشد و شما دروغ بسته اید بر پیغمبر خدا و شما باشید که پیغمبر گفته
هر که دروغ بر من بندد عمدا آتش جای او است مرا خبر دهید کدام یک از دو قول شما راست است
اینکه بگوئید پیغمبر وفات کرد و خلیفه قرار نداد یا اینکه گفتید یا ابی بکر یا خلیفه رسول اگر بگوئی خلیفه

در ظاهر کردن مأمون قبح عمل عمر در باب شوری

معین نکرد که بعد از پیغمبر خلیفه باشد و اگر بگویید ابوبکر را خلیفه کرد که شما می‌گویید اجماع
امت شد دروغ بر پیغمبر بسته باشد هر کدام را بگویید آن قول دیگر باطل است بر شما باد از خدا بترسید و نظر بحال
خود کنید و تقلید را رها کنید و شبهها را اجتناب کنید بخدا قسم قبول نمیکند خدا مگر آنکه بنا و
مگر با حجت و بینه و داخل نمیکند مگر در آنچه مبدأ نخواست و ریب و شبهه شرک و کفر بخدا است
و صاحبش در آتش است بعد از آن گفت مرا خبر دهید به بینم آیا جایز است که یکی از شما ها بنده بخرد
بعد از خریدن مولا شود و مشتری بنده شود گفتند نه گفت چگونه جایز است که شما اجماع کنید
بر ابوبکر و او را خلیفه کنید و او خلیفه شما شود و حال آنکه شما او را متولی امور کرده اید یا شما
خلیفه بودید بر او و او را خلیفه کردید گفتند خلیفه رسول خدا است پس از آن او غضب کردید
او و اکتشیدند مثل عثمان بن عفان یکی از آنها گفت بجهت آنکه امام مسلمین و وکیل ایشان است هر وقت
از او راضی هستند ولایت با او است و هرگاه غضب بر او کردند عزلش میکنند مأمون گفت
مسلمین بلاد و عبید از کیست گفتند از خدا گفت پس خدا اولی است بآنکه وکیل باشد بر بندگان
خود از غیر خود زیرا که اجماعی امت است که هر که مال را احداث کند در ملک غیر ضامن است پس آیا کسی
نیست که احداث کند اگر کرد باید از غرامت برآید پس از آن گفت مرا خبر دهید از پیغمبر که خلیفه
گذاشت و رحلت کرد یا نه گفتند نگذاشت گفت امت را گذاشت و رحلت کرد در ضلالت یا در
هدایت گفت پس بر مردم است که متابعت کنند هدایت و باطل را رها کنند گفتند که چنین کردند
گفت پس چرا مردم بعد از پیغمبر خلیفه تراشیدند و حال آنکه پیغمبر معین نکرد و خلیفه نگذاشت
پس ترک فعل پیغمبر کردند و ترک فعل پیغمبر ضلالت است و محال است که خلاف هدایت هدایت
باشد لابد ضلالت است و محال است اگر خلیفه نگذاشتن هدایت است که بگمان شما فعل پیغمبر
بود چرا ابوبکر را خلیفه کردند و پیغمبر نکرد چرا عمر شوری کرد میان مسلمین دیگر امر خلاف مخالفت
ابوبکر کرد که او وصیت کرد بعمر که آن دارید که پیغمبر خلیفه نگذاشت ابوبکر عمر را خلیفه کرد و
عمر هم اگرچه معین نکرد با مخالفت پیغمبر کرد که شوری کرد و مخالفت ابوبکر هم کرد عمر ستم

بهمی اختراع کرد که نه پیغمبر کرد و نه ابوبکر اما پیغمبر که میگوئید اصلا خلیفه نگذاشت را ابوبکر که
معین کرد خلیفه اما عمر نه این قسم نه آن قسم چیز تازه حنوی میگوئید به بینم این سه قسم کدام بلنها
صوابست درست است اگر فعل پیغمبر صواب است که خلیفه نگذاشت چرا ابوبکر گذاشت پس خطا کرده
که خلیفه را ابوبکر کرده باید ابوبکر خطا کرده که عمر را معین کرد و عمر خطا کرده که شوری کرد بعدانا
مرا خبر دهید آنکه که پیغمبر کرد افضل بود که بجا آن شما خلیفه نگذاشت یا اینکه شما کردید که خلیفه
نگذاشتید بعد مرا خبر دهید که آیا احدی متولی امر شد بعد از پیغمبر با اختیار و صحابه برتا امروز که میگو
که با اختیار مردم نشده پس باید همه مردم تا امروز در ضلالت باشند چون متولی آنها با اختیار آنها
نشده و اگر بگوئید با اختیار شده نکند سب امت کرده باید باطل کرده و قول شما و حجت که دفع نمیشود
یا نگفتید که مرا خبر دهید از این آیه قل لمن ما فی السموات والارض قل لله آیا اینکه آسمان و زمین
ملک خداست راست است یا دروغ گفتند راست است گفت آیا ما سوی الله از خدا هست گفتند که خدا
مالک و محدث اشیاست گفت پس چرا گفتید پس دراین بر است باطل شد تا بیعت شما واجب کرده باید و خلیفه
را اختیار کرده باید و اطاعت و را واجب کرده باشید باید و او را خلیفه رسول خدا خوانده باید و حال اینکه
شما خود او را خلیفه کرده اید و هرگاه غضب بر او کنند عزلش میکنند و هرگاه بخلاف میل شما
رفتار کند او را میکشید اگر خود را عزل نکرد وای بر شما بخدا افترا میبندید بلکه فردا عذاب را بچشید
هرگاه بایستید پیش روی خدای عز و جل و هرگاه وارد شدید بر رسول خدا و حال اینکه دروغ
بر او بسته اید که فرموده هرکه بر من دروغ بربندد مهیا شود مکانش او از آتش راوی گوید پس
از آن مامون رو به قبله نشست و دستهای خود را بلند کرد و گفت خدایا من اینها را نصیحت کردم خدایا
اینها را ارشاد کردم خدایا من بیرون کردم آنچه واجب بود بر من بیرون کنم از گردن خود خدایا
اینها را وانگذاشتم در ریب و شک خدایا من تقرب بتو میجویم بتقدیم علی بر خلق بعد از پیغمبر
چنانکه ما را امر کرد پیغمبر صلعم حماد گوید پس از آن ما متفرق شدیم تا مامون حیات داشت
دیگر ما جمع نشدیم در حدیث دیگر وارد است که قوم همه ساکت شدند مامون گفت چرا

ساکت

ساکت شد بعد گفتند نمیدانیم چه بگوئیم مامون گفت حجت بر شما ظاهر گشت پس از آن امر کرد که
ایشان را بیرون کردند گفتند ما بیرون رفتیم حیرت زده خجالت کشیده پس از آن مامون نظر کرد
بفضل بن سهل گفت اینست نهایت منتهای ادله و براهین این قوم بود که کسی گمان نکند که جلالت
مانع شد ما ایشان را از نقض کردن بر من **فصل** بدانکه شرف حاضر در ایام غزای پیغمبر با جماع
کل مسلمین عمر با ابوبکر در سقیفه بودند در طلب امر خلافت و امارت مشغول بودند با
اشرار ناس نیز در تجهیز حضرت و نه در دفن او و نه در نماز بر او آمدند بلکه از این مصیبت خود را مشغول
کرده بودند بقیل و قال و منازعه و مخاصمه بودند در این وقت و پیش از دفن حضرت متولی امر شدند
جری شدند بر خدا و شماتت کردند بموت رسول خدا فرصتی بدست آورده بودند و بعضی شدند
بر دنیا حجیرا استغفره کرفتند ایشان را با اینکه اهل نبودند و لایق و قابل این منصب امامت
نبودند چگونه شد از برای عمر که سعی و کوشش کرد در بیعت کرفتن از برای ابی بکر و با نسبت جهت
فعل منکر بجا آورد و چه قدر معاصی مرتکب شد با هر که از صحابه مخاصمه کرد با اینکه خود نیز
هم مثل یکی از مسلمانان بود اگر بود خدا و رسول او را با مقام بر پا داشته بودند و نه ابی بکر را و
گفته بود که این قدر اهتمام و کوشش نمیکنند در بیعت کرفتن در خلافت و امارت چگونه بر خود روا داشت
که قیام و اقدام نماید و مخاصمه و مقاتله کند و شمشیر برهنه کند بی اذن خدا و رسول و این معلوم است
هر کسیکه بصیرتی دارد ملتفت است که پیشی کرفتن عمر در این امر خلافت با صحابه از روی غرض نفس
بود و مقصودش از این امور نصیحت اسلام و اظهار محافظت دین نبود بلکه بر آن بود که حضرت
امیرالمومنین فرمودند امروز کار را محکم کردی که فردا خود صاحب کار شوی اگر مقصودش دین
دین بود چرا در روز دوشنبه و روز احد پیشی نکرفتند بجهاد مرد دین چرا از جیش اسامه تخلف کردند
با اینهمه سفارش رسول که فرمودند خدا لعنت کند کسی را که از جیش اسامه تخلف کند چرا در روز
احزاب فرار کردند که عمرو عبدود ایشان را صدا میزد بجهة مبارزت عمرو اصحاب پیغمبر را ترسانید
همه خائف شدند احدی بجنگ عمرو بر نخواست چرا وقت مبارزت مرحب فرار کردند پس اگر پیشی

کردند در سقیفه بجهة امر دین بود تا بدین جا این چند مقام که ذکر شد بجهة بیعت که با بکر اول سال
بود پس معلوم شد که منازعت ایشان بجهة ریاست و طلب جاه و حب دنیا و حسد بر آل محمد
بود و از برای همین جهة فرمودند علی در حق عمر که خلافت بصاحب طبیعت خشنه خشن سپرد از کینه
دیرینه که بود که وقت مردن شوری میان شش کس قرار داده تدبیر کرده تا امیر المؤمنین کشته شود
یا با ایشان بیعت کند بعثمان زیرا که حضرت امیر المؤمنین را با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف
و سعد بن ابی وقاص ضم کرد و گفت اگر همه بیک نفر اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر
یکطرف بیشتر باشد کمتر را بکشند اگر یکطرف بیشتر اتفاق نکنند و اگر مساوی باشند و دو نفر یک
کس را اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند آن سه نفر را بکشند چون بیرون آمدند حضرت
امیر المؤمنین فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر عم سعد است
و داماد عثمان است که این سه نفر از هم جدا نشوند ایشان بیشتر است که طلحه و زبیر با من باشند
عبد الرحمن بنظر فراست یا من با من کشته شوم تا بیعت کنم با یکی از ایشان در نهج البلاغه میفرماید
فیا لله للشوری متی اعترض الریب فی مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه النظائر یعنی [illegible]
فریاد در سر این مشقت این شوری چه زمان در من شک بود در مساوی من با ابو بکر تا اینکه قرین این
نظائر شدم یعنی مرا با عمر و عثمان قرین کنند و آنچه عمر در این شوری کرد قسم سیم بود مخالف نص ابو
بکر که نص و تصریح بعمر و مخالف اختیار که میگویند خلیفه با اختیار امت است و معلوم است که طریق
استخلاف از این دو بیرون نیست ثالثی ندارد عمر برای خود طریق سیمی را اختراع کرد این است که
در مرض موت خود گفت اگر وصیت بکنم با آنکس که بهتر از من بود وصیت کرده یعنی ابا بکر و اگر واگذارم
آنکس که بهتر از من و ابو بکر بود واگذاشت یعنی رسول خدا امامت را باختیار امت گذاشت پس از آن از
متابعت پیغمبر مخالفت کرد که بزعم ایشان امر را باختیار امت گذاشت و از متابعت ابی بکر هم اعراض
کرد که تصریح نکرد بیکی امر را بشوری میان شش کس انداخت همه را حاضر ساخت و عمر شهادت داده که
از اهل بهشتند پس از آن عیب گرفت بر هر یک از ایشان عیبی که باعث جایز نبودن امر خلافت بود

که در دست ایشان باشد مثل آنکه بطلحه گفت که پیغمبر از دنیا رفت و بر تو غضبناک بود بجهت آن گوئی
کرده بودی آن حرف این بود که در زمانی که آیه حجاب نازل شد که زنان خود را بپوشانند از نامحرم
طلحه گفته بود چه منفعت دارد برای پیغمبر که زنان خود را از ما میپوشاند فردا میمیرد زنهای او را
بنکاح در میآوریم پس از آنکه شهادت داد که اهل بهشتند بعد عیب ایشان کرد پس از
آن گفت اگر سه روز از شوری گذشت بعد از من و یکی از ایشان بیعت نکردند بکشید ایشان را و
واگذارید مردم را که خود اختیار کنند هر که را بخواهند و در این قصه شوری و کلمات عمر
از چند وجه تناقض دارد اول آنکه در حق طلحه شهادت داد که طلحه از اهل بهشت است بعد از آن
گفت که رسول خدا از دنیا رفت و بر تو غضبناک بود معلوم است هر که رسول خدا بر او غضبناک
باشد از اهل بهشت نیست خصوصا با این حال از دنیا رفته باشد ثانیا آنکه امر کرد بکشتن
ایشان اگر متفق نشدند بعد از آن سه روز چگونه جائز است قتل کسیکه رسول خدا شهادت
داده که او از اهل بهشت است و اگر این قتل که عمر امر کرد اگر مستحق قتل بودند پس یقینا از اهل بهشت
نبودند چونکه قتل برای امری که کسیکه از قواعد اسلام خارج شده باشد بسبب مرتکب
شدن ایشان چیزی را و هر کس حالش این باشد چگونه جزم حاصل میشود که از اهل بهشت است
و اگر مستحق نبودند چرا خلیفه که خود را واجب الاطاعه میدانست امر میکند بقتل جماعتی که مستحق
قتل نیستند بلکه معظم بوده اند پیش پیغمبر بجهت آنکه شهادت داد که از اهل بهشتند و این قتل
صریح است در امر بقتل ایشان و تناقض صریح و تهافت واضح است ثالثا آنکه علی را داخل شوری
قرار داد و او را اهل خلافت دانست و از جمله مستحقین خلافت شمرد و گفت بعلی بدرستیکه
توئی یا ابا الحسن اگر دعابه مزاح در تو نباشد قسم بخدا اگر تو والی کنم ایشان را او امیدواری براه
روشن او جو دارد به ایشان و وقتی حضرت با ابوبکر در باب خلافت منازعه کردند که بیعت از حضرت
میخواستند حضرت متمسک میشدند بقرابت و قرابت خویشی با رسول خدا و متمسک میشدند
باینچه پیغمبر در باره او فرموده بود ابوبکر میگفت که من شنیدم پیغمبر خدا را که فرمود ما

کتف و دوات و کاغذ عمر به پیغمبر نداد

اهل بیت خداوند برای ما آخرت را اختیار کرده و دنیا و خدا برای ما اهل بیت خلافت و نبوت
را با هم جمع نکرده و این حجت خود کرده عمر بعضی ابو بکر کرده چهار نفر شهادت دادند بر اینکه این
راست میگوید عمر و ابو عبیده و سالم مولای ابی حذیفه و معاذ بن جبل پس اگر صحیح باشد که پیغمبر
فرموده خدا برای ما اهل بیت خلافت و نبوت را با هم جمع نکرده چرا عمر حضرت امیر را داخل در شوری
کرد و اهل شوری کسانی بودند که عمر ایشان را قابل خلافت میدانست و حضرت را قابل خلافت دانست
و نبوت و خلافت را با هم جمع کرد با اینکه مناقض است با آن شهادتی که داده بود که جمع نمیشود از آن
جهت حضرت امیر فرمود با امام حسن که خود را داخل شوری نمیکنم خود را از ایشان ... من خود را داخل
شوری کردم خواستم تناقض کلام عمر را برسانم که از روز گفته بود نبوت و خلافت با هم جمع نمیشود
امروز مرا قابل خلافت و اهلیت آن دانست خواستم مناقضه کلمات عمر را بمردم اظهار کنم
دیگر آنکه عمر گفته بود روز شوری که اگر یکی از دو مرد زنده بودند که ابو عبیده و سالم باشد
مرا بخواطر شکی نمیرسید که او مستحق خلافت است با اینکه همه میدانند که سالم از قریش نبود بلکه
از عبیدها بود این کلام عمر هم مناقض است با آنچه روز سقیفه گفته بود با انصار که پیغمبر فرموده
امامان از قریش هستند پس ادعاء انصار را باطل کردند بحدیث الائمة من قریش پس واضح شد
که این شوری مستلزم چند تناقض بود روایت کرده مسلم در صحیح خود و حمیدی در جمع
بین صحیحین و غیر ایشان از علما و محدثین ایشان که پیغمبر وقتی محتضر شد در خانه چند مرد بودند
مثل عمر بن الخطاب و جمعی دیگر از صحابه حضرت فرمودند دواة و سفیدی بیاورید تا بنویسم در
حدیثی دیگر دواة و شانه بیاورید تا بنویسم برای شما کتابی که گمراه نشوید بعد از من عمر گفت
کتاب خدا ما را بس است پیغمبر را هذیان میگوید حاضرین مجلس اختلاف کردند بعضی گفتند
قول قول پیغمبر است بعضی دیگر گفتند قول قول عمر است اختلاف بسیار شد حضرت نگاه
غضب آلودی بایشان کردند فرمودند برخیزید از پیش من نزاع نکنید از پیش حضرت
بیرون رفتند ابن عباس هر وقت این حدیث را میگفت گریه میکرد تا اینکه سنگریزه از آب چشمش

رحلت فرمودن پیغمبر با حالت غضب بر عمر

از هذیان شد میگفت روز پنجشنبه چه روز پنجشنبه میگفت همه مصیبت اینجا است که حایل شد
میان رسول خدا و میان کتابت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته که اگر عمر میدانست که پیغمبر
میمیرد در این مرض هرگز نمیشد که کلمه نگوید چه پیغمبر قدرت داشتن باشد که کلمه سخن براند
باز ابن ابی الحدید گفته که ابن عباس در این موضع که عمر گفته که پیغمبر خواست خلافت علی
را تصریح کند که فرمود دوات و قلم بیاورید خدا نخواست و من مانع شدم و مضامین این
کلام واضح است که حسبنا کتاب الله صحیح بود چرا در سقیفه جمع شدند تشاجر و نزاع
کردند آخر الامر چند نفر از راه عداوتی که با اهل بیت طاهرین داشتند بیعت با ابی بکر کردند اگر
کتاب خدا کافی بود چرا ابوبکر بعد از خود عمر را تعیین کرد چرا عمر شوری قرار داد چرا در احکام حیران
و سرگردان بود و محکم ترین آیات قرآن آیه وضو است بعضی گفته اند که فرض مسح است نزد او
در صحیح بخاری روایت کرده که پیغمبر در مرض موت بحضور جمعی از صحابه فرمود بیاورید دوات و شانه
تا بنویسم برای شما چیزی که بعد از من اختلاف نکنید غشی حضرت را عارض شد خواستند
بیاورند عمر گفت این مرد هذیان میکند چون پیغمبر بهوش آمد گفتند یا رسول الله حاضر کنیم
آنچه خواستید فرمود که بعد از آنکه گفتید آنچه گفتید یعنی بعد از حرف عمر حضرت وفات
یافت در حالت غضب بر عمر از آنچه از او شنید که گفت این مرد هذیان میگوید و این واقعه از چند
راه طعن است بر عمر اول اینکه پیغمبر بر او غضب کرده با حالت غضب بر عمر رحلت فرمود و هر که
پیغمبر بر او غضبناک باشد خدا و رسول از او غضبناک است و هر که خدا از او غضبناک باشد جهنم
جزاء او است دویم آنکه خود را پیش انداخت در کلام پیش روی حضرت و اجتناب کرد عمر از اجابة
پیغمبر اجتناب کرده با اینکه خداوند حرام کرده و نهی فرموده از تقدم بر حضرت در آیه شریفه یا
ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله باز میفرماید و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة
اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة چگونه از عمر جایز است که مقدم شود پیش روی
پیغمبر با اینکه امر فرمود که دوات و شانه بیاورید که بنویسد چیزی که از میان امت اختلاف رفع

پیدا در نظر با اینکه مصالح امت را چنین دید که بر عمر مانع شد حایل شد میان حضرت و کتابت
کردن تا اختیار حضرت تا اینکه میان صحابه را اختلاف و قیل و قال در انداخت در حضور پیغمبر که
مقصود پیغمبر برداشتن اختلاف بود عمر اختلاف انداخت که بعضی گفتند بیاورید فرمود پیغمبر
از آنکه گفتید آنچه گفتید یعنی بعد از آنکه اختلاف انداختید در دانست پیغمبر که مقصود از کتابت
واقع نمیشود پس کتابت عبث و بی فایده میشود و کار پیغمبر باید خالی از فائده نباشد به همین جهت
ترک کردند چون مقصود برداشتن اختلاف بود بعد از آنکه اختلاف افتاد در حضور پیغمبر
در زمان حضرت پیش از رحلت بلکه در حال امانت شد یعنی عترت او و طلب خوشنودی ایشان بکر چه
منفعت دارد این نوشتن حضرت بعد از فوت و اینکه در حال حیات حضرت تخلف میکنند مثل اینکه
تخلف کردند از جیش اسامه با اینهمه تاکید حضرت و اصرار آن بزرگوار که تخلف نکنید حتی اینکه لعن فرمود
هر که تخلف کند لابد بعد از فوت حضرت هم تخلف میکنند پس واقع شدن این امور از عمر دلیل است
بر اینکه عمر بی مبالات بود در دین و مراعات دین را نمیکرد و اوامر شرعیه را رعایت نمیکرد و تعظیم
پیغمبر هم نمیکرد و امتثال فرمایش حضرت نمیکرد آنچه از جانب خدا به پیغمبر میرسید قبول نمیکرد پس
ایمان کجای او بود ای جماعتی که گفتند قول قول عمر است کجا ایمان داشتند که قول عمر را واجب
داشتند متابعت و قول پیغمبر را باطل گرفتند که واجب باشد ترک آن کفر از این بالاتر کفر صریح
همین است سیم آنکه بعد از آنکه مانع شد از آنچه مقصود حضرت بود اکتفا باین نکرد بلکه تهوری شد
و خصوصاً نسبت بی تمیزی که جایز نیست نسبت او به حضرت دادن بلکه در مقابل دشمنی کمتر
در حضور آن بزرگوار در حضور صحابه حضرت را شتم داد نسبت هذیان داد و حالت حضرت ولی
مثل حالت کسانی گرفت که در دادن وقت بی عقل میشوند تا اینکه حضرت عقل کامل بود تا اینکه خدا
میفرماید و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و هر که انصاف داشته باشد این دلیلات
کم گوید با اینمقالات اعتقادی بدین نداشت و حال آنکه خدا در چند جا بجهت تعظیم مواضع
بر یا ایها الرسول یا ایها النبی خطاب فرموده و در دو موضع هم بجهت صراحت رسالت

بیان قبح افعال عمر

او سبت قوله تعالی وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل بکر محمد رسول الله ص با ابوبکر ابن حرب
آزار او آزار رسول خدا است و خدا میفرماید ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا
والآخرة واعدّ لهم عذابا الیما پس چنین شخص که نسبت به پیغمبر چنین کند تمام مردم
و شادی او انست میشود گفت که پیغمبر از حال امت خبر بودند که بعد هفتاد و سه فرقه می
شوند که اصلش هفتاد و سه فرقه باشند پیغمبر که از گذشته و آینده عالم بود و از افتراق امت
هم خبر دادند که فرموده اند روا است که بعد او متفرق شوند امت من به هفتاد و سه فرقه و
مبادا نسبت که حق با یک فرقه است و باقی در گمراهی اند خدا میفرماید وما ذا بعد الحق الا الضلال
چهارم آنکه این کلام عمر که گفت پیغمبر خواست که وصیت بخلافت علی کند خدا نخواست و منع
شدم اما خواست رسول خواست خدا است پیغمبر که از پیش خود حرفی نمی گفت بی وحی
کند وما ینطق عن الهوی پس نسبت مخالفت پیغمبر با اراده خدا اگر دو قسم میرود بیت
با اینست که پیغمبر از جانب خدا نبوده و خواست پیغمبر غیر از خواست خدا است چنانچه این عمر گفت
که پیغمبر خواست علی را خلیفه کند چون خدا نخواست پس پیغمبری را دون رسول خدا دانسته
و این محض کفر است چرا که به رسالت چیزها پیغمبر باشد و در اینجا قبول نکنی و اگر پیغمبر نبوده اگر
و از جانب خدا بوده و کلام او از روی وحی بوده که خواست او خواست خدا است پس تفکیک میان اراده
پیغمبر و اراده خدا کفر است که گفت پیغمبر خواست و خدا نخواست دیگر آنکه لازم می آید از این کلام
که ابتدا عمر کرد و مانع شد خواست خدا همین باشد چون گفت پیغمبر شمردن رتبه پیغمبر است و
دانستن رتبه خود را این هم بد تر از آن دو قسم میشود که پیغمبر خلافت کسی و خلیفه و وصی و جانشین
تعیین نکند و امت در حیرت و ضلالت اندازد با اینکه خداوند در حق پیغمبر فرموده لقد جاءکم رسول
من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم و فرماید فلعلک باخع
پس این افتراء خدا میکند که امت را اصلاح کرده باشند و اساسی برای آنها قرار داده
چنانکه در دنیا میرفت ... و از زمان آدم هم مستمر بوده تا زمان پیغمبر ما

علیه السلام و پیغمبر هم که مهربانتر بود از ایشان از خود ایشان النبی اولی بالمؤمنین و ایشان میگفتند که ام
اما منفعل شدن از آن هم است از این جهت حاضر نشدند بجنازه پیغمبر را فرمودند پیغمبر صلعم من از برای شما
مثل پدر بودم نسبت بولد هر گاه بخواهید تغوط کنید رو بقبله و پشت بقبله ننشینید چگونه
میشود که پیغمبری که حالش چنین است از میان امت برود و امام برای ایشان نصب نکند تا اینکه امر
بزرگ بسته امام را امامت ایشان را ترک کرده نیامدند بجنازه حضرت و مشغول خلیفه تراشی شدند بجهة
اهتمام در آن پس بنابر این ایشان از پیغمبر کامل تر بودند که فکر دین بودند و خلیفه را معین میکردند
که اعتنا بجنازه پیغمبر نکردند تا اینکه اعتقاد عمر پیغمبر نمرده بود میگفت پیغمبر نمرده اصحاب
با و خواندند آیه انک میت وانهم میتون و با اعتقاد ما پیغمبر اگر در ظاهر حیات ندارد اما عارف
و عالم و شاهد بر اعمال ما هستند قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله والمؤمنون و فرق میان
این زمان و آن زمان نیست پس بی اعتنائی بجنازه حضرت مثل بی اعتنائی بخود حضرت است در حال
حیات در ملل و نحل گفته است که بجنازه حضرت رسول حاضر نشدند و بعد از سه روز آمدند بعقب
حضرت نماز کردند چون فرصت نداشتند ابو بکر بعمر گفت البدار البدار قبل البوار یعنی باید تعجیل
کرد در این امر خلافت ندانستند که تعجیل کار شیطان است و تأنی از رحمان است اول کسیکه بیعت
کرد عمر بود بعد منشط آن که شماتت کرد بود حضرت بعد ابو عبیده و سایرین خدا وقتی خواست
که آدم را خلیفه کند در چند سال قبل از او ملائکه را آگاه کرد انی جاعل فی الارض خلیفة از این
جهة عمر گفت که بیعت ابو بکر ناگهانی بود خدا مسلمانان را از شر آن نگاه داشت پس هر که بر گردد
بمثل این بیعت او را بکشید گفتند اگر بنی هاشم فارغ شوند از عزای پیغمبر ما دیگر متمکن
امر خلافت نیستیم از این جهت مبادرت کردند پس معلوم میشود که حق با شیعه است که میگویند
پیغمبر بتصریح فرمود که علی خلیفه است بعضی گفته‌اند که اگر حق با علی بود و پیغمبر بتصریح فرموده
بود دیگر مخالفت نمیکردند تو منصوص بود منع او میکنم اگر از برای ابی بکر نص بود ممکن
نبود از بنی حنیفه منع او اگر از برای او نص بود منصوص بود رد او هم جایز او که گفتند تو ذکر

وقد تعلمون انی رسول الله الیکم چرا مرا اذیت میکنید و حال آنکه میدانید من فرستادهٔ خدایم بشما
اما هیچ سود بر ایشان نکرد و گوساله پرستی کردند و خواستند عیسی را بکشند و او را بدار
کشیدند اما عثمان را نکشتند با اینکه بگمان اینها مرضی بود در بارهٔ او اما برادران یوسف نیستند
مثل پدرشان را بر یوسف و او را در چاه انداختند و او را فروختند بثمن بخس پس معلوم میشود
که مقصود چه بود از اینهمه اهتمام در سقیفه و کلمات عمر **فصل** فیما جری بعد النبی و بعض
ما صدر من المتخلفین و بطلان خلافتهم من تتمیم ادلة الامامة لعلی بن ابی طالب ع استبعاد ممکن
که چگونه میشود که جمیع صحابه از حق برگردند الا قلیلی و اینها در ایام رسول خدا ص جان و مال
خود را در راه خدا میدادند میگوییم که شنیدی بعضی از چیزها را که باعث شد اینها از حق بر
گشتند و بدینها او در دند و بعلاوه اینها مشرک و بت پرست بودند در ظاهر اظهار
اسلام میکردند در باطن کافر و منافق بودند و اما بنی اسرائیل مسلمان نبایستند و اولاد
مسلمان بودند چون موسی غایب شد از اینها هشتاد و سه هزار نفر از اینها گوساله پرست شدند
حالیکه اینها مسلمان بودند چنین شد پس اینها که اولاد مشرکین بودند و خودشان در باطن
مشرک بودند که بطریق اولی مرتد میشوند و واقع و امکان است از اینها ارتداد بنی اسرائیل گفتند
وقتیکه از دریا گذشتند فرعون را دیدند غرق شده با امثال بعینه گفتند که ای موسی یک خدای
برای ما درست کن چنانچه برای اینها چند خدا هست و از اخبار مستفاد میشود که مخالفت ایشان
امر رسول خدا را در حال حیات آنجناب نیز بوده چنانچه در عوالی از براء بن عازب روایت شده
که گفت که رسول خدا ص بیرون رفتند با اصحاب و احرام حج بستند چون بمکه رسیدند حضرت
فرمودند حج خود را بدل بعمره کنید مردم گفتند یا رسول الله ما احرام حج بستیم چرا عمره کنیم
فرمودند ببینید چگونه من شما را امر میکنم شما بجا آرید کلام حضرت را رد کردند حضرت
غضبناک شدند بعد رفتند بمنزل بعد از آن و آثار غضب در روی مبارک آنحضرت نمودار بود بعضی
از زوجات دیدند که آثار غضب در حضرت است عرض کردند چه کسی شما را بغضب آورده خدا او را

غضب کنند فرمودند چرا غضب نکنم من مردم را بچیزی امر میکنم متابعت نمیکنند هرگاه ایشان در اوامر
که مشتمل بر عبادات است متابعت نمایند و شما ها امر بحضرت را مکروه دانسته باشید پس در حظوظ نفسانیه
و طلب دنیا است نفاذ امر را با عدم حضور آن حضرت چه مضایقه دارند خداوند میفرماید وما محمد
الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم که خبر داده که بعد از
پیغمبر بر میگردند کافر میشوند رسول خدا فرمودند بعد از آنکه خدا امامت را ثابت کرد بدیگری
بر میگردید در عوالی است که فرمودند رسول خدا بعد از من کافر نشوید بعضی از شما گردن
بعضی را بزنید با شمشیر ابن جنید از اجتناب از کفرها است بنا برآنکه حضرت نهی کنند از برگشتن بکفر و کفر بعد
از ایمان دلیلش آن است که فرمودند هر که با علی مقاتله کند کافر است زیرا که علی با حق است و حق با
علی است و گفته اند که لشکر صفین و بصره اجتهاد کردند اجتهاد خطا و فاسد زیرا که اجتهادی
که صاحبش را بکفر بکشاند اجتهاد نیست صاحبش مواخذ است در عوالی ذکر شده که وقتی رسول
خدا روز جمعه بود خطبه میفرمودند که ناگاه دحیه کلبی از شام از تجارت برگشت و قبیله بر
میگشت در مدینه کسی نمانده مگر آنکه بسوی او میرفت و هرگاه می آمد بهمراه خود ما یحتاج مردم
را از گندم آرد و چیزهای دیگر و طبل میزد مردم را اعلام میکرد با مدن خود مردم میرفتند
از او خرید میکردند آنچه میخواستند و در جمعه دحیه آمد پیش از اسلام او طبل اعلام نواخت وقتی که
رسول خدا بر منبر خطبه میفرمودند مردم بیرون رفتند کسی در مسجد نماند مگر دوازده نفر و در بعضی
روایات دیگر هشت نفر چهار از اهل بیت و چهار از اصحاب مثل سلمان و عمار و حضرت فرمودند
اگر اینها در مسجد نبودند هر آینه سنگ از آسمان بر اهل مدینه میبارید خداوند تبارک و تعالی در سوره
جمعه فرستاد و اذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما قل ما عند الله خیر من اللهو ومن
التجارة والله خیر الرازقین و در روایت دیگر حضرت فرمودند اگر همه عقب هم میرفتند که یکی از شما
باقی نمانده بود وادی آتش بر شما وارد میشد پس تامل نما که هرگاه از برای نفع جزئی دنیوی تارک
خدا و پیغمبر باشند پس از برای منصب و ریاست عامه باشند که کینه در سینه

او در دلهای ایشان کمونی داشتند و بیانها را انتظار فرصت بودند چرا مضایقه مینمایند پس
اینکه عامه نقل نموده اند که هر یک از خلفا ثلثه بذل اموال عظیمه در راه دین نموده اند محض افترا و بهتان است
چنانکه از این حکایت معلوم شد و از آیه نجوی نیز معلوم است چنانچه عامه و خاصه نقل نموده اند
که حق تعالی از جهة امتحان آیه نجوی را فرستاد یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین
یدی نجویکم صدقة و هیچیک از صحابه بغیر از علی بن ابی طالب عمل بآن آیه ننمود چنانچه حافظ ابو
نعیم و سایر مفسرین ذکر نموده اند که حضرت امیر المؤمنین فرمود که آیه در قرآن هست که عمل
بآن نکرده است کسی پیش از من و عمل بآن نخواهد کرد احدی بعد از من و آن آیه نجوی است که من یک
دینار داشتم آنرا به ده درهم فروختم و هر گاه که خواستم رازی بگویم بیکدرهم تصدق کردم الحال
آنحضرت ده روز ده درهم داده با آنحضرت نجوی کرده و بغیر از او بآن آیه احدی عمل ننمود پس اگر
خلفای ثلثه را اعتنائی در امر دین بودی در ظرف ده روز عاجز نبودند از اینکه یکدرهم تصدق
کنند و با آنحضرت مناجات کنند و خود را مورد عتاب استغفر ان تقدموا بین یدی نجویکم
صدقة در نیاورند علامه در منهاج الکرامه گفته اما انفاق ابی بکر بر رسول خدا دروغ است
بجهة اینکه مالی نداشته پدرش نهایت فقر را داشته و ندا کننده بود بر مائده عبد الله بن جدعان روزی
[illegible] ان میکرد مثل کذلک میکرد اگر ابوبکر چیزی داشت بسنگینی او می‌نمود ابوبکر در جاهلیت
مکتب دار کودکان مشرکین بود و در اسلام خیاط بود و چون متولی امر مسلمانان شد مردم او را
منع کردند از خیاطی ابوبکر گفت من محتاج بقوت هستم قرار دادند روزی سه درهم باو بدهند
از بیت المال و پیغمبر پیش از هجرة بمال خدیجه در نعمت بود محتاج نبود و احتیاج بتهیه جیوش
نبود و بعد از هجرة که ابوبکر چیزی نداشت و اگر چیزی انفاق کرده بود باید آیه در حق او نازل
شود چنانچه در حق حضرت امیر نازل شد هل اتی و انما ولیکم الله و معلوم است که پیغمبر اشرف
است از آنکه حضرت امیر تصدق فرماید که آیه نازل شد علاوه بر آنکه ادعا میکنند که ابوبکر انفاق
کرده که نسبتا بود پس بنا بر آنکه چیزی نازل نشده دلالت میکند بر دروغ بودن نقل انفاق

معویه بعبد الله بن جعفر گفت اگر ابطور است که شما میگوئید پس امت هلاک شدند واز دین بر
گشتند مگر شما اهلبیت و هر که بگفته شما باشد وایشان نسبت بسایر مردم قلیل میباشند عبد
الله عباس رضی جواب کرد و گفت خدای فرماید قلیل من عبادی الشکور و ما اکثر الناس و لو
حرصت بمؤمنین الا الذین امنوا وعملوا الصالحات و قلیل ما هم خداوند عالم قلیل فرموده
که مؤمنین و کسانیکه عمل صالح میکنند قلیل اند و عجب نیست از این امت و عجب از امت موسی از بنی
اسرائیل که سحره بفرعون گفتند بکن آنچه میکنی پس ایمان بموسی آوردند و تصدیق موسی را
کردند پس از آن با قوم موسی رفتند تصدیق موسی را کردند و با نبوت او اقرار داشتند بعد بنی
موسی ایشان او را دریا گذرانید و با ایشان عجایبها نمود و دریا گذشتند بتهای که عبادت
میکردند گفتند این خدای شما و خدای موسی است پس از آن موسی گفت با ایشان ادخلوا الارض المقدسة
التی کتب الله لکم در جواب موسی گفتند که داخل نمیشویم موسی عرض کرد خدایا من نمیتوانم نگاه دارم
مگر خود و برادرم را جدائی بینداز میان ما و میان گروه فاسقین خطاب رسید لا تاس علی
القوم الفاسقین پس نیست متابعت این امت مگر اطاعت و متابعت کردند و متابعت نمودند
اوراکه با رسول الله بودند و اقرار بدین او نمودند و بعد از آن انکار کردند و در ایشان حسد کفر
بود اگر مخالفت کردند امام وولی خود را بنسبت عجب از قومی که از نبوتها خود گوساله سامری
ماندند گوساله پرستی کردند و سجده باو کردند گمان کردند که گوساله خدای ایشان است
اجتماع کردند بگوساله پرستی جز هارون و باقی ماندند اصحاب پیغمبر که بمنزله هارون بودند از موسی
اهل بیت او چه سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر و زبیر هم برگشت و مرتد شد عجب تر که ایشان
بدرستیکه رسول خدا امت را اسم برد بعد برخی و در مواطن بکر حجت میکرد بر ایشان را امر
میکرد باطاعت ائمه پیغمبر خدا جعفر را دید ذو الجناحین فرمود بقوم که جعفر را بر شما امیر کردم اگر
جعفر ابی طالب کشته شد زید بن حارثه امیر شما است اگر زید کشته شد عبد الله بن رواحه
امیر شما است پس همه کشته شدند پس در رحلت خود امت را وامیگذاشت خلفای بعد حق

بیان کفر یزید پلید و عمر سعد

می‌کفتند و انکار امر میکردند مثل بعض پیغمبر را کردند انکار آنرا از کتاب خدا و سنت رسول میکردند و بعد
از خود اظهار او امر کذاشته که برای خود خلیفه اختیار کنند پس رای اینها با این از پیغمبر هدایت
کننده تر است و وارد شده است برای اینها از آثار رسول و اخبار او ترک نشدند و تمام آنچه از ترک
شدند مکر بعد از بیست و هشت سال پیغمبر انکار و انکار انداشتند و کوری و شبهه بکر انکه علی بن ابی
طالب اول همه است از اسلام آوردن و اعظم اینها از رنج کشیدن در جهاد فی سبیل الله و مدتها
همراه و جانفشانی او در راه رسول خدا نازل کشت بر پیغمبر سخنی و شکی نیست انکه علی را مهر اینها
بجهة اعتقادی که باو داشت و معرفتی که بفضل او داشت و علی از همه دانا تر است بکتاب خدا و سنت
رسول و علی پیش پیغمبر از همه کس محبوب تر است علی در خلوت شب و روز با رسول خدا بود هرگاه
سوال میکرد باو عطا میفرمود هرگاه ساکت میشد رسول خدا خود ابتدا بسخن مینمود علی
احتیاج باحدی نبود بعد از رسول خدا در علم و فقه و همه اینها محتاج بعلی بودند از برای علی
سوابق و مناقبی است که آنچه خدا در قرآن در حق او نازل شد که از برای احدی از اینها نبود علی کفش
از همه بود در نفس از همه بیشتر خصلتی از خصال خیر نیست که در علی نباشد نظیر او و شبیه او
کسی از علی شنفتند که هرگز رسول خدا کسی را بر علی امیر نکرد احدی در هیچ امر مقدم بر علی نشد
رسول خدا اسامه را امیر جیش کرد و ابابکر و عمر را از جمله جیش قرار داد کفتند پیغمبر رسید
بیمار در این کودک بنده را بر ما امیر کرده چون اسامه بنده بود رسول خدا تصدیق کلام
ابن عباس روایت میکند روایتی که در کتاب نخست از صادق ع از پدر بزرگوارش علیه السلام در این آیه یعرفون
نعمة الله ثم ینکرونها فرمودند چون این آیه انما ولیکم الله و رسوله نازل شد چند نفر
از اصحاب رسول خدا در مسجد مدینه جمع شدند بعضی ببعضی کفتند چه میگوئید در این آیه کفتند
اکر باین آیه کافر شویم کافر شده ایم بباقی آیات و اکر ایمان باین آیه آوریم ذلت است برای ما
که پسر ابی طالب بر ما مسلط باشد کفتند که دانستیم که محمد راستکو است در آنچه میگوید
لکن او را دوست میداریم و اطاعت علی را نمی کنیم در آنچه ما را امر کرده این آیه نازل شد یعرفون

نعمة الله ثم ینکرونها نعمت خدا را میشناسند یعنی ولایت علی را پس از آن منکر میشوند واکثرهم الکافرون
بولایت آن تصدیق ابن عباس است اخطب ... گفته در کتاب اسرار الامامة که یزید پلید بعد
از قتل حسین تا آخر با واصحابه او لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل
فاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان
لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل در منهاج التابوین است خلاف که بعد
از رسول خدا و نقض با فترا ... طلب امر کردند برای آنکه مستحق
باشند و اکثر قوم او را متابعت کردند بجهة طلب دنیا چنانچه عمر سعد لعین اختیار کرد ملک
ری بجهة چند روزه دنیا چون بچه کردند و روایت اختیار ملک ری و قتل حسین تا اینکه میگفت
در قتل حضرت ... جهنم است حق ... شعر خود که گفته وعاذ عبید الله من
قومه الی خطة فیها خرجت لحسین فوالله ما ادری وانی لواقف افکر فی امری علی خطرین
ءاترک ملک الری والری منیتی ام اصبح ماثوما بقتل حسین وفی قتله النار التی لیس دونها
حجاب ولی فی الری قرة عین ... واصحاب رسول بود واما علماء اهل غزالی و متوکل
که هر دو امام شافعیه میباشند گفته اند که تسطیح بنور شرع و سنت لکن چون رافضی ازان شعار
خود ما نستیم منکرهم زمخشری که یکی از امام حنفیه است در تفسیر این آیه هو الذی یصلی علیکم
و ملائکته گفته که مقتضای این آیه جایز است که صلوات بر غیر پیغمبر ... مسلمین لکن چون
با ائمه خود صلوات میفرستند ما منع کردیم حنفیه گفته اند که انگشتری در دست راست کردن
مشروع است لکن چون رافضیان عادت خود کرده اند ما در دست چپ میکنیم از ابن حنبل ...
ابو حنیفه گفته که من مخالفت جعفر بن محمد در هر چه گفت و کرد الا اینکه ندانستم در حال سجود
چشمها خود را میبست یا میگشود که من امر کنم بهم گذارند یا اینکه بهم میگذاشت که من بگویم باز کنند امر
کردم که بچشم باز کنند و بچشم بگذارند تا مخالف شده باشد بهر بنای ما انصاف طالب حق کو
شریعت پیغمبر را تغییر و تبدیل دادند و احکام را بهم زدند که از صاحب شریعت سید و ضد

رفت در عادت بنی امیه این بود که در اخر خطبه علی را لعن میکردند عمر چون از خطبه فارغ شد بجای لعن
این ایه را ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم
تذکرون واز منبر بزیر امد مردم از اطراف مسجد فریاد بر آوردند بلند که امیر المؤمنین کافر شد بر او حمله کردند
که او را بکشند صدا زد ای سلیم کوشان خود را از من باز خواستند تیر و تیغ او برسر سلاح
خود را عمر وا اندیشه کرده خلاص کردند و خود را بنصرت رساند بعد از ان خواندن این ایه مستحب شد
در اخر خطبه جمعه مردم متفرق شدند میگفتند سنت تغیر کرد سنت تبدیل کرد مردم از ابو حنیفه
و شافعی استفتا کردند ازین مسئله که عمر لعن را برداشت و سنت را تغیر داد ابو حنیفه و شافعی فتوی
دادند که لعن علی بدعت بود و اشتن سنت لا ثبت بان در کتاب اسرار الامامت که در شهرها
چند قبیله هستند همه معظم مکرم که مردم صدقات را برای انها میبرند بعضی انها را بنو السنان
میگفتند که نیزه را سر امام حسین بود بعضی انها را بنو الطست گویند از اولاد ان لعینی هستند که سر
حسین را در میان طشت گذاشت و برد پیش روی یزید لعین بعضی انها را بنو النعل گویند از اولاد ان ملاعین
هستند که اسپها را نعل بندی کردند بجسد پاره پاره مظلوم کربلا تاختند بعد از ان نعلها
برداشتند و با نعلهای دیگر مخلوط کردند حلقه ها از انجهت نقال و ثمن و مبارک برید هاکها خود
نصب کردند بعضی از انها را بنو التکبیر گویند از اولاد کسانی هستند که تکبیر گفتند روزی که سر مطهر
خامس ال عبا را داخل شام خراب نمودند بعضی از انها را بنو الفرح گویند از اولاد کسانی هستند
که سرها را بدمشق در وقت داخل نمودند بعضی از انها را بنو القضیب گویند از اولاد کسی بودند که قضیب
چوب خیزران را برمیداشت که ان یزید پلید لعین قضیب را اشاره بر ثنایای حضرت میکرد بعضی
از انها را بنو الفتح گویند از اولاد کسانی هستند که بجهت بشارت فتح یزید پلید سوره انا فتحنا
خواندند با اینها همان جماعت هستند که خدای فرماید که اگر از برای اهل هرات و معجزه بیاوری بعث مثل
قبله ترا نکنند تو هم متابعت قبله انها مکن و بعضی هم متابعت قبله بعضی کنند هنوز قبول نکردند و ملا خطاب
مغنیت علی ع در بیست صد با سر وار رسول خدا قول نکردند در سی هزار و چند بیست خداوند میفرماید

ازاولاد یکی

چه قدرت اثبات و معجزه آسمان و زمین مثل آنها اعراض کردند و تکذیب کردند پس هرگاه قبول نکنند
از خدا و رسول چیزی را از آنچه گذشت از آیات و احادیث چگونه قبول میکنند ان غالی کیست از علی بسبب چیزی
حضرت فرمود پس اد روی تفقه یعنی تا یاد گرفتن پیش از روی تعنت یعنی از بهر امتحان و جهل جدل
عجیب است که می گویند اهل سنت که برای بکر ما الا انها اهل الرده شدند از ادای انها اسیر شدند مردان انها
کشته شدند چونکه ابوبکر خالد را فرستاد بکشتن بنی حنیفه و مثل خالد و مالک بن نویره که امیر قبیله
بود خالد همه انها را کشت در روی کوه و سجود و با زن مالک خالد سلوک تا کرد و گشت که همه مشرک
هر د با انشب تا کرد تا خالد را لقب سیف الله دادند از روی عداوت با علی که ملقب بسیف الله است
حضرت قبیله بنی حنیفه میگفتند که پیغمبر ما را امر کرده که حقوق اموال خود را صرف کنیم در مصارف
صلحاء قوم خود و خلافت از برای بنی هاشم است نه از برای تو ای پسر ابی قحافه و ابوبکر بفهمید که مانع
بنا و بل العدا میکشند چونکه از اصل منکر زکوة نبودند لکن ابوبکر را الا ابو قابل ندانستند که
بستاند و نفرستند زیرا که از رسول خدا شنیده بودند که ابوبکر را حقی در خلافت و اما ابوبکر
در آخر عمر بحسن خود تا سف خورد و پیشمان شد از قتل مالک عمر در ایام خلافت فعل ابوبکر را انکار
کرد و اسیر آن قبیله بر کرد با بند خالد را حد تا زن مالک زنا کرده بود و کافی از حضرت امام
محمد باقر روایت شده که روز غدیر خم وقتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم دست علی بن ابی طالب را
گرفت و او را مولا خواند بر مسلمانان و خلیفه کرد ابلیس لعین نعره زد در میان لشکر خود تمام ملائکه
دیو و پری از لشکر او در نزد او آمدند و گفتند ای سید و مولای ما چه شد تو را که از تو شنیدیم
نعره این نعره هو انالک تو ابلیس گفت این پیغمبر رو نکاری کرد که اگر تمام شود این کار از برای او خدا
را معصیت نشود هرگز گفتند ای سید ما تو آنکه آدم را از بهشت بیرون کردی چون منافقین گفتند
که محمد از روی هوا سخن میگوید دیگری گفت تا می بینی چشمهای او دو میزند که گویا سر او چون
چشم دیوانگان ابلیس نعره کشید که بطرب افتاد و ستادن گفت ای ما دانستید که من بودم آدم را
از بهشت بیرون کردم گفتند چرا اما آدم نقض عهد کرد و بخدا کافر نشد و اینها نقض عهد کردند

وکافر شد برسول چون پیغمبر خدا ص رحلت کرد مردم غیر از علی را برپا کردند ابلیس تاج پادشاهی بر سر
نهاد و نشست و جمع کرد پیاده و سوارهٔ خود را گفت کسی که خلاف اطاعت نمیشود تا امام برپا شود پس
از آن فرمودند حضرت این آیت را ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه چونکه پیغمبر رحلت کرد و ظن از
ابلیس بود زمانی که گفتند پیغمبر از روی هوا سخن میگوید ابلیس گمان کرد باینها و اینها یعنی منافقین تصدیق
کردند گمان ابلیس را و گمان ابلیس اغوای بنی آدم بود که گفت فبعزتک لاغوینهم اجمعین در تفسیر علی بن
ابراهیم بسند خود از حضرت امام محمد باقر ع در حدیثی تا آنکه فرماید بعد از آنکه گفت پیغمبر ص من کنت مولاه
فهذا علی مولاه انا السر خاک بر سرها خود ریختند ابلیس بر ایشان گفت چه شده است شما را گفتند
امروز این مرد بست بستی که نگشاید او را تا روز قیامت ابلیس گفت هرگز چنین است شما تا آنکه بعد
او هستند که او وعده دادند خلف وعده بامر کنید پس خداوند سبحان این آیه را فرستاد ولقد
صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی شیعه علی تا بعث ابلیس نکردند و قوم فرعون
کشتند ابنای بنی اسرائیل را و اسیر کردند زنان ایشان را مثل اینکه در کربلا اتباعین خلفا کشتند پسرهای
ایشان را چون حسین ع و اصحاب او و اسیر کردند زنان ایشان را و هم چنین هر زمانی ستمکاری ایشان بود در کتب
شصت نفر از اولاد علی و فاطمه را کشت و سر جا کند هر بیست نفر را در یکچاه انداخت و در بعض کتب
مذکور است که کشته شد از اولاد علی ص بیست هزار نفر خداوند میفرماید لکم فی رسول الله
اسوة حسنة پس واجب است بر تابعین رسول خدا ص اینکه محزون شوند در حزن حضرت و شاد شوند
در شادی آن بزرگوار و شکی نیست که رسول خدا محزون است بجهت قتل اولاد خود مخصوصا روز
عاشورا بخلاف بنی امیه که روز عاشورا را روز شادی کردند که یزید لعین هفتاد و دو نفر را
شهید کرد که هیجده نفر از اولاد علی بودند ملا سعد سید شریف گفته اند هرگاه بیعت کردند
بکی از امام است و واجب الاطاعة که چون بیعت با یزید لعین کردند حسین و تابعین او را مباح الدم
کردند اللهم العن بنی امیه و تابعینهم روایت شده در کتاب شرف النبوة که ابوبکر در خواب
دید که آفتاب از آسمان جدا شد و بر کعبه افتاد و اجزا آفتاب از هم پاشید و متفرق شد قطعه

ازان در نماز ابو بکر امامت ابو بکر از بعد از آن هیچ سعد بن عباده و زبیر گفتند که ما است که ظاهر شود
بلکه در تمام زمان پیغمبر و ادعا نبود کنند و از او نبود منبر سید بهره نبرده بعد از او تا خبر نشنید در تحقیق
دعوت او و چون پیغمبر ابو بکر را دعوت باسلام کرد ابو بکر گفت بکدام حجت او را قبول کنم فرمودند
پیغمبر بحیرا راهب پس ابو بکر اسلام آورد پس اسلام ابو بکر بجهت همین علت بود نه از برای محض اسلام
او در تمام اعلی شهادت بر استاد دنجاوز اعتقاد از جمله جبرئیل که شهادت بر عداوت قلبیه او را
میکنند اهل بیت و اینست که صدوق مرحوم ذکر میکند در علل از احمد حنبل که گفته حق اینست
که پیغمبر میشود تا اینکه علی را دشمن ندارد اگر چه زاید کی باشد و در تاریخ ابن خلکان که تاریخ
معتبر ایشان است میگوید که سنن ابو موسی علی جمع میشود تا اینکه روایت میکند در کتب خود که
پیغمبر فرمود یا علی دوست ندارد ترا مگر مؤمن متقی و دشمن ندارد ترا مگر منافق شقی در کتب
الفصول شیخ نجیب الدین ابی الفتح اصفهانی از صحیح مسلم نقل کرده که پیغمبر فرموده که خداوند
فرستاد الیه وحی در حق علی سه دفعه که علی سید الوصیین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین است
پس ثابت شد که علی امام ایشان نیست بلکه امام المتقین است که خدای فرماید ان المتقین فی جنات
و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر چونکه تصدیق امام با امامت دشمنی علی جمع نمیشود
بدانکه جماعت عامه تماما روایت کرده اند که پیغمبر در حق ابا ذر فرمود که زمین خاک آلوده بر نداشته
و آسمان سبز سایه نیفکنده بر صاحب لهجه که راستگوتر از ابوذر باشد با اینحالت او را صدیق نگفتند
و ابو بکر را صدیق خواندند با اینکه در حق او چنین حدیثی نرسیده و او را خلیفه رسول خدا نخواندند
با اینکه رسول خدا او را در حیات خود و بعد از وفات خود خلیفه نکرد که خود ایشان هم میگویند
که باختیار امت شد و امیر المؤمنین را خلیفه رسول خدا نخواندند با اینکه در چند موضع او را
خلیفه کرده در مدینه از آنجمله در غزوه تبوک که فرمودند یا علی مدینه صلاحیت ندارد مگر برای
من یا از برای تو یا راضی نیستی اینکه بوده باشی از من بمنزله هارون از موسی جز آنکه پیغمبری بعد
از من نیست و رسول خدا صلعم تکرار کرده اند که ابو بکر سوی امر کرد اسامه را بر جیشی که ابو بکر و

بیان القاب موضوعه و فضایل مصنوعه بمنافقان امیر المؤمنین

وعمر در آن جیش بودند و حضرت رحلت کرد و اسامه را عزل نکرد و او را خلیفه رسول خدا صلعم میخواندند
چون ابوبکر متولی خلافت شد اسامه غضب کرد که گفت رسول خدا مرا بر تو امیر کرد چه کس ترا خلیفه
بر من ابوبکر با عمر رفتند اسامه را راضی کردند و او تا مدت حیات خود امیر خواندند عمر را فاروق گفتند
و بعلی نگفتند با اینکه رسول خدا فرمود علی فاروق امت من است حق و باطل را از هم جدا میکند
چگونه یاری عایشه کردند در امر باطل که خروج کرد بر امام چهارم شان و احدی از آنها یاری حضرت
پیغمبر نکردند زمانی که حق خود را طلب کرد از ابی بکر اصلا یک کلمه سخن نگفتند و عایشه را ام المؤمنین گفتند
و باقی زوجات حضرت را نگفتند برادرش محمد را با بزرگی شانش و قرب منزلتش نزد خدا خال المؤمنین
با و نگفتند خواهرش را ام المؤمنین گفتند معاویة بن ابی سفیان را خال المؤمنین گفتند بجهت آنکه خواهرش
ام حبیبه دختر ابی سفیان بعضی از زوجات حضرت بود و حال اینکه خواهر محمد بن ابی بکر با شأنش از خواهر
معویه پدرش بالاتر بود رسول خدا صلعم لعنت فرمودند معویه را آزاد کرده پسر آزاد کرده لعین
پسر لعین فرمودند پیغمبر هرگاه معاویه را بر منبر ببینید او را بکشید معویه از صنف مؤلفة
قلوبهم میباشد و با علی ع مقاتله کرد و چهارم خلفا است و امام حق است و هر که با امام حق محاربه
کند ظالم است سببش اینکه محمد بن ابی بکر موافقت کرد با علی ع و مفارقت پدرش کرد و بغض معاویه را
داشت بجهت دشمنی او با علی ع و محاربه او با حضرت معاویه را از کاتب وحی شمرده اند و حال اینکه
یک کلمه ننوشت بلکه رسائل می نوشت بلکه از جمله کاتب وحی ابن ابی سرح بود و مرتد شد مشرک شد
و در حق او آمد ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم با اینکه معویه
همیشه مشرک بود در این مدت که پیغمبر مبعوث بود تکذیب وحی میکرد و استهزا مینمود بشرع و در
روز فتح بیمن بود و طعن میزد بر رسول خدا صلعم و کاغذ به پدرش صخر حرب مینوشت و او را سرزنش می نمود
که اسلام آورده بود و فتح در شهر رمضان شد هشت سال بعد از هجرت معاویه بشرک خود باقی
بود تا زمانیکه پیغمبر که خون او را هدر کرده بود فرار کرد بمکه چون بیا و راجا بمکه نشد تا آنرو

ظاهر کردن پیغمبر کفر معویه را

اضطرار پناه به پیغمبر آورده و اظهار اسلام کرد بعضی گفته اند پیش از فوت حضرت مسلمان شد و نیز
مال خود را بعطوانه انداخت که شفاعت او را بکند عباس شفاعت کرد پیغمبر گذشتند از او عبد الله
عمر روایت کرده که از حضرت پیغمبر شنیدم می فرمودند بر شما ظاهر میشود مردی که می میرد بر غیر
سنت من معویه پیدا شد حضرت برخاستند روزی خطبه بخوانند معویه برخاست دست پسر
یزید پلید را گرفته بیرون رفت خطبه را نشنیدند حضرت فرمودند لعن الله القائد والمقود خدا
لعنت کند کشنده و کشیده شده را معویه مبالغه کرد در محاربه علی و جمع کثیر از اخیار اصحاب
کشت و حضرت را لعن کرد بر منابر مدت هشتاد سال تا اینکه عمر عبد العزیز قطع کرد امام حسن را
زهر داد پسر ملعونش امام حسین را شهید کردند زنان او را اسیر کرد بعد او بنا بای رسول را کشت
مادرش هند جگر حمزه را خورد خالد بن ولید را سیف الله و سهم الله ملقب کردند و خالد همیشه
دشمن علی و رسول بود تکذیب رسول میکرد و خالد سبب شد که روز احد مسلمانان کشته شدند
و دندان پیغمبر را شکستند و حمزه را شهید کردند چون اظهار اسلام کرد حضرت او را فرستادند بقبیله
بنی جذیمه که صدقات بگیرد خیانت کرد و خالد لعن پیغمبر کرد مسلمانان گفتند رسول خدا امیر ما
اصحاب برخواستند انکار افعال خالد را کردند دستهای خود را باسمان بلند کردند بحدیکه ملاحظه
می شد سفیدی بغل حضرت عرض میکرد خدایا من بیزارم بسوی تو از آنچه خالد کرده پس
از آن امیر المومنین را فرستادند تا تلافی کند آنچه خالد کرده در تقصیر بطاء حضرت بعلی فرمودند تلافی کن
و راضی کن حضرت امیر رفتند فرمایش رسول را بعمل آوردند چون پیغمبر رحلت کرد ابوبکر بر تخت
خلافت نشست خالد را امر کرد بکشتن اهل یمامه خالد کشت از ایشان هزار و دویست نفر را تا اینکه
همه مسلمان بودند مکاتبه اول تا مالک بن نویره هم که شیخ بنی تمیم شاعر بود او را سیف الله
گفتند مانع زکوة را مرتد شمردند با اینکه اظهار عذر میکردند خالد مسلمانان را کشت و
خونها را اهدار کرد با زنان و دختران ایشان زنا کرد تا کسیکه محارب امیر المومنین بوده

او را مرتد میخوانند تا اینکه پیغمبر فرموده تا علی جنگ با تو جنگ منست و محاربه با رسول خدا باجماع کفر است
بعضی گفته اند بدتر از ابلیس کیست که سبقت جسته در اطاعت کسی که او را و بال او در میدان
معصیت بود و شکی نیست که ابلیس عابدترین ملائکه بود و مشهور است حامل عرش چون خداوند
آدم را خلق کرد و خلیفه زمین نمود ابلیس را امر نمود بسجده برای آدم ابلیس استکبار کرد و از وقت مستحق
طرد و لعن شد و معویه که همیشه در شرک بود بت پرستی میکرد تا پنجاه قبل از رحلت رسول خدا
پس از آن هم استکبار کرد از اطاعت خلیفه و جدال نمود با خلیفه رسول خدا پس معویه بدتر از ابلیس بود
بعضی چنین متعصب اند از حنابله که معتقدند بامامت یزید بن معویه با اینهمه افعال شنایع که از
او صادر شد که حضرت امام حسین را شهید کرد و اموال او را غارت کرد و زنان او را اسیر کرد و اطفال
در بلاد گردانید برهنه سرها و امام زین العابدین را مغلول کرد اکتفا نکرد تا اینکه استخوان سینه
حضرت را با اسبها پامال کرد سرهای شهدا را بر نیزه کرد تا اینکه مشایخ اهل سنت روایت کرده اند که در
قتل حسین آسمان خون بارید سرخی که در آسمان است در قتل حسین پیدا شد روایت کرده اند
که سنگی بر نداشتند جائی که زیر او خون نبود آسمان خون بارید که اثر او در جامها باقی ماند تا پاره شد
جماعتی که او را امام میدانند توقف دارند در لعنش ابو الفرج جوزی که از مشایخ حنابله است
از ابن عباس روایت کرده است که خداوند وحی فرستاد به پیغمبر که بسبب قتل یحیی بن زکریا کشتم
هفتاد هزار نفر و هفتاد هزار نفر را بر سبط تو میکشم ابن جوزی از احمد حنبل از یزید گفتند یزید
آنکسی بود که کرد آنچه کرد مدینه را غارت کرد و او را لعنت مانعی است روزی گفتند که قومی او را نسبت
بدوستی یزید میدهند گفتا آیا کسی یزید را دوست میدارد که ایمان بخدا و رسول آورده باشد
گفتم چرا او را لعن نمیکنید گفت چگونه او را لعن نکنم و حال اینکه خدا او را لعن کرده در قرآن
گفتم در کجای قرآن لعن یزید کرده گفت در این آیه فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و
تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم چه فسادی بزرگتر از قتل و انکه
قتل سبط پیغمبر و قتل و غارت کردن مدینه و اسیر کردن اهل او و کشتن بهمه این وجوه ناس

از قریش و مهاجرین و انصار که صد و سی و سه عدد انها به هفصد نفر و قتل کسیکه شناخته شد از حر و عبید
و زن ده هزار نفر چون که رفته مدینه را تاراج بسیار کردند بقبر رسول خدا صلعم و روضه حضرت تا مسجد چراغ
خون شد پیرانان کعبه را خراب کردند با منجنیق و او را سوزانیدند **فصل** از جمله مطاعن که بر ابو بکر
وارد است حکایت فدک است که از اهل بیت عصمت علیهم السلام غصب کرده که منافی بعضی بطمع تا میل با انبیا
کنند و وقتی که شجره خبیثه را نوشتند ابتدا بذکر او جعل کردند که پیغمبر فرموده اند ما معاشر الانبیا
میراث نمیگذاریم آنچه از ما باقی بماند صدقه است و فدک از جمله بلادی بود که بی جنگ بتصرف حضرت
رسول صلعم در آمده بود زیرا که چون فتح خیبر بدست امیر المؤمنین شد اهل فدک شنیدند فزای نواحی آن
دانستند که تاب مقاومت ندارند بدون جنگ تسلیم کردند و آیات کریمه نازل شد که چون بی
جنگ گرفتند مال حضرت رسول است و آیه نازل شد که وات ذی القربی حقه حضرت رسول از جبرئیل
پرسید که ذا القربی کیست حق چیست عرض کرد ذا القربی فاطمه و حقش فدک است پس حضرت فدک را
بامر خدای عز و جل بفاطمه داد که از او و ذریه او باشند که ائمه باشند از اولاد امام حسین و فرزندان
امام حسن فرموده که اینها بی جنگ گرفته شده مخصوص منست و بامر خدا بتو دادم بگیر اینها از
تو و فرزندان تو است تا روز قیامت چون خلافت با ابو بکر قرار گرفت کس فرستاد و وکلای حضرت
فاطمه را از فدک بیرون کرد حضرت فاطمه فرمود که چرا مرا منع میکنی از مال من ابو بکر گفت بر اینچه
میگوئی گواه بیاور حضرت فاطمه با او محاجه کرد و خطبه بسیار طولانی در دفع اینقضا خواند
بلاغت خواند که مشتمل است بر اینکه این ظهور رسانه ایشان وارد است و بجهت انکه زکریا و سلیمان
ابن داود وارث بودند بنص قران و عموم آیات ارث فرمودند تو مدعی حدیث نحن معاشر الانبیا
هستی ثابت کن حدیث بود تا و عمر شاهد نبود شد آخر الامر ام ایمن را شاهد برد ام ایمن با ابو بکر
گفت گواهی نمیدهم تا حجت را بر تو تمام کنم با آنچه رسول خدا در حق من گفته ترا بخدا قسم میدهم
تو نمیدانی که رسول خدا فرمود ام ایمن زنیست از اهل بهشت ابو بکر گفت بلی میدانم پس ام ایمن
گفت من گواهی میدهم که حق تعالی وحی کرد برسول خدا که بده بذوی القربی حق او را رسول خدا

فدک را بفاطمه داد با وجود آنکه حضرت امیر المؤمنین نیز آمد و بهمین نحو گواهی داد و بعد از آن حضرت امام حسن
و امام حسین نیز گواهی دادند ابو بکر قبول ننمود و خطبهٔ فاطمه را علمای خاصه و عامه نقل نموده اند و اکثر
الفاظ آنرا ابن اثیر در نهایه ذکر نموده ابن طاوس از طرق عامه روایت کرده و ابن ابی الحدید از کتاب
سقیفهٔ جوهری روایت کرده که چون ابو بکر خطبهٔ فاطمه را در باب فدک شنید بر منبر رفت و گفت
ایها الناس این چه گوش دادنست بهر سخنی این آرزوها چرا در عهد رسول خدا نبود و این
قصه از آنست که روباه است که گواهش دم او بود و ملازم هر فتنه هاست میخواهد فتنه
پیر شده را جوان کند استغاثت میجویند از ضعیفها یاری میجویند از زنان مانند ام طحال که دوست
ترین اهل او نزد او زنا کار بود ابن ابی الحدید گفته که من باستاد خود نقیب گفتم که ابو بکر که ابو بکر
کنایه از که دارد گفت کنایه نیست صریح است و مراد علی بن ابی طالب است من تعجب
کردم گفتم این قسم سخنان با او داشت گفت بلی پادشاه بود و هرچه میخواست میکرد و میگفت
بعینه گفتم ام طحال کی بود گفت در ایام جاهلیت بزنای او مثل میزدند بانصاف تأمل نما
که با معصومهٔ طاهره و امیر مؤمنان چه نسبتها میدهند و امثال اینکه تکذیب ایشان تکذیب خداست
و اذیت ایشان اذیت خداست با پیروان گفت که این اشخاص اصلا نصیبی و حظی از اسلام نبوده [illegible]
نه بجناب در منهاج الکرامه علامه ذکر کرده که اگر پیغمبر دروغ ابو بکر که نحن معاشر الانبیا باشد
راست باشد چرا ابو بکر بغلهٔ و سیف و عمامه را واگذاشت پیش علی چرا حکم کرد مال علی است وقتی
که عباس ادعا بعلی او کرد و اگر صدقه بود چرا اهل بیت عصمت و طهارت که آیهٔ تطهیر در شان
ایشانست تصرف میکنند چیزی را که جایز نباشد و آخر صدقه بر اهل بیت حرام بود و بعد از اینها
وقتی مال بحرین را پیش ابو بکر آوردند جابر بن عبد الله انجا بود گفت که پیغمبر وعده داد که
هر وقت مال بحرین آمد سه حثوه بتو دهم ابو بکر از بیت المال بر داشت بدون آنکه شاهد [illegible]
بخواهد بلکه بمجرد ادعا [illegible] فدک نبینا انت از اینجمله آنکه ابو بکر حجرات زوجات حضرت را
متمکن ساخت از تصرف در حجرها و نگفت اینها صدقه است چنانچه در فدک گفت صدقه است

مکالمهٔ فضال با ابو حنیفه

و میراث فاطمه را غصب کردند در حجاج گفته‌اند که فضال بن حسن بن فضال کوفی با ابو حنیفه مناظره کرد فضال
گفت که این آیه یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم نسخ شده یا نه ابو حنیفه گفت
نسخ نشده گفت چه میگوئی در بهترین خلق بعد از رسول خدا ابو بکر و عمر یا علی بن ابی طالب ابو حنیفه
گفت آیا تو نمیدانی که این دو همخوابهٔ رسول‌اند در قبر او کدام حجت صریح‌تر ازین بود فضال
اینها فضال را مناظره کردند که وصیت کردند که دفن شوند در جائی که حقی در آن نداشتند و اگر هم
داشتند بخشیدند بر رسول خدا بد کردند از بخشش خود و عهد خود را شکستند و تو خود
گفتی که این آیه نسخ نشده اذن نبود از رسول داخل خانه او شدند ابو حنیفه سر بزیر افکند پس از آن
گفت این برای اینها مخصوصا بود لکن نظر بحق عایشه و حفصه مستحق دفن شدند در آنجا بموضع حق
دخترهای خود فضال گفت تو که میدانی که وقتی پیغمبر رحلت کرد نه زن داشت و برای اینها حق
بود بجهت اینکه فاطمه را داشت نظر بهشتم اینها نه یک از هشت یک بهر یک از اینها میرسد و این هشتم
نه یک از هشت یک یک وجب و یک وجب میشود نه همه حجره با این طول و عرض پس چگونه دو مرد
مستحق بیش از یک وجب شدند چه شده است که عایشه و حفصه ارث میبرند از پیغمبر و فاطمه ارث
پیغمبر و منع میراث از او شد مثل قضیه این کلام تو بسیار است از چند راه ابو حنیفه گفت او را
بیرون کنید که رافضی خبیث است پس اینها عداوت که مستند دارند با اهل بیت خدا و کذا پیغمبر ما
در حق زوجات پیغمبر وقرن فی بیوتکن میفرماید ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی بعد از ذکر
این آیات پیغمبر زوجه صفورا دختر شعیب را بر یوشع وصی موسی بیان کرده فرموده بود بمعنی که
بعضی از اینها بر وصی من خروج کنند پس از آن دیدند با جمله باشد از اینها پیغمبر خبر داده
باو پیش از وقوع از باب معجزه با اینها هم عایشه خروج کرد از قلیبی با قلیبی دیگر با اسلحه
بجهت قتل امام و کسان دیگر با او بودند از اصحاب سوار شتر شد که او را عسکر میگفتند و خدا
میفرماید ولا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض عایشه تضرع میکرد که مبادا لشکر
از او متفرق شوند با دیگر جنازهٔ امام حسن بر فرمانده بیکان آنکه او را میخواستند دفن

که سلام را بر تشهد مقدم نمود در تحیات و همه اینها بدعتها سنتی بود که از اهل بیت طاهرین
خلاف اینها رسیده سلام بعد از تشهد است و آخر نماز است و تشهد جزو نماز است و بسلام
تحلیل حاصل میشود و هرگاه تشهد بعد از سلام باشد نماز ناقص است چون سلام واسطه
و فاصله شده میان نماز و آن که تشهد است پس باطل است و مقصود عمر از اینکه مردم را الزام
میکرد که تشهد را بجای سلام بخوانند این بود که نماز فاسد شود که عمود دین است و اسلام
منهدم شود و تعطیل احکام شود چون عمود دین نماز است عمر خواست که رخنه در عمود دین کند
عمود دین که قبول نشد مردود شد ما سوای او هم مردود است از جمله امور دیگر است که
کسی ملتفت این نشده که چه کرده مگر اهل بصیرت عمر دست بعث خراج گذاشته بود آن نوشت
مردم را بر سه قسم کرد لشکر و رعیت و اهل علم از رعیت خراج میگرفت بجهت اهل علم و لشکر
پس از آن بدعت گذاشت کتابی قرار داد اهل عطا و اهل علم را با سنت و ولایات از برای هر یک
قرار داد آنچه عطای شود از خراج باشد که از رعیت گرفته میشود عمر عطا میکرد بزنان رسول
خدا ص بعضی از اینها را چیزی که استحقاق نداشتند از برای عایشه و حفصه از بیت المال مسلمین
قرار داد سالی ده هزار تومان معلوم است پیغمبر نفقه باینها میداد نه بلکه نفقه و کسوه و نفقه امثال
میدادند چون حفصه عایشه مشهور بودند بدشمنی اهل بیت و دوستی دشمنان اهل بیت
و رسالت بودند عمر باینها زیاد میداد دلیل بر بطلان آنکه بعضی اهل سیر و تواریخ از ثقات اهل
روایت کرده اند که علی ع از خود حکایت کرده فرمودند روزی پیش عثمان بودم زمانی که مردم
بیعت کرده بودند با او دیدم عایشه و حفصه آمدند از او طلب کردند آنچه را عمر و ابوبکر باینها می
دادند در هر سال از بیت المال عثمان گفت نمی یابم در کتاب خدا و نه در سنت رسول خدا چیزی که بشما
بدهم گفتند چرا ابوبکر و عمر میدادند هر سال از بیت المال و تو نمیدهی یعنی تو بهتر از اینها هستی عثمان
گفت اینها میدادند شما را و سنت میداشتند نه اینکه شما مستحق بودید و من خوش ندارم چیزی
بشما بدهم که مستحق نیستید عایشه و حفصه گفتند حالا که عطا و وظیفه ما را نمیدهی

بمیراث ما را بدو ادا نکرد که پیغمبر فرموده ما را او که در دست عثمان گفت بخدا اگر مستعد باشید خود بی
میان من شهادت شما را قبول نکردم در حق خود تا ان شما پیش ابو بکر و عمر بر پدران خود شهادت دادید
که شنیدیم از رسول خدا که فرمود ما جماعت پیغمبران میراث نمی دهیم صدقه است مال ما وارث نمی بریم از ان
اعرابی جلفی را پیدا کردید که از بول خود تطهیر نمیکرد خود را که مالک بن حرث بن حدثان بود بشما این
شهادت داد که نزد اصحاب بود و نیز از اصحاب دیگر کسی را پیدا نکردید که شاهد باشد غیر از ان
اعرابی قسم بخدا شکی نیست که عرب شما دروغ نسبت برسول خدا و لکن من شهادت شما دروغ
شما را قبول میکنم بر خود شما از پیغمبر چیزی میراث نماند که بشما برسد چون شهادت دادید بر پس
پدران خود که صدقه است ترکه پیغمبر و حقی ندارید و اگر شهادت باطل بود بر شما
و بر انکس که شهادت شما را قبول کرده در حق اهل بیت لعنت خدا و ملائکه و همه مردم باد و حضرت
فرمودند پس از ان عثمان نظر بمن کرد و تبسم نمود گفت یا ابا الحسن شفا دادم دل تو را از ان
دو تا فرمودند من گفتم اری قسم بخدا البته حق با ایشان گفتی خدا بر زمین نیاید مکر ایشان را
پس یعنی صفت این هر دو فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله عایشه و لشکر او و معویه و لشکر او
شکی نیست برای احدی که ایشان بغاة هستند چون باجماع کل ثابت که حضرت امیر بعد از عثمان امام
پس بزعم مخالف که امام چهارم است چون بعد از قتل عثمان همان مردم که با او بیعت کرده
بودند با حضرت بیعت کرده اند و واجب الاطاعت دانستند هر کسی که بر علی خروج کند کافرست
چون خلیفه چهارم است و اما باعتقاد شیعه اکر واضح است محتاج نیست اثبات کفر هر کس
بود **فصل** و اما مطاعن سیم زیاده از حد شمار است تا بیت خود را والی بر اموال و نفوس
و فروج مسلمانان کرد چنانچه ولید برادر مادری خود را والی کوفه کرد با اینکه انواع فسوق
از او صادر شده مدار بر شرب خمر بود عبد البر در کتاب استیعاب و اکثر محدثان و مورخان
روایت کرده اند که در وقتی که ولید بمسجد آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد پس رو بایشان
کرد و گفت امروز دماغی دارم اگر میخواهید زیاده از چهار رکعت بکنیم پس عبد البر گفته است

خلافی نیست میان اهل علم که این آیه ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا در شأن ولید نازل شد صاحب مروج
الذهب گفته است که فسق او بحدی شایع شد که او را در منبر سنگسار کردند و او را بمدینه آوردند
و حضرت امیرالمؤمنین او را حد شرب خمر زدند و عثمان ناراضی بود و مروان منافق را دخیل در
خلافت کرد و عبدالله ابی سرح را والی مصر کرد و مصریان از او شکوه کردند و بمدینه آمدند
عثمان محمد بن ابی بکر را والی کرد و فرستاد و پنهانی بعبدالله نوشت که چون بیایند بعضی را سر و
ریش بتراش و حبس کن و بعضی را بردار بکش اهل مصر نامه را در راه گرفتند همه
برگشتند و باین سبب کشته شد و حکم بن ابی العاص که حضرت رسول او را از مدینه بیرون کرد
با عثمان کفر و نفاق و ایذای بسیاری که از او بحضرت رسید تا حضرت در حیات بود او را رخصت
دخول مدینه نداد چون حضرت رحلت از دنیا کرد با قرابتی که با عثمان داشت عثمان نزد
ابوبکر شفاعت کرد که او را رخصت دخول مدینه بدهد قبول نکرد و عمر نیز در ایام خلافت
خود قبول نکرد و چون عثمان خود خلیفه شد حکم را با امثال او با اعزاز و اکرام بمدینه آورد
هرچند حضرت امیرالمؤمنین او را منع نمود و همچنین زبیر و طلحه و سعد و عمار و عبدالرحمن
و سایر اصحاب انکار این عمل از او کردند فائده نکرد و این عمل هم مخالفت حضرت رسول بود
و مخالفت سیره شیخین بود و حال آنکه شرط کرده بود که بسیرت شیخین عمل کند دیگر آنکه ابوذر
را که بعد بزرگواری او احدی نامی ندارد بسبب آنکه منکر عثمان را بظلم و بدعت نسبت میداد
و میگفت بشر الکافرین بعذاب الیم بشام فرستاد و در آنجا نیز معویه را نسبت بظلم و بدعت
میداد او را بر شتری درشتی ناهموار سوار کرد و شخص غلیظی را موکل کرد که شب و روز
شتر را براند و نگذارد که بخوابد و آرام بگیرد بمدینه بیاورد و چون او را باین حال بمدینه آوردند
رانهایش مجروح شده بود و گوشتهایش ریخته عثمان او را از مدینه بربذه فرستاد که بدترین
مواضع بود و قدغن کرد مسلمانان را که با او مجالست نکنند در هیچ موضعی و کسی مشایعت
او نرود و بحضرت امیرالمؤمنین و حسنین علیهما السلام و عمار که مشایعت او رفتند دشنام

دربیان مقدمهٔ قتل عثمان

و بی ادبی کرد و عبدالله بن مسعود را چهل تازیانه زد و وظیفهٔ او را قطع کرد برای آنکه چرا بر
ابوذر نماز کرد بعد از مردن او و اهل سنت مجموع این قضایا را ازو نقل نموده‌اند عمار را زد
و حال آنکه در شان او علما نقل نموده‌اند از پیغمبر که فرمودند عمار مملو از ایمانست و فرمود
هر که عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد و سبب زدن عمار آن بود که جمیع مسلمانان آن
صحابه بر وجه فسق و ظلمهای او را نوشتند و بعمار دادند که باو دهد که اگر ترک این اعمال ننماید
بر او شورش نماییم چون بوی رسید و سطری ازو را خواند نامه را انداخت عمار را در پیش کشید بغلامان امر کرد که
دستها و پاهای او را بزمین کشیدند آنقدر او را زدند که از حرکت باز ماند پس خود بالگد
چند بر شکم و اسافل اعضاش زد که علت فتق بهم رسانید و بیهوش شد تا نصف شب
بیهوش بود نماز ظهر و عصر و مغرب و خفتن ازو فوت شد و دیلمی نقل نموده که هیجده هزار
قرآن را عثمان سوخت و مردم را جمع کرد بر قرائت زید بن ثابت چون این خبر به ایشان رسید
گفت اقتلوا نعثلا حرق المصاحف بکشید سوزانندهٔ قرآنها را و چون شناعت بسیار ازو واقع
شد صحابه اجماع کردند بر قتل او و او را کشتند حذیفه میگفت هر کرا اعتقاد دارد که عثمان
مظلوم کشته شده روز قیامت گناهش بیشتر است از گناه گوساله پرستان پس اگر اجماع
حجت باشد پس اجماع مهاجرین و انصار باضعاف مضاعف بر قتل او بیشتر بود پس عامه باید
قائل باشند بکفر او یا کبیره که باعث قتل او باشد یا اعتراف ببطلان ابوبکر نمایند و جمعیتی که
که اتفاق بر قتل عثمان نمودند بنا بر نقل اقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست و پنجهزار کس
بودند حتی عایشه و معویه نیز داخل بودند چنانچه صاحب روضة الاحباب و مورخان گفته‌اند که عایشه
مکرر میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا این کلمه را از استاد خود ابو یعقوب معتزلی نقل
کرده که تحریض بیشتر مردم بر قتل عثمان عایشه بود چون عثمان معویه را بمدد طلبید گفت تا او
اطاعت خدای نمود خدا هم رعایت او می نمود بعد از آنکه او تغییر داد و حرمت دین خدا را نگاه نداشت
خدا هم او را واگذاشت و گسسته که حق تعالی رعایت نکند من رعایت میکنم و بعد از آن عایشه و معو

عداوت امیرالمؤمنین خون عثمان را مطالبه می‌نمودند و حال آنکه همان جماعتی که اجماع بر قتل
عثمان نمودند همان ساعت اجماع بر خلافت امیرالمؤمنین نمودند و بیعت کردند و سنیان
متعصب را این اجماع خلیفه چهارم میدانند و اجماع هم بر اطاعت او میکنند پس چگونه میشود که اجماع
بر خلافت آنحضرت صحیح باشد و بیعت ایشان درست باشد و بر قتل عثمان باطل باشد و در زمان
امیر تیمور علمای ماوراءالنهر اتفاق نموده محضری نوشتند که بر همه کس واجبست لعن علی بن ابی طالب
اگر بقتل عثمان راضی باشد بسبب آنکه فتوی بقتل عثمان داده امیر را بر این داشتند که حکم باین کنند
و بممالک خود رواج دهد امیر تیمور محضر را نزد شیخ زین الدین ابوبکر بردند تا رای او در این
باب معلوم شود شیخ در پشت محضر نوشت که وای بر عثمان که علی مرتضی فتوی بخون او داده
امیر را خوش آمد محضر را پاره کرد و عصیان عثمان بمرتبه رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل
و بجهت غسل و دفن او راضی نکردند چنانچه مدائنی در مقتل و اعثم کوفی و طبری و ابن عبدالبر
و سایر علمای ایشان ذکر کرده اند که بعد از کشتن عثمان سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را
بر مزبله انداخته بودند و مردم را از نماز بر او و غسل و دفن منع می‌نمودند حتی آنکه مروان و
سه کس دیگر از ملازمان او شبانه خواستند که دفن کنند مردم مطلع شدند و نعش او را سنگسار
کردند و بعد از سه روز حضرت امیرالمؤمنین مردم را از ممانعت منع نمودند پس او را بردند
در مقبره یهودان دفن کردند و سگها یک پای او را خورده بودند و عامه نقل نموده اند
حضرت امیرالمؤمنین انکار بسیار داشتند در اینکه ابوذر و عمار را ایذای عثمان نمودند و حال
ایشان میگویند که حضرت داخل قاتلان عثمان بود پس بنابراین باطل است خلافت جناب
[illegible] اگر عثمان نظر بحدیث متفق علیه علی مع الحق والحق مع علی و انی تارک فیکم الثقلین
با علی است پس کفر عثمان ثابت است اگر گوئی که عثمان از اهل بدر است و حضرت
[illegible] فرموده اند اهل بدر گناهانشان آمرزیده است جواب اینست که این موجب اعزاز
نمیشود و صحیح نیست دیگر آنکه عثمان در روز جنگ بدر حاضر نبود دیگر آنکه این خبر

تو زیرا ما میتوانیم ثابت کنیم در روایت از عبد الله عمر هست و او با علی بیعت نکرد و با حجاج کافر بیعت کرد اگر گویند از جمله ده نفر است که ایشان از اهل بهشتند جواب گوییم که از جمله ده نفری که میگویند طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد وقاص و ابو عبیده جراح است و امیر المؤمنین در جنگ جمل در حینی که زبیر با ایشان گفت که من از جمله ده نفر مبشر بودم با ده نفر باشم حضرت فرمودند همه کیستند گفت حضرت فرمود که اقرار کردی برای من به بهشت و انکار برای خود و یاوران خود دعوی کردی من قبول ندارم و منکرم زبیر گفت یا گمان داری که دروغ بر پیغمبر بسته‌اند حضرت فرمودند که گمان ندارم والله یقین دارم که افترا بسته‌اند بر پیغمبر خدا سوگند که بعضی از ایشان که نام بردی در تابوتی هستند در چاهی در درک اسفل جهنم و بر سر آن چاه سنگی است که هرگاه خدا خواهد که جهنم را برافروزد و مشتعل گرداند سنگ را از سر آن چاه برمیدارد و شنیدم این را اگر نشنیده باشم این چند نوبت پس ظفر یابد بخون مراد در دست تو بریزد و اگر شنیده باشم خدا مرا ظفر دهد بر تو و اصحاب تو و ارواح شما را بزودی بسوی جهنم ببرد پس زبیر برگشت بسوی اصحاب خود و میگریست و این حدیث را طبری در کتاب خود از حضرت امیر المؤمنین علی با این نحو ذکر کرده روایت کرده است و اگر این خبر صحیح بود ابو بکر و عمر از مناقب خود میشمردند و عثمان در وقتی که او را محصور کرده بودند از مناقب خود میشمرد و چگونه اکابر صحابه از مهاجر و انصار از این غافل میبودند و لازم می‌آید که اکثر عسکر جمل کافر باشند چه بعضی از مهاجر و انصار از عشره بودند و هر دو طرف بودند و هرگاه این حدیث صحیح باشد علی را از جمله بعد بیعت که در شکر که پیغمبر گفته از جمله منافقین شمرده باشد و ابن ابی الحدید گفته که اگر حدیث بشارت عام باشد لازم می‌آید که تکلیف از ایشان ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشان را بارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره هر چند آن فعل موجب کفر باشد مانند استخفاف بقرآن مجید و این مخالف اجماع ضروری دین است کسی دعوی عصمت این ده نفر نکرده است مگر در علی و شک نیست که غیر از آنحضرت سایر گناهان میکردند پس اعلام ایشان بودن چنین مغفرتی عامی را اغرای بر قبیح است و آن قبیح است

بیان آیه لقد رضی الله عن المؤمنین

مقصود شد از حق تعالی محال و اما تمسک به بیعت رضوان پس دلیل صحت دوام بیعت غیر
رسول است کلا لیکن باطل است زیرا که چه اولا آنکه حق تعالی معلق کرده است رضا را به ایمان
و بیعت کردن در زیر شجره داده و ثانیا آنکه قبول نداریم که الف و لام المؤمنین برای استغراق است
خصوصا آنکه هر دو این آیه وصف خیانت مذکور است که دلالت بر اختصاص بجماعه خاص میکنند زیرا
که فرموده است پس خدا دانست آنچه در دلهای ایشان است پس سکینه و اطمینان بر ایشان نازل
کرد و جزا داد ایشان را فتح نزدیکی و فتحی که بعد از بیعت رضوان بود بلا فاصله فتح خیبر بود و
رسول خدا در آن جنگ ابوبکر و عمر را هر دو را شکست خوردند و رسول خدا بغضب علم حضرت امیر المؤمنین
داد و به دست او فتح نمود پس این حضرت مخصوص است باین آیه و امثال او و بودند عثمان معلوم نیست
که با آنحضرت بوده است و دیگر آنکه آیه دلالت ندارد بر اینکه رضای خدا از ایشان مستمر خواهد بود
تا وفات همه ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد ایشان موافق
مشهور هزار و پانصد یا هزار و سیصد نفر بودند معلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب
محرمات و کبائر شدند و اگر آقای غلامی داشته باشد و او خوبی نماید و آقا با و بگوید که من از
تو راضی شدم در وقتی که فلان کار کردی یا بسبب آنکه فلان کار کردی بعد از آن دیگر کار
های عظیم بکند که آقا از او در غضب شود و او را تادیب نماید و عذاب بکند هیچ کس او را ملامت
نمیکند و او را نسبت به تناقض نمیدهد خصوصا آنکه آیه که در همین سوره قبل از این آیه بلا
فاصله واقع شده است صریح است و اینکه قبول این بیعت مشروط بوفا است و ممکن است
که این بیعت را بهم زنند چنانچه فرموده است ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله
فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما
پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی به ایشان میرسد که رضای خدا شامل حال ایشان میشود که
امر دیگر مخالف آن نا شده از ایشان صادر نگردد و اجماعا ثابت است که بالاخره شنایع و فسوق و ظلم
که از بعضی از ایشان صادر شده منقول است و تا به مهلکه رسیده و خدا از آنها راضی نیست کلام و فصل

هرگاه از این بیانات بطلان خلافت آن سه نفر ظاهر شد ما محتاج باقامه دلیل برای امامت علی
ابن ابی طالب ع نیستیم چه امامت از دو نفر بیرون نمی باشند یا شیعی باستی بطلان یکی از آنها
حقیقت دیگری ثابت میشود و مع ذلک بعضی براهین اقامه میشود بر امامت آن بزرگوار از جمله
آنکه اصول فضایل نزد جمیع علما چهار است علم و عفت و شجاعت و عدالت و امیر المؤمنین
در اقصی مراتب و اعلی مدارج این صفات بودند اما علم آنحضرت بجائی رسیده بود که فرمودند
پیغمبر مکرم ص انا مدینة العلم و علی بابها فرمودند منم شهر علم و علی در آن شهر است فرمودند
حاکم ترین مردم علی است فرمودند حکمت را ده جزء کردند علی را نه جزء دادند و یکجزء بهمه مردم
آن بزرگوار فرمودند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا در باب معرفت کردگار فرمود که اگر
بردارند از پیشم حجابها یقینا در یقین من نیفزاید بیان کردگار در باب حکومت فرمودند
اگر گسترده شود برای من وساده یعنی اگر بمسند حکمرانی بنشینم هر آینه حکم کنم میان اهل
تورات بتوریة ایشان و میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل
قرآن بقرآن ایشان این فرمایش دلیل است بر آنکه آن بزرگوار در کمال رسیده بمنتهائی که فوق
بشر عاجز باشد از جمله آیه مباهله است که داخل در لفظ انفسنا بوده اند که نفس رسول
خدا میشود پس ثابت میشود از برای علی از فضایل و کمالات علمیه و عملیه آنچه از برای رسول
خدا ثابت الا نبوت که رسول فرمودند در حقش بمنزلة الا انه لا نبی بعدی بعضی از علما
عامه ضبط کرده اند که عمر در هفتاد موضع هفتاد دفعه گفته لولا علی لهلک عمر اگر علی نبود
عمر هلاک شده بود در مقامات گذشته بعضی از مناقب آن بزرگوار با علوم آنحضرت
ذکر شد و اما عفت آنحضرت که در مقام عفت با کبری و منزلت عظمی بودند اگر کسی مطالعه
کند کلمات شریفه وارده از آن بزرگوار منتبه می شود در نهج البلاغه فرمایند با امام حسن
بدانکه در پیش روی تو عقبه ایست که مشقت دارد بالا رفتن از آن سبکبار بعد از آن عقبه
نیکوتر است حال او از سنگین بار و آهسته رو بر آنکار زشت تر از تند رو میباشد و بعد

بیان عدالت علیؑ

پرسیدند از ایشان بشعر بودند من هم از تقلیب سنم جبرئیل روز احد بانگ بلند کرد که همه
مسلمانان شنیدند میگفت لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و در اخبار آمده است
بابی لا ابینکه از طرف عامه و خاصه روایت شده بود که نوشته بود بر ساق عرش لا اله الا الله
محمد رسول الله و نصرته بعلی ابن ابی طالب بنابه جمیع این شجاعت بدرجه رسیده که ضرب المثل شده
بود پس هرگاه اشجع مردم باشد البته افضل مردم است خداوند میفرماید و فضل الله المجاهدین
علی القاعدین اجرا عظیما پس امام او است اما عدالت آن بزرگوار که بمنتهای عدالت بوده
در نهج البلاغه مذکور است که فرمودند بعقیل برادرش که از عقیل محبوب تر بود نزد حضرت
از میان اخوانش بخدا قسم اگر شب را بروز آورم بر روی خار سعدان و کشیده شوم در اغلال
آهنی دوست تر است نزد من از اینکه خدا و رسول را ملاقات کنم در حالتیکه ظلم کرده باشم
بعضی از بندگان یا غصب کرده باشم چیزی از دنیا را چگونه ظلم کنم احدی را بجهة نفسیکه بنا
بسوی بلا شتابد هنگام و طول بکشد در زیر خاک ماندن او بخدا قسم عقیل را دیدم بحدی که گرسنه
که از من چند صاع از گندم خواست و اطفال او را دیدم رنگهای پریده از فقر که گویا سیاه
شده بود روهای ایشان که با عظلم ایشان را رنگ کرده بودند و بسوی من معاودت کرد با تاکید
و مکرر نمود من می‌سخن گوش بحرف او دادم گمان کرد که دین خود را باو میفروشم و متابعت او را
میکنم راه خود وا رها میکنم آهنی برایش گرم کردم و نزدیک بدن او بردم که عبرت بگیرد از نار
گردید مثل الم زده خوش از الم آن آهن با او گفتم عزاداران بعزایت بنشینند ای ناله میکنی از آهنی
که انسانی او را گرم کرده بجهة بازی خود و میکشی مرا بسوی آتشی که افروخته او را جبار بجهة غضب خود
تو از اذیت ناله کنی و من از آتش ناله نکنم عجب تر از این کسی بر من وارد شد چیزی پیچیده در ظرفی
و معجونی در او که گویا مخلوط شده با آب دهن مار با او گفتم یا زکوة است یا صدقه و اینها که حرام
است بر ما گفت نه زکوة است نه صدقه بلکه هدیه است گفتم زنان فرزند مرده بر تو گریه کنند
گریند یا از راه دین خدا آمدی که مرا فریب دهی مختلطی یا جن زده یا هذیان میگوئی بخدا قسم اگر

در فضائل اهل بیت در تفسیر ثعلبی است که روایت کرده‌اند از پیغمبر (ص) که پیشی گیرندگان امتها سه نفرند
که یک چشم زدن هرگز شرک بخدا نیاوردند علی بن ابی طالب و صاحب یس و مؤمن آل فرعون و علی
افضل ایشان است از ابن عباس روایت شده که فرمودند پیغمبر (ص) که من و علی و فاطمه و حسن و حسین
معصوم و مطهر هستیم در کتاب اسرار الائمه از ابی اسحق ثعلبی در رساله خود در تاویل آیات
متشابهات روایت شده در تفسیر آن الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة که اکر کسی
صد سال عبادت کند خدا را و در این صد سال یک لحظه شرک از او سر زند خدا و را مستقیم نگویند
پس بنابر این استقامت واجب است تا شود او داخل در این صفت تا آنکه نشود مگر در رسول معصوم
بر تو مخفی نیست وقوع شرک از همه ایشان سه نفر در ایام السلام و اوقات خلافت ایشان پس هرگاه
کسی مستقیم نباشد چگونه راه اهلیت دارد در راه استقامت بدیگران کور را که رهنما کور شود
برهان دیگر قال الله عزوجل یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین امام فخر رازی
در تفسیر این آیه واضح الدلالة بر امامت گفته که حق تعالی بدین امر کرده است مؤمنان را که با صادقین
باشند پس باید که صادق موجود باشد زیرا که بودن با چیزی مشروط است بوجود آن چیز پس
ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیل
است که اجماع حجت است و این مخصوص بزمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که خطاب
قرآن متوجه جمیع مکلفین است تا روز قیامت و الفاظ این شامل جمیع اوقات هست و تخصیص بعض
ازمنه از این معلوم نیست چه موجب تعطیل حکم این است و ایضا آنکه حق تعالی امر کرده است
ایشان را بتقوی و این امر شامل هر کسی هست که تواند متقی باشد و خطا بر او جایز باشد پس این آیه
دلالت میکند بر آنکه جایز الخطا واجب است که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجب است و
ایشان بند که حکم کرده است خدا با ایشان که صادقانند و ترتیب حکم در این باب دلالت کند بر آنکه از
برای این واجب است بر جایز الخطا که اقتدا و پیروی کند صادقین را که مانع باشد از خطا و این معنی
در هر زمانها هست پس باید که معصوم نیز در هر زمان بوده باشد و ما این معنی را قبول

دانیم و اما می گوییم که معصوم جمیع امت است و شیعه می گویند که بشخص او امت است ما می گوییم که این
باطل است زیرا که اگر چنین بودی بایستی که بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما که
نمی شناسیم چنین کسی را که در میان امت هست تا اینجا بود کلام فخر رازی حق تعالی جزای او بدهاد
و بجای که در آمده است بعد از اتمام دلیل بر اتفاق و جواب سستی گفته که عناد او بر همه ظاهر است
و ضعف جوابش معلوم است بلکه گفته که اگر بودی بایستی که بشناسیم آن شخص کیست مثل آن
است که اهل کتاب بگویند که نبوت حضرت رسول باطل است زیرا که اگر حق بودی بایستی که ما او را
بشناسیم و حقیقت او را بدانیم و همچنین یهود نسبت بعیسی نیز و حلش آن است که اینجا هم بتقصیر
ایشان است که باید تخلیه بکنند و مجموع با دله موکده اضافه آیش که بر حقیت دلیل معلق
کرده دیگر آنکه تصریح نموده با آنکه در هر زمان احتیاج بمعصوم هست از برای حفظ از خطا
هیچ عاقل تجویز نمی کند در این اعصار که امت حضرت رسول که شرق و غرب عالم را گرفته اند بر
ممکن باشد که علم باقوال جمیع علماء امت بهم رسانند که هیچ کس در این مسئله مخالفت نکرده که
خصوص با تشتت آراء و اهوا که در میان امت بهم رسیده دیگر آنکه اگر وجود معصوم در حفظ دیند
از خطا شرط است در اجماع بالاتفاق علی و حسنین در اجماع سقیفه بنی ساعده حاضر نبو
پس اجماع ایشان باطل است چه همه در اجماع نبودند و بغیر از علی و حسنین نیز کسی معصوم نبود
پس می گوییم که مراد از آیه آن است که ای گروهی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با
صادقان و راستگویان در همه چیز و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت ایشا نست
در گفتار و کردار نه آنکه بدن و جسد با ایشان باشند زیرا که این مخالف سنت و بی فائده و معنی
اما متن همین است نحو خطابها از ایه عام است و شامل جمیع امت در همه زمانها هست
باتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها چنین صادقی باشد که امت با او باشند و معلوم است
که صادق فی الجمله مراد نیست الا لازم آید که هر کس بگوید است بگوید متابعت او واجب باشد
و بالاتفاق این باطل است پس باید که صادق در جمیع افعال و اقوال باشد و آن معصوم است

پس

پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و باتفاق کل غیر از حضرت رسول
و دوازده امام معصوم نیستند پس حقیت مذهب ایشان و امامت ائمه ثابت شد تا آنکه نبوی
سیم اخبار مستفیضه در تفسیر در منثور سیوطی و ثعلبی نقل نموده اند از حضرت باقر که مر
انصاری علی بن ابی طالب است زمانیکه این شریفه انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین
یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون از طرق عامه و مثل اخبار مستفیضه وارد
شده است که این آیه در شان علی بن ابی طالب ع نازل شده در حینی که خاتم خود را در اثنای رکوع
بسائل داد و حسان شاعر و غیر او این مضمون را بنظم آورده اند و وجه دلالتش بر امامت آنست
که انما کلمه حصر است و ولی در لغت بچند معنی آمده است یار و دوست و صاحب اختیار و اولی
بتصرف و در معنی بکار نمی برند بلکه بمعنی اول معلوم است که در اینجا مراد نیست
زیرا که یار و دوست مومنان مخصوص خدا و رسول و بعضی از مومنان که موصوف باین صفات
باشند نیست بلکه همه مومنان یار و دوست یکدیگر اند چنانچه حق تعالی فرموده والمومنون
بعضهم اولیاء بعض و ملائکه نیز محب و یار مومنان اند چنانچه فرموده است نحن اولیاؤکم
فی الحیوة الدنیا بلکه بعضی از کفار نیز محب و یار بعضی از مومنان می باشند و اگر گویند که
این بلفظ جمع وارد شده است چگونه مخصوص آن حضرت است گوئیم که در عرف عرب و عجم
اطلاق جمع بر واحد بجهت تعظیم شایع است و شاهد بر قول خدا تعالی است اذ قال موسی لاهله امکثوا
وحال آنکه بر واحد احادیث وارد شده است که این نیز را نقل اند و صاحب کشاف گفته است که مراد
از این هر چند آن حضرت است اما بلفظ جمع آورده است که دیگران نیز متابعت آن حضرت کنند
دلیل دیگر بر مراد انصاری بعد از رسالتمآب حضرت امیر المومنین است که حق تعالی صادقان
را باوصافی چند ستوده که بغیر حضرت امیر المومنین آن اوصاف جمع نگردیده زیرا که فرموده
لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر تا آخر آیه
که می فرماید اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون ابن مغازلی و ثعلبی از ابن عباس احمد بیهقی

از رسول خدا ص در جمیع علوم چنانچه پیغمبر ص فرموده‌اند من شهر علمم و علی در آن شهر است و شکی نیست
که مفصل توضیح این بوده که رسول منبع فیوض و علوم اسلام است و اسرار حکمت است که مشتمل است
او قرآن حکیم و سنت کریمه او ست و مصداق او و بجمله او چون سنان شهر و نیز ابن اسنا انچه فرموده کریمه
و علی ع است مستودع این اسرار بتفصیل مطلب بشنو که تفحص کردیم در تمام علوم تا قسم اعظم
و اهم انها را که علم الهی است و در خطبه از حضرت وارد شده از اسرار توحید و نبوت و قضا و قدر و
امور معاد چیزها که در مقام الهیت بخصیص ارباب کان علما و اساطین حکمت بیان نیاورده‌اند تا فهم کنیم که جمیع
فرق اسلام علوم انها منتهی شده بحضرت امیر المؤمنین ع اما معتزله که ظاهر است زیرا که اکثر
اصول انها ماخوذ است از ظواهر کلام حضرت در توحید و عدل دیگر انها منتسب هستند
بمشایخ خود مثل حسن بصری و واصل بن عطا و نسبت علم انها بعلی ع میرسد که از حضرت یاد گرفته
اند و اما اشعریه که معلوم است استاد انها ابو الحسن اشعری است که شاگرد ابو علی جبائی است
و او از مشایخ معتزله است و اما شیعه که نسبت انها بعلی ع ظاهر است و اما خوارج اگرچه از و
غایب بودندی هستند از حضرت الا اینکه نسبت انها بمشایخ انها میرسد و مشایخ انها شاگرد
علی بودند و اما مفسرین که رئیس انها ابن عباس است و او شاگرد علی بوده و اما فقها که مذاهب
مشهوره انها چهار است مذهب ابو حنیفه است و او شاگرد حضرت صادق ع بوده و احکام را از حضرت
فرا گرفته بوده و علم حضرت صادق منتهی است بعلم علی ع در ظاهر و دیگر مذهب مالک است و او
شاگرد ربیعه بوده و ربیعه شاگرد عکرمه و عکرمه شاگرد ابن عباس و ابن عباس شاگرد علی ع
دیگر مذهب شافعی است و او شاگرد مالک بوده چهارم مذهب احمد بن حنبل است و او شاگرد
شافعی بوده پس جمیع فقها نسبت انها برگشت بسوی علی ع از جمله چیزهائی که موئید است کمال حضرت
را در فقه فرمایش رسول است که فرموده‌اند اقضاکم علی یعنی حاکمترین در حکومت شما است
علی و هر کس اقضی شد لا بد باید افقه و اعلم باشد بقواعد فقه و اصول فقه و اما فصاحت
که معلوم جمیع صحابه کرام و اهل بیت هست بفصاحت بعد از حضرت پیغمبر کرده‌اند نظر و نحو

اذ هنا خود را از الفاظ حضرت و تضمین فصاحت خود میکنند کلام حضرت را با خطبها بین کلمات خطب
حضرت در تضمین کلمات فصحا بمنزلهٔ در عقود است این واضح است نشنیده که گفته‌اند کلام حضرت
امیر دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است و اما نحو اول کسیکه علم نحو را وضع کرد ابو الاسود
دؤلی بود و او هم با رشاد حضرت بود سببش این شد که ابو الاسود شنید کسی میخواند ان الله
بریء من المشرکین و رسوله بکسر ابو الاسود از این معنی انکار کرد گفت نعوذ بالله من الحور بعد
الکور یعنی پناه میبرم بخدا از نقصان ایمان بعد از زیادتی پس از آن مراجعت کرد بخدمت
حضرت فرمودند که قصد کردم که از برای مردم میزانی بنهم که بآن میزان زبانهای خود را بپایند آنگاه
فرمودند که انح نحوه و ابو الاسود را ارشاد کردند بکیفیت آن علم و اما علم تصوف که آن را
صوفیه و ارباب عرفان نسبت آنها بحضرت میرسد در تصفیه باطن و کیفیت سلوک بخدا که از
اینها و از بعضی از مناجاتهای آن بزرگوار معلوم می‌شود و اما شجاعت که علما شجاعت و همت
مر اسلحه و حروبها هم منسوب بحضرت میشوند پس ثابت شد که حضرت استاد خلق در همهٔ
اینها است بطریق خود بعد از رسول خدا و اما فضائل نفسانیه آن بزرگوار یا نسبت بقوهٔ
نظریه است یا بقوهٔ عملیه اما اینکه حضرت کامل بودند در قوهٔ نظریه مخفی بر احدی نیست زیرا
که کمال قوهٔ نظریه باستکمال حکمت نظریه است بقدر طاقت بشریه و شکی نیست که این درجه
که استکمال نفس انسانی باشد بتصور معارف حقیقیه و تصدیق بحقایق نظریه از برای حضرت
ثابت بود چونکه آن بزرگوار سید العارفین بودند بعد از سید المرسلین و بدرجهٔ وصول
رسیده بودند و در علم سلوک ثابت شده که وصول عارف و فنی محقق میشود که از خود
غائب شود پس ملاحظه کند جناب حق را از حیثیت آنکه حق فقط و اگر ملاحظه نفس خود را
بکند من حیث هو ملاحظه کند نه از حیثیتی که متزین بزینت حق است و در کلام حضرت با ثبت
مشهور دلالتی که مستلزم حصول این مرتبه است از آنجمله فرمودند لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا و این کلام مستلزم تحقق وصول تام است که در قوهٔ اولیا نیست رسیدن باین مرتبه

فرمود پیغمبر یا علی تو می‌شنوی آنچه من می‌شنوم و می‌بینی آنچه من می‌بینم تو پیغمبر نیستی لکن وزیری
و شکی نیست که پیغمبر فضائل و فضول از برای علی حاصل بود بمقتضای شهادت رسول حضرت
امیرالمؤمنین خودش فرمودند در مقام مناجات که الهی من ترا پرستش نمیکنم از ترس غضب تو
و نه میل ثواب تو لکن ترا اهل عبادت و مستحق پرستش یافتم عبادت ترا میکنم و فوق آن
نبود بلکه او خودی را فانی کرده بود و از درجه عبادت سوای حق تعالی و این از جمله تحقق و وصول
حضرتست و اما کمال حضرت در قوت عملیه اینست که تکمیل نفس بود بکمال حکمت عملیه و این یا ستکمال
نفس است بکمال ملکه تامه بر افعال فاضله تا اینکه انسان ثابت بماند بر راه راست و از دو
طرف افراط و تفریط دور باشد و پیش بگو شد که اصول فضائل خلقیه حکمت است و شجاعت
و عفت و عدل و هر چهار صفت از برای آن بزرگوار بود به تمام از آنچه ممکن بود بلکه آنکه
با فتنه هم مردم را که از برای اینها است بیشی و بزرگی از جناب سلطان حتی اینکه شما با مدبر مؤ
دب باشد فرمودند پیغمبر همه شما راعی هستید و همه شما را سوال میکنند از رعیت خود
حق تعالی میفرماید الرجال قوامون علی النساء اینکه کودکان یکی را وا میدارند از خو
شان که بر خود شان رئیس باشد در بازی کردن و همچنین در مکتبها مؤدب بعض میکنند
در وقت بیرون آمدن از مکتب مؤدب یکی را معین میکنند که سرداری در او باشد بجای
مؤدب نشینند چنانچه مهمل نگذاشت هیچ بدنی را بی مقدم و مرشد مصلح عمل و قلب را
قرار داده و حواس و سایر اعضا را در اینجا کرد هیچ عضوی نیست مگر آنکه از برای او مقدمی
قرار داده حتی انگشتان پا بدان که ابهام و شانا را مقدم نمود هیچ قومی را نه بینی مگر آنکه بعض
میکنند یک نفر صاحب عقل و هوش و فکر را بر خود و همچنین است جمیع حیوانات از برای
اینها مقدمی است که اینها را امر کند با چیزی که اراده آنها است و تدبیر حتی مگس عسل و کلاغ و
کبکشان و امر غها که در هوا صاف میپرند از برای هر یک از اینها پیشروی است که می
پرد و هر که را صالح بدانند قرار میدهند در سیر تا و همچنین است در ما

نام رأست
[illegible]
اتصالی

دریاها و هوا و چهارپایان می‌بینی در قافله حیوانات مقدم داشته که در ابتدا همه
گویند هر طرف نابود سایر حیوانات بردند هر وقت او بود سایر حیوانات بودند
پس هرگاه خدا تعالی جمیع نفوس انسانها که آنها را باید که همه بدارد داشته باشد میگویند اهل
عالم را رها میکرد بی امام تا آنکه خطا ازند طمع دارند بدشمنی دارند خدا و بعد در فلکیات
آفتاب را سلطان کرده ماه را وزیر کرده افلاک را اقالیم برجها بلاد و علویه و سفلیه را در حکم
و تدبیر آنها قرار داده و ثوابت کواکب را از آنها و از دوستان آنها قرار داده و در وسط افلاک
جا قرار داده و هر ماهی را در بلدی از بلاد خود ملک خود ساخته و جمیع کواکب و بروج را در
قبضه اختیار او داشته که خداوند میفرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی
یتبین لهم انه الحق و در معادن طلا را خلیفه معادن کرده و جواهر ثمین کرده و ابرد وی
[illegible] قرار داده پس آن [illegible] طلا [illegible] نبوت [illegible]
و نباتات در مطعومات و مشروبات و ملبوسات تا آخر کائنات پس تا بدان انسان مثل اینها
باشد پس سبیل [illegible] بودن مقتدی برای ایشان بکر آنکه خداوند عالم حضرت آدم را خلیفه
نکرد بدون اظهار برهانی برای او تا آنکه مردم با او اقتدا کنند چنانچه فرموده که
با ملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه [illegible] آدم را [illegible] و شرح صدر با اعطا [illegible] و تعلیم
اللدنیه و مکاشفات الهامیه و تعلیم او اسما هر چیز را از حیوانات و اشیاء و نباتات
و نفع هر چیزی از برای فلان کار و ضرر اینها و ملائکه با اینها جاهل بودند و آدم ایشان را آگاه
کرد چون عجز ملائکه ظاهر شد و آدم برتری یافت با اینها بعلم خداوند ملائکه را امر بسجده آدم
فرمود بنا بر این پس خداوند تبارک و تعالی آگاه کرد که باید خلیفه من علم او فزون باشد
و علم آدم در جنب علم امیرالمؤمنین که عیبه علم خدا است مثل قطره و دریا است سنیان
میگویند که ابوبکر را انتخاب کرده از پیغمبر بازده خلیفه و علم ابوبکر و عمر هم مثل او است بدا علم
پس [illegible] لاتعلمون [illegible] الکم و لا انعامکم که ای خلیفه معنی اب چیست که

کر پهلوی فاکهند خدا یاد کرده این دو جواب را نشنیده بودند که هر چه از جواب خوانده است
و نمی‌دانند عمر هفتاد دفعه گفت چه بدرد حکومت که خطا می کرد و چه در عجز کوه مسئله که اگر علی
نبود عمر هلاک شده بود اما علی فرمودند سلونی سلونی قبل ان تفقدونی بپرسید از من از چیزهای زیر عرش
است سلونی عن طرق السماء فانی اعرف بها من طرق الارض بپرسید از من از راههای آسمان که
من دانا ترم بشما از راههای زمین کدام بالاتر علی و عمر یا ابو بکر منصف بود
بصفت خلیفه خدا آدم تا اینکه علم آدم در جنب علم علی چون قطره در دریا است واکنا در
صدر سپاه ابو بکر براه خلیفه عثمان دیگرانکه پیغمبر علی را خلیفه کرد در مدینه منوره مادامی که بغزو
تبوک رفتند و او را عزل نکردند تا از دنیا رحلت کرد و ابو بکر را فرستادند که سوره برائت را
براه برساند باهل مکه بخواند نرسیده بمکه او را عزل کردند علی را فرستادند ابو بکر برگشته باب
الله ... در حق من نازل شد حضرت رسول فرمودند جبرئیل نازل شد که تا ابلاغ نکنی تو خود
یا کسیکه از خود تو باشد علی را فرستادند و او را عزل نکردند و عمر مخالف ابو بکر را با اسامه زید
تمام نشده او را عزل کردند رازی و نیشابوری در تفسیر انفسنا در آیه مباهله گفته
اند که این آیه دلالت دارد بر اینکه علی نفس پیغمبر است و پیغمبر افضل است از جمیع انبیا پس علی
افضل از جمیع انبیا است پس بنا بر قول این دو نفر هم افضل امام است **فصل** فی بیان
اثبات امامة الائمة الاحد عشر بعد علی علیهم التحیة و بیان نکتة العدد الاثنا عشر فی الامامة
والبروج والفصول چون امامت علی در مرتبه ثالث بلا فاصله ثابت شد بدانکه بعد از جناب
یازده نفر از اولاد امجاد او بترتیب اماماً بعد واحد ابعد واحد اخبار متواتره در این باب
از حضرت رسالت‌مآب نبوی وارد شده است و ظاهر بعضی از آنها ذکر شده و کافی نیست
در این باب حدیث متواتر فریقین بین موالف و مخالف که از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه
وآله نقل نموده اند که فرمودند انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا
لن یفترقا حتی یردا علی الحوض پس واجب است ابقاء احدهما به بقاء دیگری چون صلوة و زکوة

از مکلفین ما باشی که تکلیف بر ایشان و محجوبات منفک نمی‌شود هم چنین است قرآن و عترت
و عترت الآن ظاهر نیست مخفی است هم چنانکه قرآن اصلی که تغییر و تبدیل نیافته مخفی است نزد
عترت است در بحار از مصباح الانوار شیخ طوسی باسناد خود از انس روایت کرده که پیغمبر فرمود
خداوند خلق فرمود مرا و علی را و فاطمه را و حسن و حسین را پیش از آنکه آدم را خلق کند در زمانی
که نه آسمان بنا شده بود و نه زمین پهن شده نه ظلمتی و نه نوری نه آفتابی و نه ماهی نه بهشتی
و نه دوزخی عباس عرض کرد چگونه بود بدو خلقت شما یا رسول الله فرمود یا عم چون
خدا خواست که ما را خلق کند تکلم کرد بکلمه از او نوری خلق شد باز تکلم کرد بکلمه دیگر
روحی خلق شد نور را خلط با روح نمود پس ما بودیم و علی و فاطمه و حسن و حسین را
ما تسبیح خدا را میکردیم زمانی که تسبیحی نبود تقدیس خدا را میکردیم زمانی که تقدیسی
نبود چون خدا خواست که خلق خود را ایجاد کند نور مرا شکافت عرش را از او خلق کرد
پس عرش از نور من است و نور من از نور خدا است و نور من افضل از نور عرش است پس نور
برادرم علی را شکافت از او ملائکه را خلق کرد پس ملائکه از نور علی هستند و نور علی
از نور خدا است پس علی افضل است از ملائکه پس نور دخترم فاطمه را شکافت از او آسمان
و زمین را خلق کرد پس آسمان و زمین از نور فاطمه است و نور فاطمه از نور خدا است
پس دخترم فاطمه افضل از آسمانها و زمینها است پس شکافت نور فرزندم حسن را از او
آفتاب و ماه را خلق کرد پس آفتاب و ماه از نور فرزندم حسن است و نور فرزندم حسن از
نور خدا است پس حسن افضل از شمس و قمر است پس شکافت نور فرزندم حسین را از او
بهشت و حور العین را خلق نمود پس بهشت و حور العین از نور فرزندم حسین است و نور
فرزندم حسین از نور خدا است پس حسین افضل از بهشت و حور العین است در کتاب اسرار الائمه
از عبد الرحمن بن سمره روایت کرده است که گفت عرض کردم یا رسول الله ارشاد کن مرا بسوی
نجات فرمود ای پسر سمره هرگاه هواها مختلف شد و آراء متفرق شد پس بر تو باد بعلی

ابی طالب بدرستیکه او امام امت من است و خلیفه من است بر ایشان و اوست فاروق که حق
و باطل را از هم جدا میکند هر که از او سؤال کند او را جواب دهد و هر که طلب هدایت از او کند
او را هدایت کند هر که حق را طلب کند نزد او می‌یابد هر که راستی را بخواهد نزد او راستی است
هر که پناه باو برد او را ایمن کند هر که چنگ باو زند او را نجات دهد هر که اقتدا باو کند هدایت یابد
یا امتان دین شما و نجات یا امت هر که تسلیم کند قول او را او را دوست داشت هدایت یافت
هر که بر او رد کند و دشمنی با او کند ای گروه مردم علی از من است روح او از روح من است
طینت او از طینت من است و برادر من است و من برادر اویم و شوهر دختر من فاطمه سیده
زنان عالمیان از اولین و آخرین و از نسل علی است امام امت من و سید جوانان اهل بهشت
حسن و حسین پس علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی
و محمد بن علی و الحسن بن علی و پسر حسن قائم امت من ایشان هستند ائمه بعد از حسین که بسبب ایشان
خدا زمین را پر از عدل و داد میکند سلیم بن قیس روایت کرده از عبدالله بن عباس حدیث
طویلی که روایت کرده از پیغمبر و از جمله حدیث اینست که فرمودند از اهل بیت من دوازده
امام هادی هستند که همه ایشان مردم را به بهشت بخوانند علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین
یکی بعد از دیگری امام مردم هستند و اول ایشان علی است و من امام علی هستم و امام مردم
ائمه هستند با کتاب و کتاب با ایشان است از ایشان جدا نشود و ایشان از کتاب جدا نشوند تا وارد
شوند بر من بر حوض از سلمان فارسی روایت شده که گفت نشسته بودم پیش رسول
خدا در مرض موت حضرت که فاطمه داخل شد چون دید بزرگوار خود را با آن حالت ضعف
دید گریه کرد که اشک او بر صورتش جاری شد رسول خدا فرمودند چه میگریاند ترا
فاطمه عرض کرد یا رسول الله می‌ترسم بعد از تو ضایع گذارند فرزندان مرا چشمهای مبارک
رسول خدا پر از اشک شد فرمودند یا فاطمه آیا نمیدانی که ما اهل بیتی هستیم که خدا آخرت را
بر دنیا برای ما مقدم داشته و خداوند حتم و واجب کرده بر جمیع خلق خود فنا را

در بشارت فاطمه بفضل شوهر و فرزندانش

بدرستی خداوند تبارک و تعالی نگاهی بزمین کرد مرا برگزید به پیغمبری کرد بار دوم نگاه کرد
شوهر ترا برگزید و وحی بمن فرستاد که ترا باو بدهم و او را ولی و وزیر کردانم و او را خلیفه
خود کردانم در میان امتم پس پدر تو بهترین پیغمبران خدا و رسل او است و شوهر تو بهترین
اوصیا و تو اول کسی هستی که بمن ملحق شوی از اهل بیت من پس از آن خداوند بار سیم
نگاهی بزمین کرد ترا برگزید با فرزندانت و تو بزرگ زنان اهل بهشتی و دو فرزند تو حسن
و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند و پسرهای شوهر تو اوصیای من هستند تا روز قیامت
همه اینها هادی و مهدی هستند اوصیا بعد از من برادرم علی است پس حسن پس حسین پس نه نفر
از فرزندان حسین و در درجه من میباشند در بهشت و نیست درجه نزدیکتر بخدای عز و جل از
درجه من و درجه اوصیای من و پدرم ابرهیم آیا نمیدانی ای دختر بدرستیکه از کرامتهای تو این
که تزویج کرد ترا بهترین امت من و بهترین اهل بیت من پیشتر گرفته از همه در اسلام بزرگتر از همه
در حلم بیشتر از همه در علم فاطمه را بشارت داد فاطمه خوشحال شد با چند رسول خدا صلی الله
علیه و آله باو فرمود پس از آن فرمود ای دختر بدرستی که از برای شوهر تو منقبتهاییست
ایمان او است بخدا و رسول پیش از همه احدی از امت من پیشی از او نگرفت علم او است بکتاب خدا
عز و جل و سنت من احدی از امت من نیست که جمیع علم مرا بداند غیر از علی بدرستی که خدای
عز و جل مرا تعلیم کرد علمی که تعلیم احدی غیر از من نکرده و تعلیم کرد ملائکه و رسل خود را علم
هر چه خدا تعلیم ملائکه و رسول کرده من باو عالم هستم و خدا عز و جل امر کرد که بعلی تعلیم
کنم من تعلیم کردم پس نیست احدی از امت من که بداند جمیع علم و فهم و حکمت مرا غیر از علی و تو
ای دختر زوجه او و دو پسر او دو سبط من میباشند حسن و حسین و این دو سبط امت منند
خدا علی را امر کرده بمعروف و نهی منکر کرده از خدای عز و جل بعلی داده حکمت و فصل الخطاب ای دختر
ما اهل بیتی هستیم که عطا کرده خداوند ما را شش خصلت که باحدی از اولین پیش از شما عطا نکرده
و باحدی بعد از شما عطا نمیکند غیر از ما پیغمبر ما بهترین انبیا و مرسلین است و او پدر تو است

و وصی ما بهترین اوصیاست و او شوهر تست و شهید ما سید الشهداست و او حمزة بن عبد المطلب
است که عموی پدر تست فاطمه عرض کرد او سید الشهدای کسانیست که با او شهید شدند فرمود نه
بلکه سید الشهدای اولین و آخرین است بجز انبیا و اوصیا و جعفر بن ابی طالب صاحب دو بال
که طیّار است در بهشت و دو پسر تو حسن و حسین که دو سبط امت منند دو سید جوانان
اهل بهشتند و آنها پسران منند قسم بکسیکه جان من در دست اوست مهدی این امت که پر کند زمین را
از قسط و عدل بعد از آنکه پر شده از ظلم و جور فاطمه عرض کرد کدام یک از اینها که اسم بردی افضل
فرمود علی افضل امت است بعد از من و حمزه و جعفر افضل اهل بیت منند بعد از علی و بعد از
تو و دو پسر تو دو سبط حسن و حسین و بعد از اوصیا از اولاد پسر من این پسر و اشاره
بحسین کرد و مهدی از ایشانست ما اهل بیتی هستیم خدای عز و جل اختیار کرده آخرت
را برای ما بر دنیا پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نظر کرد بفاطمه و بشوهر
فاطمه و بدو پسر فاطمه و فرمود ای سلمان شاهد میگیرم خدا را که من صلحم با هر که با ایشان صلح
و در جنگم با هر که با ایشان در جنگست آگاه باشید که ایشان با منند در بهشت پس
از آن رو کردند بعلی ع فرمود ای برادر من تو بعد از من میمانی و بتو از قریش شدتها و سختی
میرسد و ارتظاهر ایشان بر تو و ظلم ایشان بتو اگر یاور پیدا کردی با ایشان جهاد کن و مقاتله کن
با کسیکه با تو مخالفت کرده با کسانیکه موافقت ترا و اگر یاور پیدا نکردی پس صبر کن و دست
بازدار خود را بهلاکت نینداز بدرستیکه تو از من بمنزلهٔ هارون هستی از موسی و از برای
تست بهرون اسوهٔ نیکو زمانیکه قوم او او را ضعیف شمردند نزدیک بود او را بکشند
صبر کن بر ظلم قریش بتو و تظاهر ایشان بر تو بدرستیکه تو بمنزلهٔ هارونی از موسی با
متابعین او و ایشان بمنزلهٔ گوساله هستند با متابعین خودشان یا علی خداوند حکم کرده
بفرقه و اختلاف امت یا که میخواست همه را بر هدایت و راستی جمع میکرد تا اینکه دو نفر
از این امت اختلاف نکنند و منازعه نکنند در چیزی از امور و انکار نکنند مفضول فضل

بنا اسم پسر رسول خدا ائمهٔ هدی را

صاحب فضل را واکرم مجوست همه را برهد است عدل برانود و پیغمبر ما وزود تغیر میدهد تا
اینکه ظالم تکذیب شود وحق معلوم شود که کجا جای اوست لکن خدا قرار داد دنیا را خانهٔ
عمل و آخرت را خانهٔ قرار تا اینکه جزا بیابند کسانی که عمل بد کردند وجزا بیابند کسانی که عمل نکو
کردند پس از آن حضرت امیر علیه السلام فرمود والحمد لله شکرا علی نعمائه وصبرا علی بلائه از حضرت
صادق روایت شده است که خداوند تبارک وتعالی خلق فرمود چهارده نفر را پیشتر از خلق
این خلق چهارده هزار سال و این چهارده نور ارواح ما باشند عرض کردند یابن رسول الله
آن چهارده کیانند فرمود محمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین وائمه از اولاد حسین آخر ایشان قائم ایشان
است که برپا می شود بعد از غیبت و دجال را میکشد و زمین را پاک میکند از هر جور وظلم و
عجبی نیست در طول عمر آنحضرت بعد از قدرت حق تعالی و بعد از وقوع مثل او زیرا که ایشان
سه هزار سال زنده که خضر و الیاس از زمان ابراهیم تا این زمان هنوز هستند وهم چنین
دجال از عهد پیغمبر صلعم تا امروز که هست که باید کشته شود بدست حضرت زمان ظهور و حال
اینکه طول عمر همه اینها هم چنین شیاطین و ابالسه و فساق و عوج عناق از عهد قابیل
تا زمان موسی زندگی کرد و عیسی تا زمان قائم هستند و روایت شده است از علی بن الحسین امام
زین العابدین که فرمودند که اهل زمان غیبت امام که قائلند بامامت او و منتظر خروج
او هستند افضل اهل هر زمان هستند زیرا که خدا تعالی با ایشان عطا فرموده عقول
وافهام را بحدی که نزد ایشان غیبت بمنزله مشاهده شده وایشان را در آن زمان بمنزله مجاهدین
پیش روی رسول خدا قرار داده با شمشیر ایشان مخلصند از روی حقیقت و شیعهٔ ما هستند
از روی صداقت و خوانندهٔ بدین خدا هستند پنهان و آشکار پس اگر بگوئی که موت
طبیعی مانع از این است که ادعا شده بما نیشتر از صد یا بیست سال جواب این است که نظیر او
هست از این امت تا اینکه خدا بر همه چیز قادر است و ابتدا از برای او طبیعت ها مسخر ما
نبود که لابد بقدرت فاعل مختار چنانچه از برای اهل جنت قرار داده است و اگر بگوئی حکمت نیست

اسبا خفا حق و حال آنکه خدا میفرماید ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد
ما بیّناه للنّاس همّا اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون جواب اینست که خداوند فرمود
به پیغمبر ما که خوف داشتند از اذیت بعضی والله یعصمک من الناس که خوف داشت و حضرت
یعقوب فرمود به یوسف یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا یا موسی
سی سال در خانه فرعون بود که دین خود را مخفی میداشت پس حضرت ابراهیم از فرعون
مدتها در خانه فرعون دین خود را پوشیده میداشت شمعون وصی عیسی دین خود را از جبابره
ابطال که دین خود را یکسال مخفی میداشت با ظالم جبابره بتخانه میرفت لکن سجده بخدا می
کرد در آن خانه و مردم گمان میکردند که بت را میپرستند اینست که خدا میفرماید وعززنا بثالث
وهم چنین حزبیل خالو زاده فرعون که خدا میفرماید وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه
فرمودند رسول خدا میشود در امت من آنچه شده در بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل پس
امام ثانی عشر که مهدی امام زمان ما باشد از زمان ولادت تا امروز که زمان ما است که سنه
هزار و دویست و نود و پنج است غیبت مدت است باز اگر از زمان ولادت با سعادت آن
بزرگوار که سنه دویست و پنجاه و شش است تا این زمان ظاهرا هزار و چهل و یکسال باشد
بلکه واجبست بقاء او تا آخر زمان تکلیف بنا بر قاعده لطیفه لطف خداوند بنده ما از نو
جمال آن بزرگوار درست کرده اند بدانکه بودن که هادی ایضا است بروج دوازده که از
مشهور است اول شی حمل و آخر شی حوت است پس جمال بودن ولایت نیز دوازده است تا آنکه
جمال هادی باطن باشد که ظاهر مطابق باشد و این نکته شریفه اشاره در اخبار ائمه هادی
شده است پس حمل ماهی بمنزله برجیست که تربیت بن عالم ما باید و مؤید این نکته است چند
اخبار بتواتر وارد شده است که دنیا و ما فیها محمول بر ماهی است که حامل همه است و در این
اشاره لطیفه است و آن اینست که چون آخر جمال این بزرگوار حوت است حوت حامل دنیا
و ما فیها است پس آخر جمال بودن ولایت نیز حامل مصالح ادیان و شریعت است توضیح مطلب

آنست که حامل الارض حوت است و چون آخر بروج است پس حامل ارض آخر بروج اما مثلث و آن
حوت که حامل آن زمین است استقبال حامل مصالح ادبار استعداد و حامل نور اما مثلث
که باقی با ما مثلث که قائم است بعنصر نار و دونها منه فلو مهما امت فان نحو نیست که اشاره باو
شد پس چون حامل الارض که آخر بروج است هم چنانکه او با آخر بروج دوازده کانه است
هم آخر بروج دوازده کانه اما مثلث فافهم بدانکه این عدد دوازده کانه مشتمل است بر اکثر اشیا
چون واقع بر این عدد است هم چنین است که از اسماء الله تعالی بر واجب است که ائمه هم چنین
باشند کلمه لا اله الا الله دوازده حرفست محمد رسول الله دوازده حرفست علی ولی الله
دوازده حرفست البشیر النذیر دوازده حرفست امیر المؤمنین دوازده حرفست العروة
الوثقی دوازده حرفست آدم خلیفة الله دوازده حرفست نوح نجی الله دوازده حرفست
ابرهیم خلیل الله دوازده حرفست موسی کلیم الله دوازده حرفست محمد حبیب الله دوازده
حرفست المحیی والممیت دوازده حرفست عیسی روح الله دوازده حرفست الظاهر والباطن
دوازده حرفست اقیموا الصلوة دوازده حرفست اتوا الزکوة دوازده حرفست الم ذلک
الکتب دوازده حرفست الم الله لا اله دوازده حرفست بروج کواکب دوازده حرفست
نقباء بنی اسرائیل دوازده اند عیون منفجره دوازده است بدانکه موکل هر برج دوازده اند
بر برج اما مثلث دوازده است آخرش حوت است چون آخر بروج حوت است فرمودند پیغمبر
صلعم بدانید [illegible] و مقدم برانها [illegible] علما نسبت ذکر کرده اند که اینست که
هر که [illegible] کنانرسانید او فرشتست [illegible] پس نسبت [illegible] رسول خدا
و [illegible] بالامر [illegible] رسول بمنزله مرکز دائره است نسبت بمحیط آن [illegible]
[illegible] است [illegible] که [illegible] محیط دائره که [illegible] قریش او منتهی
[illegible] پس [illegible] که [illegible] منتهی [illegible] دوازده است [illegible]
[illegible] دوازده است پس از [illegible] که منتهی شد دوازده [illegible]

ثم هو طود فوقها اهل بیته و بسطوا فوقها فهو بنا ابن شش پیغمبرانند که هر یک چون وفات
حضرت رسول صلعم اشاره بانها فرموده که فرمودند هنگامیکه ادم از دنیا بیرون رفت مگر
انکه وصیت کرد به پسرش شیث و امتش وفا نکردند برای او و هنگامیکه نوح از دنیا بیرون رفت
مگر انکه وصیت کرد به پسرش سام و امتش وفا نکردند و هنگامیکه ابرهیم از دنیا بیرون رفت
مگر انکه وصیت کرد به پسرش اسمعیل و امتش وفا نکردند و هنگامیکه موسی از دنیا بیرون رفت
مگر انکه وصیت کرد بپسرش بوصی خود یوشع بن نون و امتش وفا نکردند و هنگامیکه عیسی
از دنیا بیرون رفت مگر انکه وصیت کرد بوصی خود شمعون و امتش وفا نکردند و بدرستیکه
من از میان شما بروم و وصیت کنم شما را بوصی خود علی بن ابی طالب و شما را سپاه بر پا
بیعتهای من و سنتهای امتها حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة یعنی زیاده و
نقصان در امت من واقع شود انچه واقع شد در امم سالفه و در کتاب غیبت نعمانی روایت
کرده که داود رقی گفت خدمت حضرت صادق ع مشرف شدم در مدینه حضرت فرمودند چه باعث
بر [illegible] شد عرض کردم حاجتی عارض شد مرا در کوفه فرمودند چه کس را گذاشتی
در کوفه عرض کردم فدایت شوم گذاشتم عموی شما را زید در کوفه سوار بر اسبش شده قرانرا
بگردن انداخته باواز بلند میگفت سلونی قبل ان تفقدونی بپرسید از من پیش از انکه مرا نیابید
که نزد من است در سینه من علم بسیاری است میشناسم ناسخ و منسوخ و مثانی قران
را فرمودند یا داود [illegible] پس از ان صدا زدند سماعه بن مهران را بیاور سبد
رطب را سماعه سبد رطب را اورد حضرت خوردند رطب او را تماما و هسته را اند همان
میان بیرون اوردند و در زمین کشتند شکافته شد و شاخها را حضرت بدست
خود یکی از انها شکافتند از او ورقی بیرون اوردند فرمودند
بخوان خواندم دیدم در و سطر نوشته بود سطر اول لا اله الا الله محمد رسول الله سطر
دوم ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض

منها ان بعدهم ذلك الدين القيم امير المؤمنين علي بن ابي طالب الحسن بن علي بن ابي طالب والحسين بن علي
وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد
والحسن بن علي والخلف الهادي الحجة سلام الله عليهم جميعا پس از ان فرمودند میدانید
چه وقت اینها نوشته شده عرض کردیم خدا و رسول و شما داناترید فرمودند پیش از اینکه خدا
آدم را خلق کند بعدد هر ساعتی و چون مصالح عالم بساعات لیل و نهار و روز ماست و آن
در حال اعتدال دوازده جزو می باشد بعدد هر ساعتی امامی و هر ساعتی با امامی تعلق دارد
و ادعیه منسوب بامامی در هر ساعتی مأثور است ساعت اول تعلق بعلی بن ابی طالب
دارد و بدین ترتیب تا آخر ساعات و ساعت دوازدهم تعلق بامام دوازدهم دارد عجل الله
فرجه پس اگر گفته شود که سبب غیبت امام دوازدهم چیست میگوئیم که از خوف اعدا است بر خدا
واجب بود که اعلام کند مردم را و ایضا واجب بود بر خدا از جهت لطف که بسبب دیگر هم ذکر
کرده اند که انتظار استخلاص نطفی است که در اصلاب اهل نفاق است که مومن هستند بمقتضای
یخرج الحی من المیت پس اگر حضرت ظهور نمایند لابد بسط ید کنند و قیام بسیف نمایند
که موجب قتل اهل خلافت و اگر اینها کشته شوند ذراری صالح از اصلاب اینها بسبب قتل
کفار فوت میشود و یکی از جوابها که سبب غیبت مدعا باشد همین را ذکر کرده اند که بیان سبب
خصایص جهاد را ترک کردند با خلفا منقبضین پس حال صبر علی در نشستن و از طلب حق او
مثل حال اختفاء مهدی است از اعدا دین بدون فرق روایت شده که حضرت امام حسین روز
عاشورا هر گاه حمله بر عسکر ابن زیاد بد نهاد لعین میفرمود بسیار میکشتند و بعضی از زخم
شمشیر میگذاشتند و بعضی او نرسیدند گویا سببش از حضرت علی بن الحسین پرسیده شد
تا آنکه از خودان بزرگوار پرسیدند فرمودند پرده برداشته شد از پیش چشم نطفهها را دیدم
در اصلاب اینها شناختم که اینها که مومن اند از اصلاب اینها ظهور میکنند اینها را
کنار گذاشتیم جهة استخلاص آن ذریه اینست تا اینها هلاک نشوند پس امور بخلاف فصل

بیان توجیه رابع الخلفا

و منابعین مها که همه کافر بودند چون معاویه و یزید و عبد الملک بن مروان و غیرهم عامه
نقل کرده اند از حضرت امیر المؤمنین که فرمودند هر کس نگوید که من خلیفه چهارم نیستم
بر او باد لعنت خدا یعنی الهاکه حضرت خلیفه چهارم است بعد از آن سه نفر جواب اینست
که خلیفه اول آدم بود که خدای فرماید انی جاعل فی الارض خلیفة و خلیفه دویم هرون بود
خداوند می فرماید قال موسی لاخیه هرون اخلفنی خلیفه سیم داود بود خداوند می
فرماید یا داود انا جعلناک فی الارض خلیفة چهارم منم است خدای می فرماید وعد الله الذین
آمنوا لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم اگر بگوئی تو ذکر کردی که مخالفین در حق
علی سی و سه هزار منقبت ذکر کرده اند چگونه عناد در اینها متصور است اولا اینکه آن
مخالفین که در حق علی سی و سه هزار منقبت ذکر کرده اند همان مخالفین هستند که گفتند در
خلافت قدوتیم [illegible] حدیث از پیغمبر روایت شده ایشان دروغ و افترا بحضرت رسول و اگر عمدا
نباشد بر فرض هم که حدیث ایشان دروغ نباشد [illegible] حدیث که او سی و سه هزار حدیث
کجا البته کسی که افضل نباشد این قدر حدیث در حق او پیغمبر نفرماید پس چرا مفضول را مقدم
داشتند بر افضل و تقدیم مفضول بر افضل قبیح است عقلا ثانیا اینکه در تورات [illegible]
چها صدمه وضع [illegible] را ذکر کرده خداوند در مذمت ایشان می فرماید فویل للذین یکتبون
الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم
و ویل لهم مما یکسبون فرمودند قرآن که بقراءت نه علم بروایت نیست بلکه قرآن بهدایت
و علم بدرایت است [illegible] روایت و موفق شدند بعمل بآن خداوند
خواسته که حجت را ظاهر سازد بر زبان دشمن **فصل** بدانکه از جمله علامات ظهور خروج
دجال است و بعضی احوال و چیزی منقولست که صدوق مرحوم روایت کرده باسناد خود
از رسول خدا که آنحضرت روزی با اصحاب بود [illegible] اصحاب برخواستند
آمدند [illegible] بخانه [illegible] گفتند [illegible] یا ابا القاسم [illegible]

فی بیان علامات الظهور

کفت ساکت شو بنشین این محمد است آمده است نزد تو پس از روزی چند باز سوره دخان پنهان
شده بود حضرت آنرا در نماز صبح بر اصحاب خواندند فرمودند بدجال آیا شهادت بوحدانیت
خدا و رسالت محمد مصطفی میدهی کفت شهادت میدهم بوحدانیت خدا و برسالت خودم
تو احقا سزاوارتر از من نکرده در رسالت حضرت فرمودند چیزی برای تو پنهان کردم چیست
او دجال کفت دخ است تو ذلیل میشوند و ما ... مرا امر میکنند حضرت ساکت شو ابدا
تو از اجل خود پیش نیفتی و بمراد خود نخواهی رسید و بتو نمیرسد جز آنچه مقدر شده از برای تو و
اطاعت ترا نکنند مکر کسیکه مثل تو باشد در شقاوت و بد بختی بعد از آن حضرت باصحاب
فرمودند خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد مکر آنکه آن پیغمبر قوم خود را از دجال ترسانید
خدای عز و جل او را باینها وا ... مکر انیم اکر چیزی از امر او بر شما مشتبه شود بدانید
که خدای شما اعور نیست یعنی یک چشم نیست و این دجال خروج کند بر حماری سوار باشد
از کوش تا کوش مسافت یک میل راه باشد او بهشت و دوزخی باشد او کوهی از نان
و نهری از آب باشد اکثر متابعان او یهود و زنان و اعراب هستند بهمه آفاق زمین داخل
شود جز مکه و خانه مکه و مدینه خانه ان روایتی دیکر از صدوق مرحوم روایت کرده
از ابن سبره که کفت خطبه خواند برما علی بن ابی طالب پس حمد خدا و ثنای او را بجا آورد پس
از آن فرمود باصحاب سه مرتبه ایها الناس بپرسید از من هرچه بخواهید پیش از آنکه مرا
نیابید صعصعة بن صوحان برخاست عرض کرد یا امیر المؤمنین چه زمان دجال خروج
میکند فرمودند بنشین خدا کلام ترا شنید و دانست اراده ترا بخدا قسم اعلم از تو سؤال
کرده باعلم از مسائل نیست لکن علامات دارد بعضی عقب بعضی در آید مثل جاهای نعل
بر روی نعل اکر خواهی ترا خبر دهم عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین حضرت فرمود حفظ و ضبط
کن بدانکه علامت خروج دجال آنست که مردم نماز را بمیرانند امانت را ضایع کنند دروغ
را حلال دانند ربا بخورند رشوه بکیرند بناها را محکم کنند دین را بدنیا فروشند

بیان مقصد فاظهور

صادق فرمود قائم خروج نکند تا اینکه پیش از او دوازده نفر از بنی هاشم خروج کنند همه مردم را
بسوی خود بخوانند فرمودند حضرت صادق پنج چیز است پیش از قیام قائم یمانی و سفیانی
و منادی که از آسمان ندا کند و فرو رفتن زمین بیدا و قتل نفس زکیه و در حدیث دیگر
فرمودند قائم آل محمد و قتل نفس زکیه مگر پانزده شب فرمودند در حدیث دیگر خروج
سفیانی و یمانی و خراسانی در یکسال در یکماه در یکروز واقع شود و در آنها علمی هادی تر
از یمانی نیست زیرا که او مردم را بحق دعوت میکند مردی از حضرت ابی الحسن از فرج
سؤال کرد فرمودند هر گاه علمهای قیس بمصر آمد و علمهای کنده بخراسان فرمودند سال
فتح قسطنطنیه کافی شود بگو تو بروید فرمودند مردم بر چه افتند پیش از قیام قائم از معاصی
خود بسبب آتشی که ظاهر شود در آسمان و سرخی که در آسمان و خسفی ببغداد و خسفی ببصره
بصره و خونهائی که در شهر بصره ریخته شود و خانها که خراب شود و مرگی که در اهلش
واقع شود و خوفی با اهل عراق که قراری از برای ایشان نباشد فرمودند حضرت باقر دو علامت
است که پیش از قیام قائم است کسوف شمس در نیمه ماه رمضان و خسوف قمر در آخر ماه راوی
گوید گفتم یا ابن رسول الله آفتاب در نیمه ماه گرفته میشود فرمود من دانا ترم بآنچه
گفتم اینها دو علامتند که از زمان هبوط آدم تا حال نشده زیرا که آن بخلاف عادت باو جاری
شده و منجمین هم گفته اند نیست که خسوف قمر میشود مگر در سیزده یا چهارده یا پانزده
ماه نزد ایشان این خسوف نزد مقابله شمس و قمر است بر هیئت مخصوصه و کسوف شمس
نمیشود مگر در بیست و هفتم یا بیست و هشتم یا بیست و نهم ماه و اینهم نزد مقارنه ایشان
بر هیئت مخصوصه فرمودند حضرت صادق که منادی ندا میکند باسم قائم گفتم خاص
یا عام فرمودند بلکه عام است میشنوند هر گروهی بزبانهای خود گفتم کیست که مخالفت
قائم کند و حال اینکه ندا باسم میشود فرمودند ابلیس وا نگذارد و او هم تا اینکه در آخر شب
ندا کند و ایشان را بشک اندازد مردم را ایشان عرض کردم که ندا چگونه است فرمود منادی ندا میکند

اول روز آگاه باشید که حق در علی و شیعه او است پس از آن ابلیس در آخر روز ۱۶۴
ندا کند آگاه باشید که حق در عثمان و شیعه او است در این وقت شک افتند مبطلین
فرمودند صیحه که در شهر رمضان است صیحه جبرئیل است فرمودند این امر نشود تا
دو ثلث مردم بروند عرض کردند که اگر دو ثلث مردم بروند پس باقی ماند که کیست فرمود
آیا راضی نیستید که شما ثلث باقی باشید فرمودند هرگاه دیوار مسجد کوفه منهدم شود
از آن طرف که پهلوی خانه عبدالله بن مسعود است در این وقت زائل شدن ملک قوم است
و نزد زوال آنها خروج قائم است از جمله علامات طلوع ستاره ایست در شرق روشنی
دهد چنانچه ماه روشنی دهد پس از آن سر او برگردد بمرتبه که نزدیک باشد دو طرفش
بهم رسد **فصل** فی بیان ان ظهوره ع غیر موقت ومن وقت فهو کذاب بدانکه اخبار
وارد است در علم تغییر وقت ظهور بجهة مصالح چند تا اینکه همیشه امیدوار و منتظر
فرج باشند و مشکلات ایشان آسان گردد برایشان [illegible] ببرند که [illegible] باید روایت
کرده شیخ کلینی در صحیح از ابی حمزه ثمالی که گفت شنیدم امام محمد باقر ع را که فرمودند
خدای تعالی وقت قرار داده بود برای ظهور قائم در هفتاد هجری بوده چون حسین
کشته شد غضب خدا شدید شد بر اهل زمین تاخیر انداخت تا صد و چهل ما شما را حدیث کردیم
حدیث ما را فاش کردید و برداشتید پرده ستر و قناع ستر را خدا بعد از این بکی
وقت قرار نداد نزد ما یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب ابو حمزه گوید این حدیث
را خدمت حضرت صادق ع عرض کردم فرمودند چنین بود و از ابی بصیر روایت شده که حضرت
صادق ع پرسیدم از قائم فرمودند کذب الوقاتون ما اهل بیت وقت قرار نمیدهیم
از فضیل بن یسار روایت شده که گفت از حضرت امام محمد باقر ع پرسیدم که از برای این امر وقتی
هست فرمود کذب الوقاتون کذب الوقاتون کذب الوقاتون بدرستیکه موسی چون
رفت بمناجات پروردگار بقوم خود وعده سی روز داد چونکه خدا ده بر سی افزود

در بیان ظهور حضرت قائم

را اسم او ابوالقاسم کنیتش همنام جدش رسول خدا است تا اینکه مردم نگویند ما نشناختیم او
برای او اسم و کنیه را مفضل عرض میکند ای مولای من تاویل این چیست که خدای عز و جل
میفرماید لیظهره علی الدین کله و میفرماید وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین لله
فرمودند قسم بخدا برداشته میشود اختلاف از میان اهل ملت ادیان و دینها همه یکی شود
چنانچه خدا میفرماید ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخا[سرین]
عرض میکند که کدام بقعه ظاهر میشود فرمودند ظاهر میشود در مکه والله ای مفضل
گویا میبینم که داخل مکه شده و برد و شی او است برده رسول خدا صلی الله علیه و آله و
بر سر او عمامه جدش و نعلین رسول خدا در پایش و عصای پیغمبر در دستش و در پیش
روی او چند بز لاغر است بهمین حالت بگردد که کسی او را نشناسد عرض میکند ای
آقای من چگونه ظاهر میشود فرمودند ظاهر میشود تنها بجانب کعبه میاید تنها شب او را
فرا گیرد و وقتی که چشمهای مردم بخواب رفت و شب تاریک شد جبرئیل و میکائیل نازل شوند
بر او با ملائکه صف بصف جبرئیل عرض میکند ای آقای من قول تو مقبول و امر تو
جاری است پس حضرت دست خود را بصورت خود بکشد و این را بخواند الحمد لله الذی
صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین پس میایستد
میان رکن و مقام و صیحه میکشد که ای گروه نقبا و اهل خاصه من و ای کسانی که خدا
ایشان را خلق کرده بجهت نصرت من پیش از ظهور من بیایید بسوی من از روی طوع و
صیحه او بمردم برسد در حالتی که بجای خود مشغول و بر روی فرش خود در مشرق و مغرب
زمین باشند همه یک صیحه میشنوند و صدا بگوش همه پس بسوی حضرت آیند طولی نکشد
برای ایشان چشم بهم زدن که همه یکجا پیش روی حضرت [illegible] میان رکن و مقام پس خدا
عز و جل امر میکند نوری بیاید عمودی میکشد از زمین تا آسمان هر مؤمنی که بر روی
زمین است از این نور روشنائی بگیرد و نوری بر میان دل خانه خود ببیند نفوس مؤمنین را

بعضی از نشانهای ظهور

نور شاد میشوند نمیدانند که قائم ظاهر شده پس صبح شد در حالتی که همه بر دور وی او باشند
و اینها سیصد و سیزده نفر باشند بعدد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز
بدر مفضل عرض کرد آیا آن هفتاد و دو نفر که با حسین شهید شدند با قائم ظاهر میشوند
فرمود بلی ظاهر میشوند با او و در میان ایشان است حسین با دوازده هزار از مؤمنین شیعه علی
بر سر حسین است عمامه سیاهی مفضل پرسید آیا قائم بیعت خود را بچه کیفیت میگیرد دست
خود را دراز کند سفید دیده شود بی سیاهی و بگوید این دست خدا است و از جانب خدا و بامر الله
تمام بخواند ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم پس اول کسیکه دست
او را ببوسد جبرئیل است پس ملائکه با او بیعت کنند با نجبای جن پس نقبا مؤمنین مردم بمکه
صبح زنند بگویند این شخص کیست که دیدیم که مثل او ندیده بودیم بعضی بعضی گویند
نگاه کنید ببینید از این کسانیکه با او هستند میشناسید میگویند ایشان را نمیشناسیم
کسی را بجز چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه و اینها اول طلوع آفتاب میشود که
از نور چون آفتاب بلند گشته روشن کرده همه را صیحه زننده بجلاد از قرص
آفتاب بزبان عربی آشکارا که بشنوند هر که در آسمانها و هر که در زمینها است صیحه زند
که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و اسم او اسم جدش پیغمبر پس بگویند با او بیعت کنید
تا هدایت یابید و مخالفت او نکنید که گمراه میشوید پس اول کسیکه دست او را ببوسند
ملائکه است پس جن پس نقبا میگویند شنیدیم اطاعت کردیم باقی نماند صاحب گوشی
جز آنکه این صدا را بشنود و خلایق رو بآن میآرند از بادیه ها و حاضرها و از بر و بحر بعضی بعضی
را خبر میدهند با آنچه شنیدند از گوشهای خود چون آفتاب نزدیک غروب شد صیحه زنند
صیحه زننده از سمت مغرب که ای گروه خلایق ظاهر شد بنام مولای مردم اند در زمین فلسطین که
او عثمان بن عنبسه اموی است از اولاد یزید بن معویه است پس با او بیعت کنید تا هدایت
یابید و مخالفت او را نکنید که گمراه شوید پس ملائکه و جن و نقبا قول او را رد کنند و از

بیان معنی ظاهر و وقت ظهور

پیدا شود در نظر وی چنانچه صبح زند که ای بیدا بسلع اهل ازمیز بیدا شهر را با جهان
تا پایان ببلعد و نفر از ایشان باقی نماند ملکی از آسمان آید و ندا کند تا به بشتکر باشد
یکی از ایشان که بر روی پیش مهدی و او را بشارت دهد بهلاک جیش سفیانی و بیکی دیگر که و سبد
بر روی پیش سفیانی او را اعلام کن بظهور مهدی آل محمد پس بشارت دهنده برود مهدی را
بشارت دهد بهلاک جیش سفیانی و از منتسبه شکافته شده باقی بکذاشت لشکر بقله
عنان شتر همه را بکشد و بعد پس مهدی دست بصورت بشیر مالد بر کرد به حالت
اول و بیعت کند با حضرت و ملائکه و جن ظاهر شوند و با مردم مخلوط باشند و همراه
حضرت بروند فرمودند بخدا ببرکوفه و نجف واصحاب او آن وقت چهل و شش هزار ملائکه
و چهل و شش هزار از جن او را یاری کنند و فتح واقع شود مفضل عرض کرد که جن و ملائکه
ظاهر شوند بمردم در این زمان فرمودند بلی چنانچه ظاهر میشوند مردم بعضی برای بعضی
مفضل عرض کرد با ملائکه چه میکنند فرمودند آنها را میخوانند بحکمت و موعظه پس
نصب نماید برای ایشان خلیفه از اهلبیت خود و متوجه مدینه شود مفضل عرض کرد با کعبه
چه میکنند فرمود این بنا را خراب میکنند و بنا میکنند ببناء حضرت ابراهیم و اسمعیل و هم
چنین خراب میکنند هر بنائی که ظالمین بنا کرده در هر اقلیمی و هم چنین خراب کنند مسجد کوفه را و بنا
کنند ببناء اولش مفضل عرض کرد یا مولای مکه مینمانند فرمودند نه لکن نصب میکنند برای ایشان
خلیفه از اهل بیت خود چون از مکه بیرون رود اهل مکه خلیفه او را بکشند مهدی برگردد
بایشان و ایشان را بترساند و توبه دهد ایشان را و خلیفه از خود ایشان برای ایشان نصب کند چون
بیرون رود باز خلیفه را بکشند پس از آن مهدی عسکر بفرستد بسوی ایشان از جن و نقبا
هر کس ایمان آورد او را واگذارند و هر کس ابا کرد او را بکشند تا از صد نفر یک نفر ایمان آورند
در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام وارد است که اول چیزی که از مهدی ظاهر شود قطع نماید
دستهای بنی شیبه کلید داران کعبه را که دزدان خانه کعبه باشند و دستها را ببندند و بیاویزند

این دو نفر را اینکه او لعل خلق است چگونه از میان خلق این دو تا دفن شدند با جد رسول
خدا با ایشان باشند گویند غیر از ایشان کسی مدفون نیست وآن دو تا دفن شدند چونکه
هر دو خلیفه رسول خدا و پدران دو زوجه او بودند مهدی گوید کسی ایشان را می‌شناسد
میگویند بلی ما میشناسیم بصفت می فرماید کسی شك دارد که غیر از ایشان کسی در اینجا
مدفون نیست میگویند نه پس بعد از سه روز امر میفرماید قبر ایشان را میشکافند و ایشان
را از قبر بیرون می آورند تر و تازه مثل صورتی که در دنیا بودند پس کفنهای ایشان را می کشند
و امر میکند ایشان را بر بندند بدرخت خشك خرمائی ایشان را بدار کشند پس درخت متحرك
شود و برگ آورد و بلند شود و شاخهای او بالا رود پس ایشانی که مرتاب بودند
و دوستان ایشان بودند میگویند قسم بخدا شرف این است بخدا محبت ایشان و دوستی ایشان
را فائز داریم پس این خبر منتشر شود پس هر کس که در ذره بقدر خردلی محبت ایشان را داشته باشد
بمدینه حاضر شود امتحان شوند با ایشان پس منادی مهدی ندا کند این دو نفر مصاحب
رسول‌اند هر که ایشان را دوست میدارد جدا شود و هر که ایشان را دشمن دارد جدا شود
بکناری روند پس مردم دو دسته شوند دوست و دشمن پس بر دوستان ایشان گوید که
بیزاری جوئید از ایشان بگویند یا مهدی ما از ایشان بیزاری نجوئیم و نمیدانستیم که نزد خدا این
فضیلت را دارند چگونه از ایشان بیزاری جوئیم و حال اینکه ما دیدیم آنچه دیدیم در این وقت
از نمودن ایشان و سبز شدن درخت بسبب ایشان و تا میگویند قسم بخدا بیزاری جوئیم
از تو و هر کس که بتو ایمان آورده است و از کسانیکه ایمان با ایشان ندارند بیزاری جوئیم
از کسیکه ایشان را بدار کشیده و از قبر بیرون آورده و کرده با ایشان آنچه کرده پس امر فرماید
مهدی بادی را که ایشان را مثل ریشه درخت خشك نماید پس امر فرماید که ایشان را فرود آرند از درخت
و ایشان را زنده نماید باذن خدا و امر کند که خلایق جمع شوند پس از آن حضرت بر مردم بگوید
قصه افعال ایشان که در هر دوری و زمانی واقع شده از قتل هابیل پسر آدم که فتنه تا جمع

و درخشد در زمین و آسمان درخشنده تر از آفتاب و ماه پس راه هر چیز آشکار شود تا
غافل شوی هر چند از صنع خود مردم را مستغنی بینی لکن نیستند بلکه عذاب
خدا بخشیده پیش تا ظاهر شود سید اجل محمد رسول الله ص با اصحاب مهاجرین و انصار حاضر
سازند کسانی که تکذیب او کردند و کسانی که در او شک کردند و کسانی که گفتند
او ساحر است کاهن است مجنون است معلم است شاعر است از روی هوا سخن میگوید
و کسانی که با او محاربه کرده و مقاتله نموده و از ایشان قصاص میشاید و جزای اعمال ایشان
میدهد از زمانی که پیغمبر ظاهر شده تا زمان مهدی هر روز و هر وقت و شقی شود
تاویل این آیه و بیان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم
الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما ما کانوا یحذرون مفضل
عرض کرد ای مولا فرعون و هامان چیست در این آیه فرمود ابوبکر و عمر است گفتم ای
آقای من رسول خدا با امیر المومنین با شما هستند فرمود لابد باید زمین را قدم بزنند حتی
ما ورای کوه قاف و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها و دین خدا را برپا کنند جمیع اماکن
گویا می بینم ای مفضل که ما ائمه ایستاده ایم نزد جد خود رسول خدا ص شکایت کنیم باو
از آنچه امت با ما کردند بعد از او از اینکه تکذیب ما کردند و سب ما کردند و ما را [illegible]
بکشتن و ما را بیرون کردند از حرم خدا و رسول ما را کشتند و حبس کردند پس رسول خدا
گریه نماید و بفرماید که کردند بشما آنچه بجد شما کردند پس اول کسی که شکایت کند برسول
خدا ص فاطمه ع است که شکایت نماید از ابی بکر و عمر فاطمه عرض کند ای پدر فدک را از
من گرفتند فاقامه برهان کردم که بکار من نفع نبخشید کاغذ فدک را که نوشته بودی
از من گرفته در حضور مهاجر و انصار و آب دهن بر او انداخت و آن را پاره کرد آمدم بقبر تو
شکایت کنم ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند با منافقان و ملحدان و باید غصب
کردند خلافت شوهرم را آمدند از علی بیعت بگیرند بیعت نکرد هیزم جمع کردند بر در

خانه ام که اهل خانه را بسوزانند گفتم عمر این چه جرئت است بر خدا و رسول میخواهی نسل
پیغمبر را قطع کنی عمر گفت ساکت شو محمد موجود نیست که ملائکه بر او نازل شود امر و نهی
بعلی بگو تا بیعت کند با ابی بکر والا آتش در خانه ات افکنم گفتم ایهم شکایت بخدا میکنم
که چه کردند با ما بعد از پیغمبر و چگونه حق ما را غصب کردند عمر صیحه زد فاطمه واگذار
این حماقتها را تو عهده که نبوت و امامت را از برای شما جمع نکرد تازیانه اش را بلند کرد
مرا زد تا بازوی من شکسته در بشکم زد محسن را سقط کرد من صیحه زدم وا ابتاه وا رسول
الله لکن بی حرمتی کردند او و ایشان تا پهلو زدند محسن فرزندش را سقط کردند یا رسول
الله خواستم مقنعه از سر بردارم گیسو پریشان کنم علی مانع شد گفت ای فاطمه پدرت
رحمة للعالمین است و سبب عذاب امت مشو گیسو پریشان مکن والله اگر سر را باز کردی
بنفرین خدا هلاک کنی ایشان چند روز بعد هوا مبتا شد من بخانه برگشتم مریض شدم
و از صدمه عمر از درد بیمار هستم صادق آل محمد فرمودند پس بعد از فاطمه امیرالمؤمنین برخیزد
شکایت بپدر بنماید عرض نماید یا رسول الله حسنین را شب برداشتم بخانه مهاجر و
انصار رفتم که بیعت مرا که گرفته بودی بمن مکرر و طلب یاری کردم مرا وعده
صبح دادند چون صبح شد کسی از ایشان ندیدم حال من میان امت مثل حال هارون شد
در بنی اسرائیل بعد از موسی چون موسی بکوه رفت برگشتند هرون گفت ابن ام ان القوم
استضعفونی وکادوا یقتلوننی من صبر پیدا کردم که وصیت شما ... من کسی بحال
ان نشدنا اینکه سرکشتند ... یعنی برای امام حسن ع برخیزد عرض نماید
ایشان چون خبر شهادت پدرم بمعویه رسید ... با صد و پنجاه هزار
لشکر فرستاد تا اینکه بیعت بگیرد از من و برادرم حسین و اهل بیت برای معویه و هر
کدام اگر قبول نکردیم گردن زنند و سر ببرند بر معویه فرستند ... تسلیم بشر تا الا
شدم مردم را موعظه کردم ایشان را بدین خواندم ایشان را از عقاب ... ترسانیدم

اجابت نکردند مرا از ایشان بغیر بیست نفر سوی با سلمان کردم عرض کردم خدایا شاهد باش
که من ایشان را بدین تو خواندم و از عقاب تو ترسانیدم اطاعت مرا نکردند خداوندا بفرست
بر ایشان بلا و عذاب تو پس از منبر بزیر آمدم و رو بمدینه کردم از عقب من آمده گفتند که عسکر
معویه بانبار رسیدند شیعیان ترا زدند اهل آنجا اموال ایشان را گرفتند و زنان ایشان را
اسیر کردند بیا تا با ایشان جهاد کنیم گفتم که وفائی در شما نیست جماعتی از ایشان شما
گفتم با ایشان که میدانم وقتی که معویه سپاه بیاید بیعت مرا میشکنید مرا مضطر میکنید
بصلح با معویه شد ایشان را با ما خبر دادم فرمودند پس برخیزد حسین مظلوم شهید
بخون خود خضاب شده با جمیع شهدا پس پیغمبر نظر بایشان نماید و گریه کند و از گریه بغیر
اهل آسمان و زمین بگریه آیند فاطمه صیحه بزند که زمین بلرزد پس امیرالمؤمنین و حسن
و حسین در طرف راست پیغمبر و فاطمه در طرف چپ او پس حمزه و جعفر حاضر شوند خدیجه
و فاطمه در طرف چپ او پس حمزه و جعفر حاضر شوند بعد بجز فاطمه بنت اسد بیایند
و با ایشان باشد محسن مقتول شده فاطمه و گریه کنند در اینجا حضرت صادق ع گریه کردند
و مفضل هم گریه کرد پس عرض کرد ای آقای من چیست ثواب کسی که گریه در مصیبت شما
گریه کند فرمود ثواب بیشمار برد اگر از جمله شیعیان باشد مفضل عرض کرد
ای آقای من بعد از این چه میشود فرمود پس فاطمه برخیزد و عرض کند پروردگارا وفا
کن با چیزی که وعده دادی بر آن کسانیکه مرا زدند و اولاد مرا کشتند پس گریه کنند
بجهت خاطر فاطمه اهل آسمان و زمین تا انتقام کشد از ظلم کنندگان بما و کسانیکه با
ایشان کردند و کسانیکه با فعال ایشان راضی شدند مکرر بکرد از روز نهار بعد کشته شوند
مفضل عرض کرد بعضی از شیعیان اعتقاد ندارند که تو رجعت میکنی یا دو ستان و دشمنان
فرمود ای مفضل آیا نشنیده اند احادیث از رسول خدا که فرمود رجعتی هستیم ما هم
گفتیم آیا نشنیده اند این آیه را ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم

رجعت ائمه و شکایت آنها

رجعت عذاب دنیا و وقت خروج ما است و عذاب آخرت ثابت است بعد رسنی که جماعتی از
شیعیان ما میگویند که معنی رجعت این نیست که دولت برمیگردد بنوی الشیعه و مهدی
اما سلطنت آنها است وای بر اینها از این گفتار چه زمان صدا از دست شما الملک گرفت
که ما بر گردند بلکه در دنیا بود ملک نبوت و امامت در دنیا و آخرت همیشه با ما است
اما بیان و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین فرمودند
پس بعد از اینها پیغمبر بعده من علی الحسن و بعدهم محمد ابن الحسن شکایت خود
کنند از دست ظالمین پس من پیغمبر و شکایت کنم از منصور دوانیقی و پسر موسی
پیغمبر و شکایت از هرون الرشید پس علی بن موسی الرضا و شکایت کنند از مامون
ملعون پس محمد تقی پیغمبر و شکایت کنند از مامون و معتصم پس علی نقی پیغمبر و شکایت
کنند از متوکل پس حسن العسکری پیغمبر و شکایت کنند از معتمد لعین پس مهدی پیغمبر
و با او است جامه رسول خدا خون آلوده روزی که سر او را با دندان او شکستند
ملکه که او را اکرم الله عز و جل میکنند با جد او امر امیر مومنین و حضرت علیهم
و نسبت کنند مرا با آنها دسانندی انکار کردند مرا اطاعت نکردند از آنها احدی بعضی
گفتند مهدی متولد نشده بعضی دیگر گفتند که مرده است اگر زنده بود غیبت او
این قدر طول نمیکشید من صبر کردم تا آنکه خدا امر او را به خروج کرد پس پیغمبر ما مقدم پس
میگویند الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث
نشاء فنعم اجر العاملین هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله
و لو کره المشرکون در احتجاج از برید عجلی روایت شده که پرسید از حضرت صادق ع
از آیه شریفه و اذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد این اسمعیل که نسبت
ابراهیم است فرمودند نه بلکه اسمعیل بن حزقیل بود خداوند او را مبعوث کرد بر جماعتی
تکذیب او را کردند پوست بدن و سر و صورت او را کندند پس خداوند

رجعت اسمعیل صادق الوعد

اما طاطائیل ملک عذاب با فرشتگان آمد بنزد اسمعیل گفت خدا مرا بسوی تو فرستاده تا
بامر تو بر عذاب ایشان اسمعیل گفت حاجتی بعذاب ایشان ندارم خداوند وحی باو فرستاد که
اگر ترا حاجتی است طلب کن عرض کرد خدایا تو از ما معاشر انبیا میثاق توحید خود
واقرار بنبوت محمد و بامامت ائمه گرفتی و خلایق را خبر دادی بآنچه ظالمان میکنند بعد
حق فرزندش حسین و بحسین وعده رجوع بدنیا دادی تا اینکه خونخواهی و انتقام کشند
از ظالمین خود حاجت من بتو ای خدا اینست که مرا در زمان رجعت حسین برگردانی تا طلب
خون خود کنم و بکشم هر که مرا کشته خدا حاجت او را قبول کرد و قرار داد او را از کسانیکه
بر میگردند در زمان رجعت حسین و سبب آنکه خداوند اسمعیل را صادق الوعد نامیدن
آنست که صدوق روایت کرده از حضرت صادق که بمردی وعده کرد تا چاشتگاه
در مکانی آفتاب بلند شد حاضر نشد آمد بر اسمعیل اصحاب او گفتند ای پیغمبر خدا بهتر
آنست که اینجا بروید گفت من او را وعده در این مکان دادم در روایت دیگر وارد است
که حسین بن علی بر میگردد با هفتاد پیغمبر مرد عاصم بن حمید روایت کرده است از
حضرت باقر که فرمودند امیرالمؤمنین خطبه کرد در کوفه بعد از حمد خدا و ثنای او
بوحدانیت او الاو ذکر فرمودند بدرستیکه خدا تعالی تکلم کرد بکلمه نوری شد
پس خلق کرد از آن نور پیغمبر را و ما ائمه را بان تکلم کرد بکلمه دیگر روحی شد او
جا داد در این نور پس این نور را با روح مرکب کرد در بدنهای ما ائمه پس ما ایم روح
برگزیده ما ایم کلمات تامات ما ایم حجت های خدا بر خلق ما بودیم نور سبز زمانی که
نه آفتاب بود نه ماه نه مخلوقی از مخلوقات بودیم تسبیح و تقدیس خدا را میکردیم پیش
از آفرینش خلق خدا از ما عهد گرفت از ارواح انبیا بایمان آوردن بما و یاری
دین ما و اینست معنی آیه واذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمة ثم
جائکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه فرمودند یعنی ایمان بمحمد بیاورید

وصی او خداوند میثاق از من و از پیغمبر خود گرفت که هر پیغمبر از زمان یکی را یاری کنیم اما من که
پیغمبر را یاری کردم جهاد با او رفتم و دشمنان او را کشتم و اما یاری دیگر برای من و هم چنین
یاری باقی انبیا که حاصل نشد چونکه انها مردند پیش از انها مشتند و بعد از این یاری من بکنند
در زمان رجعت من و از برای من مکانی باشد میان مشرق و مغرب خدا و بندا انبیا را برون
آرند بجهت یاری من از زمان ادم تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم جهاد نمایند با من و بکشند
با شمشیرها خود کفار زنده و کفار مرده را که خدا انها را زنده میکرداند و بعضی پیغمبران که جنگ
نداشته باشم از مردها انها که خدا انها را زنده می نماید با شد میکنند صداهای خود را که
لبیک لبیک یا داعی الله برین بند میان از کوفه و کوچهای ان تا بکشند کافرین و
جباران و ظالمین را از اول و اخر تا اینکه حاصل شود از برای ما انچه را خداوند وعده
نما فرموده پس از این بر حضرت امیر المؤمنین این ایه را تفسیر فرمودند وعد الله الذین امنوا منکم و
عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی
ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا یعنی عبادت مرا
بکنند و از احدی نترسند نزاکه از برای من رجعت است بعد از رجعت و صاحب بنشینند بعد از ان
فرمودند منم صاحب رجعات منم صاحب صولات منم صاحب نقمات و صاحب
دولت عجیبه منم قاسم اهل منم بندهٔ خدا و برادر رسول او منم امین خدا بر علم او و صندوق سر
او و حجاب او و صراط او و میزان او و وکیل او منم اسماء الله الحسنی و امثال العلیا و ایات الکبری
منم صاحب بهشت و دوزخ ساکن کردانم اهل بهشت را در بهشت انها و اهل اتش را در اتش انها
منم کسیکه تزویج کنم میان اهل جنت و بسوی من است حساب این خلق و قیامت بر من است
حساب انها منم مؤذن بر اعراف منم انکسیکه ظاهر شود در اخر الزمان در چشمه خورشید
منم دابة الارض که خدا در قران ذکر کرده که در اخر الزمان ظاهر شود با من است عصای موسی
و خاتم سلیمان که میگذارم در روی مومن و کافر نشان بر دارد هذا مومن حقا هذا کافر

بیان وقت معلوم و هلاک شیطان و کشتن او

حقا منم امیر المؤمنین و امام المتقین و لسان المتکلمین و خاتم الوصیین و وارث النبیین و خلیفه رب
العالمین منم کسیکه خدا بمن داده علم منایا و بلایا و علم حکومت میان مردم منم کسیکه مسخر کرده
برای من ابر و برق و رعد و ظلمت و نور و بادها و کوهها و دریاها و آفتاب و ماه و ستارهها را
الناس بر پیدا شده از همه چیزها از خصوصیات روایت شده که شیطان چون گفت رب فانظرنی
الی یوم یبعثون قال انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم بیرون آید شیطان با جمیع عسکر
و اتباع خود از روزی که خدا آدم را خلق کرده تا روز وقت معلوم که آن آخر رجعتهای است که
امیر المؤمنین میکند راوی عرض کرد که آیا برای امیر المؤمنین چند رجعت است فرمود بلی
از برای او رجعتها و رجعتها است نیست امامی در عصری از عصرها مگر اینکه رجعت کنند
و رجعت کنند با او مؤمنین زمان او و کافرین زمان او تا اینکه مؤمنین مسلط باشند بر کافرین و انتقام
از کفار کشند پس هرگاه وقت معلوم شود امیر المؤمنین با اصحاب خود ظاهر شوند شیطان با اصحاب
خود ظاهر شود پس ملاقات کنند عسکرها در شطوط فرات در مکانی که آنرا روحا گویند
نزدیک کوفه پس واقع شود میان ایشان جنگی که واقع نشده از اول دنیا تا آخر دنیا گویا میبینم
اصحاب امیر المؤمنین را که برگشته اند صد قدم بعقب که افتاده پاهای ایشان در فرات پس در این
وقت خداوند فرو میفرستد ملائکه را و پیش روی ایشان پیغمبر است در دستش حربه ای است
از نور چون شیطان نظرش بحضرت افتد برگردد پس اصحابش باو گویند کجا فرار میکنی
و ظفر برای تو است پس شیطان گوید من میبینم چیزی که شما نمیبینید من میترسم از عذاب
پروردگار عالمیان پس پیغمبر باو برسد و ضربتی باو زند میان دو کتفش و باعث هلاک
شود با جمیع عسکرش پس در این وقت خدا را عبادت کنند از روی اخلاص و کفر
و شرک برداشته شود و مالک دنیا شود امیر المؤمنین چهل و چهار هزار سال و زائیده شود برای هر یک
از شیعیان او هزار اولاد از صلبش در این وقت ظاهر شود آن دو بهشت که خدا فرموده مدهامتان
نزد مسجد کوفه و دور آن دو بستان آن قدر ... که هر کس بخواهد از آنها ...

شده در تفسیر آیه شریفه ولئن قتلتم او متم لالی الله تحشرون که خدای سبحانه مقرر کرده
از برای هر کس موتی و قتلی را که اگر کسی پیش از رجعت مرده در رجعت کشته میشود و اگر
کشته شده پیش از رجعت بعد در رجعت میمیرد در اخبار بسیار وارد شده و در تفسیر
یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا که تاویل این آیه در رجعت است زیرا که در قیامت
که خدا همه خلایق را محشور مینماید و اینکه از هر صغیره و کبیره را مگر اینکه ... بسیار دارد
چنانکه در آیات دیگر وارد روایت شده از حضرت صادق ع در تفسیر فان له معیشة
ضنکا که تاویل این در نواصب است که طعام ایشان در رجعت عذره است
در احادیث معراج وارد شده که دابة الارض ... که علی آخر کسی است که قبض روح او
میشود و اوست دابة الارض که با مردم تکلم کند و در روایات از حضرت صادق
وارد شده که فرمودند بدرستیکه امیر المؤمنین رجعت مینماید با فرزندش امام حسین
در رجعت و با او بیرون میکنند بنی امیه لعنهم الله و آل معویه و هر که مقاتله کرده پس ایشان
را عذاب کنند بقتل و غیر قتل و خداوند برگرداند از اهل کوفه سی هزار نفر و از باقی
مردم هفتاد هزار نفر و ملاقات کنند برای حرب با معویه لعنه و اصحاب او در صفین
در موضعی که حرب در آنجا بوده پس معویه را با اصحاب او بکشند و از آن مکان پس خدا
ایشان را زنده کرده اند و ایشان را عذاب مینماید با فرعون و آل فرعون تا شدید عذاب باشند رجعت
کند امیر المؤمنین دفعه دیگر با پیغمبر و جمیع انبیا پس پیغمبر علم خود را با امیر المؤمنین تسلیم
نماید و جمیع انبیا زیر آن علم باشند و ائمه علیهم السلام عمال شوند از جانب حضرت در بلادها
و حکام باشند و برسد حضرت ... عبادت شود خدا آشکارا به حقیقت و خدا بپیغمبر
عطا نماید ملکی را که مقابل جمیع دنیا باشد از اول دنیا تا آخر دنیا تا اینکه خدا وفا نماید
وعده خود را و در حدیث وارد شده که هرگاه نزدیک قیام قائم در ماه جمادی الاخری
و ده روز از ماه رجب بارانی ببارد که خلایق مثل او ندیده باشند پس از آن باران گوشت

مؤمنین و بر پهلو دو بینه شود که معصوم فرموده که گویا می بینم ایشان را که رو کرده اند از جانب
جهینه ما بین الیالی رو بها بحر میرسند و در روایت دیگر وارد شده که حضرت با قائم
بیست و هفت نفر که پانزده نفر از قوم موسی هستند آنها که خدا فرموده و من قوم موسی
امة یهدون بالحق و به یعدلون و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع بن نون وصی موسی
و سلمان و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر و اینها حاکم شوند از جانب
حضرت و روایت شده که هر گاه قائم قیام نماید خداوند ملکی بفرستند بر هر یک از مؤمن
مؤمنین او بگوید باید امام تو ظاهر شده اگر میخواهی بآن ملحق شوی ملحق شو و
اگر میخواهی که در نعیم ابدی تا بعد باشی در مکان خود باش و از حضرت صادق ع روایت
شده که پیغمبر هر گاه رجعت نماید مالک شود دنیا را پنجاه هزار سال و امیرالمؤمنین مالک
شود چهل و چهار هزار سال روایت شده که در تفسیر ان الذی فرض علیک القرآن لرادک
الی معاد که دنیا منقضی نشود تا رجعت کنند رسول خدا و امیرالمؤمنین و بهم یکدیگر را
ملاقات کنند و بنا کنند مسجدی در پشت کوفه که دوازده هزار در داشته باشد ابن
طاوس روایت کرده که عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال آن ملک همه اهل
و هشتاد هزار سال دیگر ملک آل محمد علیهم السلام است از حضرت صادق ع روایت شده
که فرمودند گویا می بینم منبرهای نور که بالای او قبه ایست از یاقوت سرخ که زینت
شده با انواع جواهر و حسین نشسته است بالای این منبر و دور او ... و در هزار
قبه سبز و مؤمنین نشسته اند فوج فوج بسلام حضرت پس منادی از جانب خدا ندا
کند ایها المؤمنون سؤال کنید از من حوایج خود را که ظلم ... زیادتی کشیده اید
در دنیا من بیاد من سؤال کنند حاجتی را از حوایج دنیا و آخرت مگر آنکه بر آورده شود و بیاید
برای مؤمنین طعام و شراب با ... از بهشت و ... شده ... که ... باشد
... در دولت ... جمعی از اخیار و جماعتی از اشرار را از کسانی که مؤمن خالص

دعای عهد با حضرت امام

و کافی است مؤمن را بشنیدن یکی از این دلائل که اینقدر ثابت نمود و آیات هم دلالت بر رجعت
داشته باشند هم دلالت داشته بر رجوع امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام و اخبار متواتره در
رجوع بقیه ائمه اخبار بسیار وارد است و از این جهت بعضی از مشایخ اخبار رجعت را قریب بتواتر
میدانند چنانچه ثقة الاسلام محمد بن ابراهیم از اصول معتبره نقل فرموده
سید ابن طاوس در کتاب مصباح الزائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر کس این دعا را
چهل صباح بخواند از یاوران حضرت قائم عجل الله فرجه باشد و اگر پیش از
ظهور حضرت بمیرد خداوند او را زنده کند تا جهاد نماید در رکاب حضرت و مشرف شود
از برای خواننده این دعا بعدد هر کلمه از او هزار حسنه و محو نماید از او هزار سیئه را

بسم الله   دعای شریف   الرحمن الرحیم

اَللّٰهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِیمِ وَرَبَّ الْکُرْسِیِّ الرَّفِیعِ وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَمُنْزِلَ
التَّوْرٰیةِ وَالْاِنْجِیلِ وَالزَّبُورِ وَرَبَّ الظِّلِّ وَالْحَرُورِ وَمُنْزِلَ الْقُرْاٰنِ الْعَظِیمِ
وَرَبَّ الْمَلٰئِکَةِ الْمُقَرَّبِینَ وَالْاَنْبِیٰاءِ الْمُرْسَلِینَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ
بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ وَبِنُورِ وَجْهِکَ الْمُنِیرِ وَمُلْکِکَ الْقَدِیمِ یٰا حَیُّ یٰا قَیُّومُ اَسْئَلُکَ
بِاسْمِکَ الَّذِی اَشْرَقَتْ بِهِ السَّمٰوٰاتُ وَالْاَرَضُونَ وَبِاسْمِکَ الَّذِی یَصْلَحُ بِهِ الْاَوَّلُونَ
وَالْاٰخِرُونَ یٰا حَیّاً قَبْلَ کُلِّ حَیٍّ یٰا حَیّاً بَعْدَ کُلِّ حَیٍّ یٰا حَیّاً حِینَ لٰا حَیَّ یٰا مُحْیِیَ
الْمَوْتیٰ وَمُمِیتَ الْاَحْیٰاءِ یٰا حَیُّ لٰا اِلٰهَ اِلّٰا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ مَوْلٰانَا الْاِمٰامَ الْهٰادِیَ
الْمَهْدِیَّ الْقٰائِمَ بِاَمْرِکَ صَلَوٰاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَعَلیٰ اٰبٰائِهِ الطّٰاهِرِینَ عَنْ جَمِیعِ
الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ فِی مَشٰارِقِ الْاَرْضِ وَمَغٰارِبِهٰا سَهْلِهٰا وَجَبَلِهٰا وَبَرِّهٰا
وَبَحْرِهٰا وَعَنِّی وَعَنْ وٰالِدَیَّ مِنَ الصَّلَوٰةِ زِنَةَ عَرْشِ اللّٰهِ تَعٰالیٰ وَمِدٰادَ کَلِمٰاتِهِ
وَمٰا اَحْصٰاهُ عِلْمُهُ وَاَحٰاطَ بِهِ کِتٰابُهُ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اُجَدِّدُ لَکَ فِی صَبِیحَةِ یَوْمِی هٰذٰا
وَمٰا عِشْتُ فِی اَیّٰامِ حَیٰوتِی عَهْداً وَعَقْداً وَبَیْعَةً لَهُ فِی عُنُقِی وَلٰا اَحُولُ عَنْهٰا

دعاء عهد با امام عصر عج الله فر

وَلا اَزُولُ اَبَداً اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنى مِنْ اَنْصارِهِ وَاَعْوانِهِ وَالذّابّينَ عَنْهُ وَالْمُسارِعينَ
اِلَيْهِ فى قَضاءِ حَوائِجِهِ وَالْمُمْتَثِلينَ لِاَوامِرِهِ وَنَواهيهِ وَالْمُحامينَ عَنْهُ وَ
السّابِقينَ اِلىٰ اِرادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهَدينَ بَيْنَ يَدَيْهِ اَللّٰهُمَّ اِنْ حالَ بَيْنى وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ
الَّذى جَعَلْتَهُ عَلىٰ عِبادِكَ حَتْماً مَقْضِيّاً فَاَخْرِجْنى مِنْ قَبْرى مُؤْتَزِراً كَفَنى شاهِراً
سَيْفى مُجَرِّداً قَناتى مُلَبِّياً دَعْوَةَ الدّاعى فِى الْحاضِرِ وَالْبادى اَللّٰهُمَّ اَرِنِى الطَّلْعَةَ
الرَّشيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَميدَةَ وَاكْحُلْ ناظِرى بِنَظْرَةٍ مِنّى اِلَيْهِ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ
وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَاَوْسِعْ مَنْهَجَهُ وَاسْلُكْ بى مَحَجَّتَهُ وَاَنْفِذْ اَمْرَهُ وَاشْدُدْ
اَزْرَهُ وَاعْمُرِ اللّٰهُمَّ بِهِ بِلادَكَ وَاَحْيِ بِهِ عِبادَكَ فَاِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ
الْحَقُّ ظَهَرَ الْفَسادُ فِى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ اَيْدِى النّاسِ فَاَظْهِرِ اللّٰهُمَّ لَنا
وَلِيَّكَ وَابْنَ وَلِيِّكَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمّىٰ بِاسْمِ رَسُولِكَ حَتّىٰ لا يَظْفَرَ بِشَىْءٍ
مِنَ الْباطِلِ اِلّا مَزَّقَهُ وَيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُحَقِّقَهُ وَاجْعَلْهُ اللّٰهُمَّ مَفْزَعاً لِمَظْلُومِ
عِبادِكَ وَناصِراً لِمَنْ لا يَجِدُ لَهُ ناصِراً غَيْرَكَ وَمُجَدِّداً لِما عُطِّلَ مِنْ اَحْكامِ
كِتابِكَ وَمُشَيِّداً لِما وَرَدَ مِنْ اَعْلامِ دينِكَ وَسُنَنِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَاجْعَلْهُ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدينَ اَللّٰهُمَّ وَسُرَّ نَبِيَّكَ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤْيَتِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلىٰ دَعْوَتِهِ وَارْحَمِ اسْتِكانَتَنا بَعْدَهُ اَللّٰهُمَّ
اكْشِفْ هٰذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هٰذِهِ الْاُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَعَجِّلْ لَنا ظُهُورَهُ اِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ
بَعيداً وَنَراهُ قَريباً بِرَحْمَتِكَ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ اَجْمَعينَ

پس سه مرتبه دست خود را بر ران خود زنند و بگویند العجل العجل یا مولای یا صاحب الزمان
هر مرتبه که میزنند یکبار بگویند تا سه بار گفته شود

والحمد لله اولاً و آخراً
ظاهراً و باطناً